

غاية المرید شرح کتاب التوحید

تألیف:

الشیخ الصالح بن عبدالعزیز آل شیخ

ترجمه:

إسحاق دبیری رحمته اللہ علیہ

چاپ اول ۱۴۲۸/۱۳۸۵ھ

| | |
|--|---------------|
| غاية المرید شرح كتاب التوحيد | عنوان كتاب: |
| غاية المرید | عنوان اصلي: |
| الشيخ الصالح بن عبدالعزيز آل شيخ | نویسنده: |
| إسحاق دبیری | ترجمه: |
| مواظ و حکمتها | موضوع: |
| اول (دیجیتال) | نوبت انتشار: |
| دی (جدي) ۱۳۹۴ شمسی، ربيع الأول ۱۴۳۷ هجری | تاریخ انتشار: |
| www.aqeedeh.com کتابخانه عقیده | منبع: |



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

| | |
|--|----|
| مقدمه | ۷ |
| باب (۱): توحید | ۹ |
| باب (۲): فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می‌گرداند | ۱۲ |
| باب (۳): موحد واقعی بدون حساب وارد بهشت خواهد شد | ۱۷ |
| باب (۴): هراس از شرک | ۲۳ |
| باب (۵): دعوت به شهادت لا إله إلا الله | ۲۷ |
| باب (۶): تفسیر توحید و مفهوم شهادت لا إله إلا الله | ۳۱ |
| باب (۷): استفاده از دست‌بند و آویز برای حصول شفا و دفع بلا، از امور شرک آمیز است ^۱ | ۳۷ |
| باب (۸): حکم دم خواندن و گردن‌بند | ۴۳ |
| باب (۹): تبرک جستن به درخت و سنگ و غیره ^۱ | ۴۷ |
| باب (۱۰): پیرامون ذبح کردن حیوان برای غیر الله ^۱ | ۵۳ |
| باب (۱۱): نباید در مکانی که برای غیر الله نذر و قربانی شده است، برای الله قربانی کرد ^۱ | ۵۷ |
| باب (۱۲): نذر کردن به نام غیر الله شرک است | ۶۱ |
| باب (۱۳): کمک خواستن از غیر الله شرک است ^۱ | ۶۲ |
| باب (۱۴): کمک خواستن و به دعا طلبیدن غیر الله شرک است ^۱ | ۶۳ |

- باب (۱۵): در مورد این ارشاد خداوند که می‌فرماید: ﴿أَيْشْرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلِقُونَ ﴿۱۹۱﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۱۹۲﴾﴾ [الاعراف: ۱۹۱-۱۹۲].
۶۸
- باب (۱۶): در مورد این ارشاد الله تعالی: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿۲۳﴾﴾ [سبأ: ۲۳].
۷۲
- باب (۱۷): در مورد شفاعت.
۷۵
- باب (۱۸): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿۵۶﴾﴾ [القصص: ۵۶].
۸۱
- باب (۱۹): در مورد اینکه انگیزه کفر ورزیدن بنی آدم و ترک نمودن دین الله، افراط در گرامی‌داشت بزرگان است.
۸۵
- باب (۲۰): سرزنش شدید کسیکه الله را نزد قبری، پرستش بکند تا چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید؟^{۱)}
۹۱
- باب (۲۱): در مورد اینکه احترام و بزرگداشت بیش از حد قبور صالحین، آنها را به بت‌هایی که به غیر از الله پرستش می‌شوند، تبدیل می‌سازد^{۱)}.
۹۷
- باب (۲۲): در مورد پاسداری رسول الله ﷺ، از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه‌های منجر به شرک.
۹۹
- باب (۲۳): عده‌ای از این امت، بتها را خواهند پرستید
۱۰۳
- باب (۲۴): آنچه در مورد سحر و جادو آمده است.
۱۰۹
- باب (۲۵): در مورد برخی از انواع سحر و جادو.
۱۱۰
- باب (۲۶): در مورد کهانت و استخدام جن و غیره.
۱۱۵
- باب (۲۷): در مورد احکام ابطال (باطل کردن) سحر
۱۱۸
- باب (۲۸): در مورد فال بد زدن.
۱۲۱

- باب (۲۹): پیرامون احکام ستاره‌شناسی. ۱۲۵
- باب (۳۰): در مورد تاثیر ستاره‌ها در بارندگی. ۱۲۶
- باب (۳۱): در مورد این سخن الله که می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵]. ۱۳۱
- باب (۳۲): ترس از الله ﷻ. ۱۳۴
- باب (۳۳): پیرامون توکل بر الله ﷻ. ۱۳۷
- باب (۳۴): انذار برای ترسیدن از الله ﷻ و ناامیدی از رحمتش. ۱۳۹
- باب (۳۵): صبر بر آنچه، خدا تقدیر نموده است نیز از ایمان است^۱. ۱۴۰
- باب (۳۶): بحث ریا و تظاهر. ۱۴۵
- باب (۳۷): انجام اعمال اخروی برای دستیابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است. ۱۴۷
- باب (۳۸): پیروی از پیشوایان و رهبران دینی و سیاسی در حلال دانستن حرامها و حرام دانستن حلالهای الهی، بمعنی ربوبیت آنان است^۱. ۱۴۹
- باب (۳۹): پیرامون ارشاد باریتعالی که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰]. ۱۵۱
- باب (۴۰): انکار یکی از اسماء و صفات الهی. ۱۵۵
- باب (۴۱): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [النحل: ۸۳]. ۱۵۷
- باب (۴۲): پیرامون این فرمایش الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲]. ۱۵۹

- باب (۴۳): در مورد عدم قناعت به سوگند به نام الله ﷻ ۱۶۳
- باب (۴۴): اگر کسی بگوید آنچه الله و تو بخواهی. ۱۶۳
- باب (۴۵): ناسزا گفتن به زمانه^۱ یعنی ناسزا گفتن به الله ﷻ ۱۶۶
- باب (۴۶): نامگذاری ۱۶۷
- باب (۴۷): رعایت احترام نامهای الله ﷻ و تغییر نام، بخاطر آن. ۱۶۸
- باب (۴۸): به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا چیزی که متعلق به الله ﷻ باشد. ۱۶۹
- باب (۴۹): در مورد ارشاد باریتعالی که می فرماید: ﴿وَلَيْنَ أَذْقَنَهُ رَحْمَةً مِّمَّا مِنْ بَعْدِ ضَرَاءَ مَسْتَهُ لِيُقَوْلَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَيْنَ رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾ [فصلت: ۵۰].
..... ۱۷۱
- باب (۵۰): در مورد سخن پرودگار که می فرماید: ﴿فَلَمَّا ءَاتَاهُمَا صَٰلِحًا جَعَلَا لَهُو شُرَكَآءَ فِيمَا ءَاتَاهُمَا فَتَعَلَىٰ ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿١٩٠﴾ [الاعراف: ۱۹۰]. ۱۷۵
- باب (۵۱): در مورد این فرمایش الله ﷻ: ﴿وَلِلَّهِ ٱلْأَسْمَاءُ ٱلْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا ٱلَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِيٓ أَسْمَآئِهِٗ ﴿١٨٠﴾ [الاعراف: ۱۸۰]. ۱۷۷
- باب (۵۲): ممنوعیت گفتن السلام علی الله^۱. ۱۷۹
- باب (۵۳): در مورد گفتن «ٱللَّهُمَّ اَغْفِرْ لِي إِن شِئْتَ» بار الها! اگر خواستی، مرا ببخش. ۱۷۹
- باب (۵۴): نباید، غلام و کنیز خود را با عبارت «عبدی و امتی» (بنده من، کنیز من) صدا کرد^۱. ۱۸۱
- باب (۵۵): کسیکه بواسطه نام الله چیزی می خواهد باید به او داد. ۱۸۲
- باب (۵۶): به نام الله فقط، بهشت را باید خواست. ۱۸۳
- باب (۵۷): بحث کلمه «لو» (اگر). ۱۸۴

- باب (۵۸): نهی از فحش دادن و ناسزا گفتن. ۱۸۵
- باب (۵۹): در مورد این سخن الله ﷻ که می‌فرماید: ﴿يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحِّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [آل عمران: ۱۵۴]..... ۱۸۷
- باب (۶۰): حکم انکار تقدیر الهی ۱۸۹
- باب (۶۱): آنچه در مورد مجسمه سازان آمده است^(۱) ۱۹۲
- باب (۶۲): زیاد سوگند خوردن ۱۹۵
- باب (۶۳): عهد و پیمان الله و پیغمبرش ۱۹۷
- باب (۶۴): سوگند خوردن به جای الله ۱۹۹
- باب (۶۵): نباید الله را شفیع مخلوق قرار داد..... ۲۰۰
- باب (۶۶): پاسداری رسول الله ﷺ از مرزهای توحید و بستن راه‌های شک و تردید. ۲۰۲
- باب (۶۷): تفسیر این ارشاد باریتعالی که می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْفَيْصَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷]..... ۲۰۳
- مطلب پشت جلد ۲۰۹

مقدمه

علمای توحید، اتفاق نظر دارند که تاکنون کتابی در موضوع توحید، مانند کتاب «التوحید» نوشته نشده است. این کتاب، کتاب دعوت است؛ دعوت بسوی توحید. شیخ رحمته، اقسام توحید عبادت و توحید اسما و صفات را بصورت اختصار در این کتاب و همچنین شرک اکبر و آشکال آنرا و اسباب هر یک از آنها را نوشته است. همچنین راههای پاسداری و حمایت از توحید نیز را هم بیان کرده‌اند.

از اینرو لازم است که شما بعنوان یک مسلمان موحد، بدان توجهی شایان، در حد خواندن و حفظ کردن مطالبش داشته باشید. زیرا هر کجا که باشید از آن بی‌نیاز نخواهید بود.

توحید: یگانه قراردادن چیزی. می‌گویند: «وَحَدَّ الْمَسْلُومُونَ اللَّهَ» یعنی: «مسلمانان، الله را معبود یگانه قرار دادند».

توحیدی که کتاب خدا از آن سخن می‌گوید بر سه قسم است:

۱- توحید ربوبیت.

۲- توحید الوهیت.

۳- توحید اسما و صفات.

توحید ربوبیت: یعنی یگانه دانستن الله، در افعال. و افعال خدا بسیار زیاد می‌باشند که از جمله می‌توان به خلقت، روزی دادن و زنده کردن و می‌رانندن، اشاره کرد که الله عزوجل، در همه‌ی اینها یگانه‌ی کامل است.

توحید الوهیت: الوهیه یا الهیه، هر دو مصدر فعل أله، يَالَهُ می‌باشند یعنی پرستیدن همراه محبت و تعظیم که مربوط به توحید الله، بوسیله‌ی فعل بنده است.

توحید اسما و صفات: یعنی بنده معتقد باشد که الله، در اسما و صفات خویش یگانه است و نظیر و همتایی ندارد.

همین اقسام سه‌گانه توحید را، شیخ در این کتاب ذکر نموده است و سخن را بقدر

نیاز در مورد توحید الوهیت و عبودیت - که کمتر در این مورد کتاب نوشته شده است - به درازا کشیده است.

اقسام آن یعنی توکل و ترس و محبت و ... را بیان کرده و همچنین ضد توحید الوهیت را که شرک باشد به تفصیل بیان نموده است. شرک یعنی انباز و شریک گرفتن با الله، در ربوبیت یا عبادت یا اسماء و صفات. اما در این کتاب بیشتر از شرک در عبادت و توحید الله، سخن به میان آمده است.

باید گفت که در پرتو آیات و احادیث در می‌یابیم که شرک، از یک نگاه بر دو قسم است: شرک اکبر و شرک اصغر و در تقسیمی دیگر، نوع سومی نیز بر آن افزوده شده است که آنرا شرک خفی می‌گویند.

شرک اکبر: عبارت است از پرستش غیرالله یا انجام دادن پاره‌ای از عبادات برای غیرالله و یا قرار دادن شریک در عبادت الله و این نوع شرک، انسان را از دایره اسلام، خارج می‌سازد.

شرک اصغر: آنست که شارع آنرا شرک نامیده است ولی بحدی نیست که با شرک اکبر برابری بکند.

مثال شرک اکبر آشکار، مانند پرستش بتها، قبرها و مردگان.

شرک اکبر پنهان، مانند شرک منافقین، یا توکل کنندگان بر پیران یا مردگان یا چیزهای دیگر.

و شرک اصغر مانند پوشیدن انگشتر و مهره‌ی شفا و نخ و سوگند خوردن به غیر الله.

و شرک خفی مانند ریا و تظاهر و غیره.

باب (۱): توحید

الله تبارک و تعالی فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من جن و انس را نیافریدم (و پیامبران را برنگزیدم) جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند)»^(۱).

همچنین فرموده است: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾ [النحل: ۳۶]. «ما در هر امتی رسولی برانگیختیم که: خدای یکتا را بپرستید؛ و از طاغوت اجتناب کنید!»^(۲).

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾ [الإسراء: ۲۳].

۱- ارشاد خداوند است که ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ یعنی: «جن و انس را برای هیچ هدفی جز اینکه مرا پرستش نمایند، نیافریده‌ام». این آیه بیانگر توحید است. زیرا گذشتگان نیک امت، آنرا چنین تفسیر کرده‌اند که «لیعبدون» یعنی «لیوحدون» «تا مرا به وحدانیت بشناسند». بنابراین در می‌یابیم که هدف بعثت پیامبران نیز توحید عبادت بوده است.

عبادت: یعنی خضوع و فروتنی و تسلیم شدن همراه با محبت و اطاعت، همان عبادت شرعی می‌شود. یعنی پیروی از دستورات و ممنوعات بر اساس محبت و ترس و امید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: «عبادت اسمی است در برگزیده‌ی مجموعه‌ی گفتار و کردار ظاهری و باطنی که الله دوست دارد و می‌پسندد».

پس آیه دلالت دارد به اینکه لزوماً باید هر گونه عبادت فقط برای الله، انجام بشود و نه برای کسی دیگر.

۲- آیه: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾.

این آیه معنی توحید و عبادت را می‌رساند. و در آن تصریح شده که پیامبران با این دو جمله فرستاده شده‌اند:

۱- اعبدوا الله (الله را بپرستید)، ۲- اجتنبوا الطاغوت (از پرستش طاغوت پرهیز نمائید) که معنی توحید هم همین است. جمله‌ی اول اثبات توحید و جمله‌ی دوم نفی شرک است. کلمه‌ی طاغوت از طغیان است یعنی تجاوز کردن از حد.

«و پروردگارت فرمان داده: جز او را نپرستید! و به پدر و مادر نیکی کنید»^(۱). همچنین خداوند فرموده است: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَلَّا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [الانعام: ۱۵۱]. «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم: اینکه چیزی را شریک خدا قرار ندهید»^(۲).

و در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶]. «و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید»^(۳).

ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند: «من أراد أن ينظر إلى وصية محمد صلی الله علیه و آله التي عليها خاتمه فليقرأ قوله تعالى: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ﴾ إلى: ﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ﴾ [الأنعام: ۱۵۱-۱۵۳]. «بگو: بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم .. تا این راه مستقیم من است، از آن پیروی کنید! و از راه‌های پراکنده (و انحرافی) پیروی نکنید»^(۴).

-
- ۱- در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا﴾. یعنی پروردگارت دستور داد و توصیه نموده است که عبادت را فقط برای او اختصاص دهید. و این بعینه همان معنی «لا إله إلا الله» است. پس آیه، در واقع می‌گوید: توحید یعنی عبادت را مختص الله قرار دادن یا به عبارتی توحید یعنی تحقق بخشیدن به «لا إله إلا الله».
 - ۲- ﴿قُلْ تَعَالَوْا﴾. در معنی این آیه، کلمه‌ی «وصاکم» نهفته است یعنی، الله به شما توصیه نموده و دستور داده‌است که چیزی را با او شریک نسازید. و این آیه نیز مانند آیات سابق، توحید را تاکید می‌کند.
 - ۳- و آیه: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ هر گونه شرک را ممنوع می‌سازد؛ فرق نمی‌کند که شرک اکبر باشد یا شرک اصغر و خفی، پیامبری را شریک سازند یا فرشته، انسان صالح، جن، سنگ، درخت و چیز دیگری را. زیرا آیه عام است و همه‌ی اشیاء و موجودات را شامل می‌شود.
 - ۴- ابن مسعود رضی الله عنه می‌گوید: یعنی اگر رسول الله صلی الله علیه و آله وصیت می‌نوشت و بر آن مهر می‌زد تا پس از وفاتش خوانده شود، این آیات سوره‌ی انعام را که شامل وصایای ده‌گانه است می‌نوشت: ﴿قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ﴾ و ابن فرمایش ابن مسعود رضی الله عنه اهمیت والا و عظیم الشان این آیه در دل ایشان را می‌رساند که اولین مورد آن، نهی از شرک است و این بیانگر آنست که شرک مهم‌ترین و در عین حال نخستین مسئله‌ای است که باید به آن توجه داشت.

از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: «كنت رديف النبي صلى الله عليه وسلم على حمارٍ فقال لي: يا معاذ، أتدري ما حق الله على العباد، وحق العباد على الله؟ قلت: الله ورسوله أعلم، قال: حقُّ الله على العباد أن يعْبُدوه ولا يُشْرِكوا به شيئاً وحقُّ العبادِ على الله أن لا يُعَذِّبَ من لا يُشْرِكُ به شيئاً، قلتُ: يا رسول الله أفلا أُبشِّرُ النَّاسَ؟ قال: لا تُبشِّرُهُمْ فَيَتَّكَلَفُوا».

«من پشت سر رسول الله صلى الله عليه وسلم، سوار بر مرکب ایشان بودم که فرمود: ای معاذ! می‌دانی حق خدا بر بندگان و حق بندگان بر خدا چیست؟ گفتم: الله و رسولش بهتر می‌دانند. فرمود: حق خدا بر بندگان اینست که او را بپرستند و با او چیزی را شریک نسازند و حق بندگان، بر خدا اینست که عذاب ندهد کسی را که با او چیزی را شریک نگرفته است».

گفتم: ای رسول خدا، آیا مردم را به این، بشارت ندهم؟ فرمود: خیر. زیرا بر همین اکتفا می‌کنند. این دو حدیث در «صحیحین» وارد شده است.^(۱)

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- فلسفه‌ی خلقت جن و انس.
- ۲- هدف از عبادت، توحید است زیرا همین مسأله مورد نزاع و درگیری می‌شود.
- ۳- اگر کسی کاملاً پایبند توحید نباشد، الله را عبادت نکرده است چنانکه آیه‌ی: ﴿وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ [الکافرون: ۳ و ۵]. اینرا تصریح نموده است.
- ۴- فلسفه و حکمت ارسال پیامبران.

۱- و پس از آن، حدیث معاذ بیان شد که رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود: «حق خداوند، بر بندگان اینست که او را بپرستند و با او چیزی را شریک نسازند».

و این حق واجب الله بر بندگان می‌باشد که کتاب خدا و سنت پیامبر، بدان تصریح دارد و حتی سایر پیامبران بخاطر بیان آن، بسیج شدند، و هیچ فرضی بالاتر از آن قرار ندارد.

و در ادامه‌ی حدیث، فرمود: «و حق بندگان بر الله اینست که عذاب ندهد کسی را که با او شریک نگرفته است». و این باتفاق علما، حقی است که خداوند بر خویشان واجب کرده‌است. چنانکه ایشان طبق حکمت خویش هر گاه بخواهند چیزی را بر خود، واجب یا حرام می‌سازند، همانطور که در حدیث قدسی می‌فرماید: «إني حرمت الظلم على نفسي» یعنی من ظلم کردن را بر خود حرام کرده‌ام.

- ۵- به سوی همه‌ی ملتها، پیامبری فرستاده شده است.
- ۶- دین تمامی انبیا، یکی بوده است.
- ۷- مساله‌ی مهم اینکه عبادت و توحید واقعی بدون کفر ورزیدن به طاغوت متحقق نمی‌شود. چنانکه در آیه‌ی: ﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ﴾ [البقرة: ۲۵۶].
- همین مطلب بیان شده است.
- ۸- طاغوت عام است یعنی هر کس و هر چیزی که غیر از الله، مورد پرستش واقع بشود.
- ۹- اهمیت ویژه‌ی سه آیه‌ی سوره انعام (۱۵۱ تا ۱۵۳) نزد گذشتگان نیک که این سه آیه در برگیرنده‌ی ده مساله‌ی خیلی مهم از جمله مساله‌ی شرک که نخستین آنهاست، می‌باشند.
- ۱۰- آیات محکم سوره‌ی اسراء که در آنها هیجده مساله مطرح شده است. سرآغاز با مساله شرک شده چنانکه فرموده است: ﴿لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُومًا﴾ [الاسراء: ۲۲]. «هرگز معبود دیگری را با خدا قرار مده، که نکوهیده و بی‌یار و یاور خواهی نشست».
- و در پایان مجدداً فرموده است: ﴿وَلَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فُتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدْحُورًا﴾ [الاسراء: ۳۹].
- «و هرگز معبودی با خدا قرار مده، که در جهنم افکنده می‌شوی، در حالی که سرزنش شده، و رانده (درگاه خدا) خواهی بود».
- و بعد از آن، خداوند ما را به اهمیت مسائل مطرح شده متوجه می‌سازد و می‌فرماید:
- ﴿ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ﴾ [الاسراء: ۳۹].
- «این (احکام)، از حکمتهایی است که پروردگارت به تو وحی فرستاده».
- ۱۱- همچنین آیه‌ی سوره نساء که معروف به آیه‌ی حقوق دهگانه است با این قول خداوند آغاز می‌شود: ﴿وَأَعْبُدُوا اللَّهَ وَلَا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا﴾ [النساء: ۳۶].

- «و خدا را بپرستید! و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید».
- ۱۲- آگاهی از وصیت رسول الله ﷺ، هنگام وفاتش.
- ۱۳- شناخت حق الله، بر بندگانش.
- ۱۴- شناخت حق بندگان بر الله هنگامی که حقش را ادا کردند.
- ۱۵- بیشتر اصحاب پیامبر از این مساله اطلاع نداشتند.
- ۱۶- جواز کتمان علم بخاطر مصلحتهایی.
- ۱۷- استحباب بشارت مسلمان به آنچه که خوشحالش می گرداند.
- ۱۸- ترس از اینکه مردم به رحمتهای واسعه‌ی الله، اعتماد نمایند و دست از عمل بردارند.
- ۱۹- هر گاه کسی جواب سوالی را ندانست، بگوید: والله اعلم.
- ۲۰- جواز اختصاص دادن برخی افراد برای یاد دادن مطلبی و علمی.
- ۲۱- تواضع رسول الله ﷺ، که سوار بر الاغ می شدند و پشت سر خود نیز کسی را سوار می کردند.
- ۲۲- جواز سوار کردن کسی پشت سر خود بر حیوانی.
- ۲۳- منزلت معاذ بن جبل.
- ۲۴- اهمیت والای مساله‌ی توحید.

باب (۲): فضیلت توحید و اینکه سایر گناهان را نابود می گرداند.

الله ﷻ می فرماید: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾ [الانعام: ۸۲]. «(آری)، آنها که ایمان آوردند، و ایمان خود را با شرک و ستم نیالودند، ایمنی تنها از آن آنهاست؛ و آنها هدایت یافتگانند!»^(۱).

۱- توحید، کفاره‌ی گناهان می شود. هر چند بنده در محقق کردن توحید پیشروی بکند به همان مقدار برایش زمینه‌ی ورود به بهشت فراهم می گردد. فرق نمی کند که چه مقدار عمل دارد چنانکه آیه‌ی سوره‌ی انعام، به این مساله صراحت دارد: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ﴾.

از عباده بن صامت روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَنَّ عَيْسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ؛ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ الْعَمَلِ». (بخاری و مسلم). ترجمه: «کسی که گواهی دهد به اینکه هیچ معبودی بجز الله نیست، و خداوند شریکی ندارد و محمد ﷺ بنده و فرستاده‌ی اوست و عیسی نیز بنده و فرستاده‌ی الله و روح اوست که به مریم القا فرموده و گواهی دهد که بهشت و دوزخ حق است و حقیقت دارد، خداوند چنین بنده‌ای را با هر عملی که دارد، وارد بهشت خواهد کرد»^(۱).

و در حدیثی دیگر که عتبان آنرا روایت کرده‌امده است: «فَإِنَّ اللَّهَ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ؛ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ». (بخاری و مسلم).

«خداوند، آتش دوزخ را برای کسیکه «لا إله إلا الله» را فقط برای رضای خدا گفته باشد

و مراد از ظلم در اینجا، شرک است. چنانکه در بخاری و مسلم روایتی نقل شده است که اصحاب پیامبر از این آیه ترسیدند و گفتند: یا رسول الله، مگر می‌شود که کسی ظلم نکرده باشد؟ رسول الله ﷺ فرمود: آن ظلمی که شما می‌گوئید نیست، بلکه مراد از ظلم در اینجا شرک است مگر نشنیده‌اید که بنده‌ی صالح خدا (لقمان) گفت: ﴿إِنَّ الْبَشَرَ لَظَلَمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳].

«همانا شرک ظلمی بسیار بزرگ است».

۱- پس با توجه به این حدیث، گویا آیه چنین است: ﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ [الأنعام: ۸۲].

یعنی پاداش کسیکه توحید را پذیرفت و به آن ایمان آورد و آنرا با شرک در نیامیخت، امنیت کامل و هدایت کامل است. و هر چند توحیدش را آغشته به ظلم و شرک بکند به همان مقدار از امنیت و هدایت فاصله خواهد گرفت.

و آنچه در حدیث معاذ بن جبل ؓ خواندیم که فرمود: «علی ما کان من العمل». یعنی: هر چند در عمل کوتاهی داشته و یا گناہانی مرتکب شده باشد، باز هم به بهشت راه می‌یابد، فضل و برکت توحید است که شامل حال موحدان واقعی می‌شود.

حرام کرده است»^(۱).

و از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قال موسى: يا رَبِّ عَلَّمَنِي شَيْئاً أَذْكَرُ وَأَدْعُوكَ بِهِ، قَالَ: قُلْ - يَا مُوسَى - لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». قال: يا رَبِّ، كُلُّ عِبَادِكَ يَقُولُونَ هَذَا، قَالَ: يا موسى لو أَنَّ السَّمَوَاتِ السَّبْعَ وَعَامِرُهُنَّ غَيْرِي وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ فِي كِفَّةٍ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي كِفَّةٍ مَالَتْ بِهِنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ». (ابن حبان و حاکم با تصحیح).

«موسی گفت: پروردگارا!، به من چیزی بیاموز که تو را با آن یاد کنم و بخوانم. فرمود: بگو: «لا إله إلا الله». موسی گفت: پروردگارا، اینرا همه‌ی بندگانت می‌گویند. فرمود: ای موسی، اگر آسمانهای هفتگانه با تمام موجودات (بجز خودم) و زمینهای هفتگانه در یک کفه‌ی میزان، و لا إله إلا الله را در یک کفه‌ی دیگر قرار دهند، بر همه‌ی آنها غالب خواهد شد».

همچنین روایتی از انس رضی الله عنه در ترمذی آمده است که می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: «قال الله تعالى: يا ابن آدم لو أتيتني بقراب الأرض خطايا، ثم لقيتني لا تشرك بي شيئاً لأنتيتك بقرابها مغفرة». (ترمذی وحسنه).

«خداوند فرموده است: ای فرزند آدم، اگر تو، با گناهی به فراخنای زمین، نزد من بیایی ولی با کسی را شریک من قرار نداده باشی، من به همان مقدار با مغفرت و بخشش به استقبالت می‌آیم»^(۲).

۱- کلمه‌ی توحید، کلمه‌ایست که اگر کسی آنرا فقط برای خشنود ساختن الله، بر زبان بیاورد و شرایط آنرا رعایت کند خداوند نیز به وعده‌اش وفا خواهد کرد و آتش دوزخ را بر آن شخص، حرام خواهد نمود. حقا که این بخشش بس بزرگی است.

و اما اگر کسی توحید را پذیرفت ولی در کنار آن از گناهان و معاصی پرهیز نکرد و بدون توبه، از دنیا رفت، سرنوشت چنین شخصی بدست خدا است چه بخواهد او را عذاب دهد و مجازات نماید و سرانجام وارد بهشت سازد، چه بخواهد قلم عفو بر گناهانش بکشد و از همان ابتدا وارد بهشتش نماید.

۲- اما حدیث ابوسعید خدری که در آن جریان موسی علیه السلام آمده بود دلالت به این دارد که: اگر فرضاً گناهان کسی به سنگینی زمین و آسمان و سایر موجودات و پُری اینها بوده اما آن شخص لا إله إلا الله را با خود داشته باشد، این کلمه بر همه‌ی آن وزنهای سنگین گناهان، غالب خواهد شد. چنانکه حدیث بطافه و همچنین حدیث فوق انس رضی الله عنه نیز به همین دلالت می‌کند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد

- ۱- فضل و بخشش بیکران الله.
- ۲- پاداش بزرگ توحید نزد الله.
- ۳- توحید کفاره‌ی گناهان می‌شود.
- ۴- تفسیر ظلم در آیه‌ی سوره‌ی انعام.
- ۵- پنج موردی که در حدیث عبادۀ ذکر شده بودند، قابل دقت و تأمل اند.
- ۶- با توجه به حدیث عبادۀ و حدیث عتبان، معنی «لا إله إلا الله» را در می‌یابیم و همچنین به اشتباه و موقف فریب خوردگان پی می‌بریم.
- ۷- لا إله إلا الله شرطی دارد و آن خشنود ساختن پروردگار است.
- ۸- حتی پیامبران نیاز داشتند که فضیلت «لا إله إلا الله»، به آنها آموخته شود.
- ۹- لا إله إلا الله از همه‌ی موجودات سنگین‌تر است ولی با این حال میزان بعضی از کسانی که آنها را می‌خوانند سنگین نخواهد بود.
- ۱۰- زمینها نیز مانند آسمانها، هفت عدد می‌باشند.
- ۱۱- آنها نیز خالق دارند.
- ۱۲- اثبات معنی حقیقی صفات الله، برخلاف عقیده‌ی اشعریها.
- ۱۳- با توجه به حدیث انس و این بخش حدیث عتبان که فرمود: «فان الله حرم علی النار من قال: لا إله إلا الله یتبغی بذلك وجه الله». در می‌یابیم که فقط اقرار با زبان کافی نیست تا عملاً شرک را ترک نکرده‌است.
- ۱۴- این مسأله که عیسی و محمد ﷺ بندگان الله و پیامبران او می‌باشند، قابل دقت و تفکر است.

البته نباید از یاد برد که این فضیلت شامل کسی می‌شود که این کلمه در دل او تقویت شده باشد به طوری که آنرا مخلصانه بر زبان بیاورد و قلبش آنرا تصدیق نموده و با آن روشن باشد. و به آنچه که دلالت می‌کند معتقد باشد و دوست داشته باشد. اگر واقعاً چنین باشد آنگاه چنین نور و چنین توحید و ایمانی با هر گناه و معصیتی که مواجه شود آنرا از بین خواهد برد.

- ۱۵- عیسی صفت ویژه‌ای دارد که عبارت است از کلمه‌ی الله (کلمه‌ی کن که باعث وجود او شد).
- ۱۶- یکی از صفات عیسی، روح الله است.
- ۱۷- فضیلت ایمان به وجود بهشت و دوزخ.
- ۱۸- معرفت اینکه گوینده‌ی لا إله إلا الله با هر عملی که داشته باشد وارد بهشت خواهد شد.
- ۱۹- شناخت اینکه میزان، دو کفه دارد.
- ۲۰- ذکر «وجه» بعنوان صفت الله.

باب (۳): موحد واقعی بدون حساب وارد بهشت خواهد شد.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰]. «ابراهیم (به تنهایی) امتی بود مطیع فرمان خدا؛ خالی از هر گونه انحراف؛ و از مشرکان نبود»^(۱).

همچنین فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۹].

- ۱- این بحث از بیان فضیلت توحید اهمیت بیشتری دارد زیرا فضیلت توحید شامل همه‌ی موحدان می‌شد ولی این بحث خصوصیت این امت را بیان می‌کند که توحید بصورت واقعی نزد آنان یافت می‌شود.
- خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [النحل: ۱۲۰]. این آیه بیانگر این مطلب است که ابراهیم ﷺ کاملاً پیرو توحید حقیقی بود. زیرا خداوند ابراهیم را با این صفات یاد کرده است:
- ۱- ﴿أُمَّةً﴾. یعنی امام و پیشوایی که تمام صفات کمال بشری و تمام خوبیها در وجود او بود و همین است معنی تحقق بخشیدن به توحید.
 - ۲- ﴿قَانِتًا لِلَّهِ﴾. یعنی کسیکه لزوماً مطیع و فرمانبردار بوده که این هم از اقسام توحید است.
 - ۳- ﴿حَنِيفًا﴾. یعنی: از راه مشرکان و از هر گونه تمایل به آنان دور و مبرا بوده است. راه مشرکان عبارت است از شرک و بدعت و معصیت بدون توبه و استغفار.
 - ۴- ﴿وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾. یعنی از جمله مشرکان نبود. و از تمام انواع شرک بدور بوده است.

«و آنها که به پروردگارشان شرک نمی‌ورزند»^(۱).

از حصین بن عبدالرحمن روایت است که گفت: من نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: چه کسی از شما، پاره ستاره‌ای را که دیشب سقوط کرد دیده است؟ گفتم: من دیده‌ام. البته من در حال ادای نماز نبودم بلکه حشره‌ای زهرآگین به من نیش زده بود. گفت: آنگاه چه کردی؟ گفتم: رقیه خواندم.

گفت: چرا رقیه خواندی؟ گفتم: بخاطر حدیثی که از شعبی شنیده بودم. گفت: چه حدیثی؟ گفتم: او از بریده بن حصیب نقل می‌کرد که گفته است: رقیه خواندن جایز نیست مگر در دو مورد، در چشم زخم و در گزیدن حشرات. سعید گفت: کار خوبی است که انسان چیزی را که شنیده است، بدون کم و کاست بیان کند. ولی ما روایتی از ابن عباس داریم که رسول الله ﷺ فرموده است: «عُرِضَتْ عَلَيَّ الْأُمَّمُ قَرَأَيْتُ النَّبِيَّ وَمَعَهُ الرَّهْطُ، وَالنَّبِيُّ وَمَعَهُ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ، وَالنَّبِيُّ وَلَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ، إِذْ رُفِعَ لِي سَوَادٌ عَظِيمٌ فَظَنَنْتُ أَنَّهُمْ أُمَّتِي فَقِيلَ لِي هَذَا مُوسَى وَقَوْمُهُ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا سَوَادٌ عَظِيمٌ، فَقِيلَ لِي: هَذِهِ أُمَّتُكَ وَمَعَهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَلَا عَذَابٍ، ثُمَّ نَهَضَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ فَخَاصَّ النَّاسَ فِي أَوْلِيكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ صَحَبُوا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَقَالَ بَعْضُهُمْ: فَلَعَلَّهُمُ الَّذِينَ وُلِدُوا فِي الْإِسْلَامِ فَلَمْ يُشْرِكُوا بِاللَّهِ، وَذَكَرُوا أَشْيَاءَ. فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَأَخْبَرُوهُ فَقَالَ: هُمُ الَّذِينَ لَا

۱- اما قول خداوند که می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ نفی هر نوع شرک است. زیرا ادات نفی بر فعل مضارع به معنی نفی عام است. یعنی هیچ گونه شرکی را مرتکب نمی‌شوند نه شرک اکبر و نه شرک اصغر و نه شرک خفی‌ای را. کسی که شرک نمی‌آورد موحد واقعی است، پس الآن نتیجه می‌گیریم کسی که از همه انواع شرک کاملاً بدور باشد، پس این شخص از شرک بدور نمی‌ماند، مگر بخاطر توحیدش.

علما می‌گویند: در اینجا کلمه‌ی ﴿بِرَبِّهِمْ﴾ را مقدم کرد بخاطر اینکه از لوازم ربوبیت، عبودیت است. و این از صفات کسانی است که توحید را تحقق بخشیده‌اند. و از لوازم توحید این است که موحد، هوا و هوس خویش را نیز شریک نسازد. زیرا با پیروی از هوا و هوس است که انسان مرتکب بدعت و معصیت می‌گردد. پس وقتی شرک را نفی کردیم، گویا تمام انواع آنرا که بدعت و معصیت نیز از آنهاست، نفی کردیم و همین است تحقق واقعی توحید.

يَسْتَرْفُونَ، وَلَا يَكْتُون، وَلَا يَتَطَيَّرُونَ، وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، فَقَامَ عُكَّاشَةُ بْنُ مُحْصِنٍ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ، قَالَ أَنْتَ مِنْهُمْ، ثُمَّ قَامَ رَجُلٌ آخَرَ فَقَالَ ادْعُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ، فَقَالَ سَبَقَكَ بِهَا عُكَّاشَةُ». (مسلم)^(۱).

«(در شب معراج) امتهای بر من عرضه شد. می دیدم که با هر یک از انبیا، گروهی از پیروانشان است و با بعضی یک نفر و دو نفر بود و با بعضی هیچ کس نبود. آنگاه جمعیت انبوهی به من نشان داده شد. فکر کردم که امت من هستند. به من گفتند: این موسی است با قومش، دوباره نگاه کردم دیدم جمعیت انبوه دیگری است. به من گفتند: اینها امت تو می باشند. و همراه آنان هفتاد هزار چنین اند که بدون اینکه از آنها حسابی گرفته شود یا عذاب داده شوند، وارد بهشت می شوند. پیامبر ﷺ اینرا گفت و برخاست و به خانه تشریف برد. حاضران به اظهار نظر پیرامون این گروه پرداختند. بعضی گفتند: اینها اصحاب پیامبر ﷺ خواهند بود. عده ای می گفت: شاید کسانی باشند که در اسلام متولد شده و اصلاً شرک نورزیده اند. خلاصه اینکه هر کس چیزی گفت، تا اینکه رسول الله ﷺ دوباره تشریف آورد و از ماجرا باخبر شد. آنگاه فرمود: اینها کسانی هستند که با افسون خواندن و داغ و فال بد، سر و کار ندارند بلکه بر پروردگارشان توکل می کنند. عکاشه بن محسن برخاست و گفت: از الله بخواه که مرا از جمله آنان قرار دهد. رسول

۱- در حدیث فوق، صفات کسانی که روز قیامت بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند چنین بیان شده: «لا یسترقون ولا یکتون ولا یطیرون و علی ربهم یتوکلون» یعنی نه افسون می خوانند و نه داغ و نه فال بد می کنند. و بر الله توکل می نمایند.

«و علی ربهم یتوکلون» یعنی نه افسون می خوانند و نه داغ و نه فال بد می کنند. و بر الله توکل می نمایند. البته این بدان معنی نیست که اهل توحید از اسباب پرهیز می کنند و از آنها استفاده نمی نمایند. چنانکه برخی پنداشته اند که کمال توحید در این است که انسان از اسباب دوری کند. و این پنداری است نادرست. زیرا رسول الله ﷺ رقیه می خواند و از دوا استفاده می نمود و دیگران را نیز دستور می داد که از دوا استفاده کنند. و حتی ثابت است که به یکی از صحابه دستور داد از داغ استفاده بکند. اما از آنجا که عموماً مردم بجای اعتماد بر الله به کسیکه رقیه می خواند یا داغ می نماید اعتماد می کنند و یا معتقد به فال هستند که این خلاف توکل بر الله است. و اما استفاده از دوا و اسباب امری است مشروع که گاهی واجب و گاهی مستحب و گاهی مباح می شود. چنانکه رسول الله ﷺ فرموده است: «تداووا عباد الله، ولا تتداووا بحرام». «بندگان خدا، از دوا استفاده کنید و هرگز از دواهای حرام استفاده ننمائید».

الله ﷻ فرمود: تو از آنانی. فرد دیگری بلند شد و گفت: از الله بخواه که مرا نیز از آنان بگرداند. رسول الله ﷺ فرمود: عکاشه، از تو سبقت گرفت».

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- بیان تفاوت درجات مردم در توحید.
- ۲- معنی توحید حقیقی.
- ۳- خداوند یکی از امتیازات ابراهیم را چنین بیان کرد: ﴿وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی: «از مشرکان نبود».
- ۴- یکی از صفات اولیاء الله این است که: ﴿بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ﴾ [المؤمنون: ۵۹]. یعنی: «هیچ کس را با پروردگارشان شریک نمی‌سازد».
- ۵- از علامات توحید حقیقی اینست که افسون و داغ ترک داده شود.
- ۶- جامع تمام خصلت‌های نیک، توکل نام دارد.
- ۷- درک واقعی اصحاب پیامبر که دانستند بدون عمل نمی‌توان به این مقام رسید.
- ۸- اصحاب چقدر شیفته‌ی ابواب خیر بودند.
- ۹- فضیلت این امت بر دیگران هم از نظر کم و هم از نظر کیف.
- ۱۰- فضیلت پیروان موسی.
- ۱۱- سایر امتها بر رسول الله عرضه گردیدند.
- ۱۲- هر امتی جداگانه با پیامبرش حشر می‌شود.
- ۱۳- کسانی که از پیامبران حرف شنوی داشته‌اند، همیشه از دیگران کمتر بوده‌اند.
- ۱۴- برخی از انبیاء بخاطر اینکه کسی گوش به حرف آنها نبوده، تنها حشر می‌شوند.
- ۱۵- نه از کثرت تعداد، باید مغرور شد و نه از قلت مایوس گشت.
- ۱۶- جواز رقیه خواندن برای چشم زخم و گزیدگی.
- ۱۷- عمق فهم گذشتگان نیک آنجا که سعید فرمود: «کار خوبی کرده کسیکه فقط آنچه را که شنیده بیان کرده‌است». پس معلوم می‌شود که این دو حدیث با هم تعارضی ندارند.

- ۱۸- گذشتگان نیک امت، هرگز کسی را به آنچه که نداشت تعریف و تمجید نمی کردند.
- ۱۹- اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «تواز آنانی» یکی از علامتهای نبوت ایشان است.
- ۲۰- منزلت عکاشه بن محصن.
- ۲۱- جواز استفاده از سخنان کنایه آمیز.
- ۲۲- اخلاق نیکوی رسول الله ﷺ .

باب (۴): هراس از شرک

الله ﷻ می فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

«خداوند (هرگز) شرک را نمی بخشد! و پایین تر از آن را برای هر کس (بخواهد و شایسته بدانند) می بخشد»^(۱).

همچنین دعای ابراهیم عليه السلام در کلام الله چنین نقل شده است: ﴿وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ [ابراهیم: ۳۵].

«و من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار»^(۲).

۱- توحید وقتی در دل صاحبان خود می نشیند که همراه با ترس و هراس از شرک باشد. و کسیکه از شرک بهراسد یقیناً انواع شک را شناسائی خواهد کرد تا، دانسته در آنها نیفتد.

در آیه ۴۸: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ سورة نساء می خوانیم: یعنی خداوند شرک را نمی بخشد و این عدم بخشیدن عام است و انواع سه گانه شرک اکبر و اصغر و خفی را شامل می شود. پس هیچ یک از اینها بدون توبه بخشیده نمی شوند. و این بدان خاطر است که شرک گناهی است بس بزرگ. مگر نه اینست که الله خالق و روزی دهنده و بخشنده تمامی نعمتها و بزرگوار است پس چگونه انسان به خود اجازه می دهد که از او روی بر تابد و به سوی مخلوقی همچون خود متوجه شود؟!.

تفسیری که بیان شد، رأی ابن قیم، ابن تیمیه، محمد بن عبد الوهاب و اکثر علمای توحید است. پس وقتی متوجه شدیم که شرک با سایر انواعش عملی است غیر قابل بخشش، طبیعی است که باید از آن بیمناک بود.

همچنین ریا و سوگند خوردن به غیر الله و استفاده از آویز و مهره و نخ شفا و نسبت دادن نعمتهای الله به غیر، شرک و نهایتاً غیر قابل بخشش می باشند، پس لازم است که از اینها هراس داشت و شدیداً پرهیز نمود.

۲- آیه: ﴿وَأَجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ﴾ بیانگر حالت موحدان واقعی است؛ آنهایی که در توحید به درجه کمال رسیده اند. و باز هم نگران هستند از اینکه دچار شرک بشوند.

اصنام جمع صنم است. یعنی تصویر و مجسمه کسانی که مورد پرستش واقع می شدند. بتها گاهی در شکل انسان و گاهی در شکل حیوان و یا در شکل خورشید و ماه و اشکال گوناگون ساخته و پرستیده می شدند.

رسول الله ﷺ فرمود: «أخوف ما أخاف عليكم الشرك الأصغر، فسئل عنه؟ فقال: الرِّيا».

«آنچه من بیش از هر چیز درباره شما می ترسم شرک اصغر است. پرسیدند: شرک اصغر چیست؟ فرمودند: ریا و تظاهر»^(۱).

و عن ابن مسعود رضي الله عنه قال: قال رسول الله ﷺ «مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ نِدًّا دَخَلَ النَّارَ». (بخاری).

رسول الله ﷺ فرمود: «هر کس در حالی بمیرد که غیر از الله کسی دیگر را به فریاد می خوانده، وارد دوزخ خواهد شد»^(۲).

«وَتَن» یعنی هر چیزی که بجز إله، پرستش کرده شود. خواه در شکل بتی باشد یا قبر و چیز دیگری.

۱- و حدیثی که در متن کتاب بیان گردید، در مورد ریا و تظاهر است. گناهی که رسول الله ﷺ می فرماید: بیش از هر گناهی دیگر، از آن هراس دارم. بخاطر اینکه سرانجام ناخوشایندی دارد و آن عبارت است از عدم بخشش. که متأسفانه مردم در این مورد، کاملاً سهل انگاری می کنند. از اینرو رسول الله ﷺ نسبت به این نوع شرک، آنهمه خوف و هراس داشت.

ریا و تظاهر، بر دو قسم است:

۱- تظاهر منافق، که عبارت است از اظهار مسلمانی، در حالی که قلباً کافر است. چنانکه خداوند در مورد آنها فرمود: ﴿يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾.

۲- تظاهر مسلمان: بدینگونه که نماز و یا عمل نیک دیگری را بوجه احسن انجام می دهد تا مورد ستایش مردم واقع بشود. این نوع تظاهر و ریا، شرک اصغر می باشد.

۲- و در روایت ابن مسعود رضي الله عنه می خوانیم که رسول الله ﷺ فرمود: «اگر شخصی در حالی بمیرد که کسی جز الله را می خوانده، وارد دوزخ می شود».

یقیناً به کمک طلبیدن دیگران جز الله، شرک اکبر محسوب می شود زیرا دعا، نه تنها بخشی از عبادت، بلکه عبادت واقعی است.

چنانکه در حدیثی صحیح وارد شده است که «الدُّعَاءُ هُوَ الْعِبَادَةُ». یعنی: «عبادت، همان دعا است». لذا اگر کسی در حالی بمیرد که این عبادت بزرگ یا بخشی از آنرا برای غیر الله انجام داده، پس آتش دوزخ را بر خود واجب کرده است و او همچون سایر کفار، برای همیشه در دوزخ بسر خواهد برد. گرچه به ظاهر مسلمان باشد. زیرا شرک، سایر اعمال نیک انسان را نابود می گرداند چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى

وعن جابر رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: «مَنْ لَقِيَ اللَّهَ لَا يُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ وَمَنْ لَقِيَهِ يُشْرِكُ بِهِ دَخَلَ النَّارَ». (مسلم).

«هر کس الله را در حالی ملاقات بکند که با او شریک نگرفته باشد وارد بهشت می شود و اگر در حالی با او ملاقات بکند که با او شریک گرفته است، وارد دوزخ می گردد»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- ترس و هراس از شرک. ۲- ریا و تظاهر نیز نوعی شرک است.

۳- ریا از جمله شرک اصغر است.

۴- ریا خطرناکترین چیزی است برای انسانهای صالح.

۵- نزدیک بودن بهشت و دوزخ.

۶- جمع بین نزدیکی بهشت و دوزخ در یک حدیث.

الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَمِنْ أَشْرَكَتَ لِيَحْبِطَنَّ عَمَلُكَ وَلِتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۶۵﴾ [الزمر: ۶۵].

«به تو و همه پیامبران پیشین وحی شده که اگر مشرک شوی، تمام اعمالت تباه می شود و از زیانکاران خواهی بود».

و خواندن غیر الله، هم شامل کسانی می شود که همراه با الله، دیگران را به کمک می طلبیدند و هم شامل کسانی می شود که فقط غیر الله را می خوانند.

۱- همچنین در روایت جابر رضی الله عنه خواندیم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: «هر کس الله را در حالی ملاقات بکند که با او کسی یا چیزی را شریک قرار نداده وارد بهشت می شود».

یعنی هیچیک از انواع شرک را مرتکب نشده است و اصلاً در عبادت و دعا متوجه مخلوقی نشده، به فرشته‌ای و پیامبری و انسان صالحی و به جنی روی نیاورده است.

چنین انسانی را خداوند، وعده داده است که به فضل و رحمتش او را وارد بهشت سازد.

و در ادامه فرمود: «هر کس در حالی الله را ملاقات کند که شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ خواهد شد». و این شرک شامل انواع شرک اکبر و اصغر و خفی می باشد.

آیا داخل شدن در دوزخ ابدی است یا مؤقت؟ بر حسب شرک می باشد، اگر شرک اکبر باشد و بر آن بمیرد، پس چنین شخصی تا ابد در دوزخ می ماند و از آن خارج نمی شود. و اگر شرک اکبر نباشد، مانند شرک اصغر و خفی، پس انجام دهنده این شرک (اگر آگاهی داشته باشد) به دوزخ وعده داده شده است، ولی ماندن این شخص در دوزخ مؤقت است، در نهایت بعد از آنکه به اندازه شرکش عذاب دید از دوزخ خارج می شود، زیرا که مرتکب شرک اکبر نشده است، و از اهل توحید می باشد.

۷- کسیکه الله ﷻ را در حالی ملاقات بکند که شرک نورزیده باشد، وارد بهشت و اگر شرک ورزیده باشد، وارد دوزخ می شود. گر چه عبادتگزارترین انسان روی زمین باشد.

۸- مسأله مهم اینکه ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از خدا، برای خود و فرزندانش خواست که آنها را از عبادت بتها، دور نگهدارد.

۹- ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام از حال اکثر مردم عبرت گرفت که مبتلا به شرک بودند چنانکه فرمود:

﴿ رَبِّ إِنَّهُنَّ أَضَلُّنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ ﴾ [ابراهیم: ۳۶].

«پروردگارا! آنها (بتها) بسیاری از مردم را گمراه ساختند».

۱۰- حدیث فوق، تفسیر: «لا إله إلا الله» است چنانکه امام بخاری همین را گفته است.

۱۱- گرامی بودن کسیکه از شرک سالم باشد.

باب (۵): دعوت به شهادت لا إله إلا الله.

الله ﷻ می فرماید: ﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ [یوسف: ۱۰۸].

«بگو: این راه من است من و پیروانم، و با بصیرت کامل، همه مردم را به سوی خدا دعوت می‌کنیم! منزّه است خدا! و من از مشرکان نیستم!»^(۱).

عن ابن عباس رضی الله عنهما؛ أن رسول الله ﷺ لَمَّا بَعَثَ مُعَاذًا إِلَى الْيَمَنِ قَالَ لَهُ: «إِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ، فَلَئِنْ أَوَّلَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ: شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ (وَفِي رَوَايَةٍ: إِلَى أَنْ يُوحِدُوا اللَّهَ) فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لِذَلِكَ، فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ

۱- این عنوان را شیخ در اینجا آورد تا بفهماند که توحید و پرهیز از شرک تا وقتی که وارد مرحله دعوت به توحید نشده‌ایم، تکمیل نخواهند شد.

و شهادت و اقرار به «لا إله إلا الله» همین را می‌طلبد. زیرا مقتضای این کلمه عبارت است از اعتقاد به آن و اقرار و رسانیدن آن به دیگران.

و دعوت به توحید عبارت است از دعوت به سوی توحید مفصل یعنی تبیین سایر اقسام آن و نهی از شرک و تبیین انواع آن. اینها از مهمات دعوت اسلامی به شمار می‌روند؛ چیزی که شیخ در این کتاب از آن به تفصیل سخن گفته است.

در آیه‌ای که بیان گردید، خداوند به پیامبرش می‌فرماید: بگو: «این است راه من که مردم را به سوی الله فرا می‌خوانم» نه به سوی کسی یا چیز دیگر. در این آیه دو مورد بصورت شاخص ملموس است یکی دعوت به سوی یگانگی و توحید الله و دیگری در نظر داشتن اخلاص. زیرا چه بسا که ظاهراً به سوی الله دعوت می‌دهند ولی بخاطر عدم اخلاص، در واقع خود را مطرح می‌نمایند.

﴿عَلَى بَصِيرَةٍ﴾ یعنی با علم و یقین و شناخت، به سوی الله فرا می‌خوانیم نه بر اساس عدم آگاهی و جهالت. ﴿أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾ یعنی هم من با بصیرت و آگاهی به سوی الله فرا می‌خوانم و هم کسانی که از من اطاعت می‌کنند، چنین خواهند کرد. پس ویژگی پیروان رسول الله ﷺ اینست که آنها نه تنها از شرک می‌ترسند و به توحید چنگ می‌زنند بلکه دیگران را نیز به توحید، دعوت می‌کنند و یقیناً چنین خواهند کرد.

عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لِذَلِكَ فَأَعْلِمُهُمْ أَنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةً تُؤْخَذُ مِنْ أَغْنِيَائِهِمْ فُتْرَدُ عَلَى فُقَرَائِهِمْ فَإِنْ هُمْ أَطَاعُوكَ لِذَلِكَ، فَإِيَّاكَ وَكَرَائِمَ أَمْوَالِهِمْ وَاتَّقِ دَعْوَةَ الْمَظْلُومِ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ بَيْنَهَا وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ». (مسلم و بخاری).

«رسول الله ﷺ وقتی معاذ را به یمن فرستاد فرمود: تو نزد قومی از اهل کتاب می‌روی. نخستین چیزی که آنها را بدان دعوت می‌دهی، گواهی دادن به «لا إله إلا الله» و یگانگی الله باشد، و طبق روایتی فرمود: تا اینکه به یگانگی الله اقرار کنند. اگر اینرا از تو پذیرفتند، به اطلاعشان برسان که خداوند، در شبانه روز، پنج وقت نماز را بر آنان فرض کرده‌است. و اگر اینرا هم پذیرفتند، به اطلاعشان برسان که خداوند، زکات را بر آنان فرض ساخته است که از ثروتمندانشان گرفته و به فقرا و تهی دستانشان داده شود. اگر پذیرفتند، پس از گرفتن عمده ترین مالهایشان پرهیز کن و از آه مظلوم بترس که بین فریاد او و بین الله پرده و حجابی نیست»^(۱).

وعن سهل بن سعد رضی الله عنه أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: يَوْمَ خَيْبَرَ: «لَأَعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يُفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ يَدَيْهِ»، فَبَاتَ النَّاسُ يَدُوكُونَ لَيْلَتَهُمْ أَيُّهُمْ يُعْطَاهَا، فَلَمَّا أَصْبَحُوا غَدَاوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كُلُّهُمْ يَرْجُوا أَنْ يُعْطَاهَا فَقَالَ: «أَيُّنَ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ؟» فَقِيلَ هُوَ يَشْتَكِي عَيْنَيْهِ، فَأَرْسَلُوا إِلَيْهِ فَأُتِيَ بِهِ، فَبَصَقَ فِي عَيْنَيْهِ وَدَعَا لَهُ، فَبَرَأَ كَأَنَّ لَمْ يَكُنْ بِهِ وَجَعٌ فَأَعْطَاهُ الرَّايَةَ فَقَالَ: «انْفُذْ عَلَيَّ رِسْلِكَ حَتَّى تَنْزِلَ بِسَاحَتِهِمْ ثُمَّ ادْعُهُمْ إِلَى الْإِسْلَامِ وَأَخْبِرْهُمْ بِمَا يُحِبُّ عَلَيْهِمْ. مِنْ حَقِّ اللَّهِ تَعَالَى فِيهِ، فَوَاللَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ بِكَ رَجُلًا وَاحِدًا خَيْرٌ لَكَ مِنْ حُمْرِ النَّعَمِ». (بخاری و مسلم).

«رسول الله ﷺ در جریان غزوه خیبر، فرمود: «فردا پرچم جهاد را به مردی خواهم داد که الله و رسولش را دوست دارد و آنها نیز او را دوست می‌دارند و خداوند بدست او خیبر را فتح

۱- همانطور که در حدیث فوق، ملاحظه کردید، رسول الله ﷺ به معاذ رضی الله عنه داعی دین خدا که راهی یمن بود، فرمود که نخستین دعوتش، دعوت به لا إله إلا الله باشد. که در روایت بخاری، تفسیر این فرمایش رسول الله ﷺ اینگونه بیان شده است که آنان را دعوت بده تا «بوحدهوا الله». یعنی: الله را یگانه بدانند.

خواهد کرد». اصحاب، شب را در حالی سپری کردند که در مورد شخصی که پرچم را بدست خواهد گرفت، اظهار نظر می نمودند. صبح روز بعد همه نزد رسول الله ﷺ حاضر شدند و هر یک امیدوار بود که پرچم، بدست او داده شود. رسول الله ﷺ فرمود: علی کجاست؟ گفتند: بخاطر بیماری چشمانش، نتوانست حاضر بشود. دستور دادند که علی حاضر شود. او را آوردند. رسول الله ﷺ مقداری از آب دهن خویش را به چشمان علی، مالید، فوراً شفا یافت طوری که گویا اصلاً چنین مشکلی نداشته است. آنگاه پرچم را بدست او داد و فرمود: همین حالا به آرامی حرکت کن وقتی که به محل آنان رسیدی، نخست به پذیرش اسلام، آنها را دعوت کن و حقوق خدا را که بعد از اسلام بر آنان واجب خواهد شد برایشان بگو: آنگاه فرمود: بخدا سوگند، هدایت یک فرد بوسیله تو، بهتر از اسبان سرخ خواهد بود»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- دعوت بسوی الله راه کسانی است که از رسول الله ﷺ پیروی می کنند.
- ۲- تأکید به اینکه در دعوت الی الله باید اخلاص داشت زیرا گاهی به نام دعوت بسوی الله، دعوت به نفس خویشتن منظور است.
- ۳- بصیرت (بینش) در دعوت امری است الزامی.
- ۴- خوبی توحید اینست که سعی دارد الله را از هر گونه عیب و نقص مبرا سازد.
- ۵- زشتی شرک اینست که در ذات الله عیب و نقص وارد می سازد.
- ۶- مسأله ای که خیلی مهم است اینکه مسلمانان، باید از مشرکان فاصله بگیرند تا از آنان محسوب نشوند.
- ۷- توحید، نخستین فریضه الهی است.

۱- و در روایت سهل بن سعد نیز ملاحظه کردیم که به علی ؓ فرمود: «قبل از هر چیز، اهل خیبر را به اسلام دعوت کن، بی تردید، دعوت به اسلام یعنی دعوت به توحید. زیرا توحید در ضمن شهادتین است که رکن اعظم اسلام بشمار می رود».

سپس فرمود: «حقوق اسلام را برای آنها بیان کن». که باز هم بزرگترین حقوق اسلام، یگانه پرستی خدا است. و بعد از آن نوبت دیگر فرایض و محرمات است بنابراین کسیکه دعوت به اسلام می دهد، باید نخست به اصل دین که توحید است دعوت دهد سپس به دیگر فرایض و محرمات بپردازد.

- ۸- قبل از هر چیز و حتی قبل از نماز، باید به توحید دعوت داد.
- ۹- «یوحدهوا الله» معنی «لا إله إلا الله» است.
- ۱۰- ممکن است که اهل کتاب، محتوای کتاب را نفهمند و یا بفهمند ولی بر آن عمل نکنند.
- ۱۱- بهتر است که تعلیم و آموزش تدریجی باشد.
- ۱۲- در کارها باید از مهمترینشان آغاز کرد.
- ۱۳- زکات در کجا مصرف شود.
- ۱۴- استاد باید شبهه شاگردش را رفع بکند.
- ۱۵- مأمور وصول زکات نباید اعلی‌ترین و بهترین قسمت مال را وصول بکند.
- ۱۶- پرهیز کردن از آه و فریاد مظلوم.
- ۱۷- بین دعای مظلوم و بین الله حجابی نیست.
- ۱۸- از دلایل اهمیت توحید می‌توان مشتقتها و مصائبی را که سالار اولیاء و سردار پیامبران، متحمل آنها شد، نام برد.
- ۱۹- اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «فردا پرچم را بدست کسی خواهم داد ...» از علامتهای نبوت ایشان است.
- ۲۰- شفا یافتن چشمان علی رضی الله عنه بوسیله آب دهن رسول الله ﷺ، نیز از علامتهای نبوت ایشان است.
- ۲۱- فضیلت والای علی رضی الله عنه.
- ۲۲- فضیلت اصحاب رسول الله ﷺ، که شب را در حال اظهار نظر پیرامون کسی که پرچم را بدست خواهد گرفت و در شادی مژده فتح، سپری کردند.
- ۲۳- ایمان به قضا و قدر الهی، زیرا کسانی که برای بدست گرفتن پرچم سعی داشتند و حضور بهم رسانیدند، از آن محروم گشتند و خود را معذور می‌پنداشتند و کسی که حضور نیافت، آنرا بدست گرفت.
- ۲۴- ادب در سخنشان «علی رسلک». یعنی: به آرامی حرکت کن.
- ۲۵- دعوت به اسلام قبل از جنگ است.

- ۲۶- همچنین کسانی که قبلاً دعوت داده شده‌اند و حتی با مسلمانان درگیر شده‌اند (مانند اهل خیبر) بهتر است، مجدداً دعوت داده شوند.
- ۲۷- دعوت به اسلام باید با حکمت و دانش باشد، چنانکه فرمود: به آنان اطلاع بده که چه چیزهایی بر عهده ایشان واجب خواهد بود.
- ۲۸- شناخت حقوق الله در اسلام.
- ۲۹- پاداش کسیکه بدست او، فردی هدایت شود.
- ۳۰- جواز سوگند یاد کردن بر فتوائی که صادر می‌کند.

باب (۶): تفسیر توحید و مفهوم شهادت لا اله الا الله.

الله ﷻ می‌فرماید: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَىٰ رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا ﴿٥٧﴾ [الإسراء: ۵۷].

«کسانی را که آنان می‌خوانند، خودشان وسیله‌ای (برای تقرب) به پروردگارشان می‌جویند، وسیله‌ای هر چه نزدیکتر؛ و به رحمت او امیدوارند؛ و از عذاب او می‌ترسند؛ چرا که عذاب پروردگارت، همواره در خور پرهیز و وحشت است»^(۱).

۱- شهادت به «لا اله الا الله» یعنی:

- ۱- اعتقاد داشتن به آنچه می‌گوید و اقرار می‌کند. و اعتقاد، آنست که بر اساس علم و یقین باشد.
 - ۲- اقرار با زبان.
 - ۳- اعلام نمودن این عقیده و اقرار به آن تا دیگران شاهد جریان باشند.
- پس «أشهد» یعنی اینجانب اعتقاد دارم و اقرار می‌کنم و شما را آگاه می‌سازم که احدی استحقاق الوهیت ندارد، بجز الله.
- «لا» برای نفی جنس و «إلا» برای حصر است و معنی جمله چنین است که معبود بر حق منحصرأ ذات الله تعالی است و معبودی بر حق جز او وجود ندارد.
- «إله» یعنی معبود (کسیکه قابل پرستش باشد) و خبر «لا» آنطور که برخی می‌پندارند کلمه «موجود» نیست. زیرا قطعاً معبودان باطل که در هر زمان توسط مشرکان پرستش می‌شوند، وجود دارند، پس خبری که در اینجا مقدر محسوب می‌شود کلمه «حق» است، گویا ما می‌گوئیم «لا اله بحق» یعنی معبودی بحق جز اله وجود

همچنین ارشاد باری تعالی است: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ [الزخرف: ۲۶-۲۷].

«و به خاطر بیاور (ای محمد) هنگامی را که ابراهیم به پدرش (آزر) و قومش گفت: من از آنچه شما می پرستید بیزارم. مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایتم خواهد کرد»^(۱).

همچنین ارشاد خداوند است: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱]. «(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند»^(۲).

همچنین خداوند می فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

«بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند؛ و آنها را همچون

ندارد. و آنهایی که بدون الله، مورد پرستش واقع می شوند، عبادت آنها باطل و ظلم و طغیان است. و این مفهوم را هر فرد عرب با شنیدن «لا إله إلا الله» خواهد فهمید.

۱- ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ﴾ یعنی کسانی را که اینها عبادت می کنند، خود شدیداً نیازمند پروردگارشان هستند و نیازهای خود را آنجا بر طرف می کنند. و به سوی کسی دیگر برای رفع نیازهایشان متوجه نمی شوند. اینجا لفظ ربوبیت آمده است زیرا اجابت دعا و قبول توبه جزو ربوبیت است. این آیه در واقع توحید را تفسیر نموده است. که باید بنده بوقت هر نیازی که برایش پیش می آید، روی به الله بیاورد.

﴿يَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ بیانگر حال بندگان خاص الله می باشد که آنها عبادت پروردگار را با محبت و ترس و امید، بجا می آورند.

﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ﴾ این آیات، شامل نفی و اثبات اند. همانطور که کلمه توحید «لا إله إلا الله» نیز چنین است. ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ مِّمَّا تَعْبُدُونَ﴾ تفسیر بخش اول کلمه یعنی «لا إله» ﴿إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي﴾ تفسیر بخش دوم کلمه یعنی «إلا الله» است.

برائت یعنی تنفر شدید نسبت به آنچه غیر از الله عبادت می شوند و کفر ورزیدن و دشمنی با آنان. و این کمترین حدی است که برای قرار گرفتن اسلام و ایمان در قلب، لازم و ضروری می باشد.

۲- ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ ارباب جمع رب است و در اینجا رب بمعنی معبود است یعنی آنها پیشوایان دینی و درویش خود را، معبود قرار دادند و در حلال و حرام از آنها پیروی می کردند.

خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، (از مشرکان نسبت به معبودهاشان)، شدیدتر است»^(۱).

و نیز رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَرَّمَ مَالَهُ وَدَمَهُ وَحِسَابُهُ عَلَى اللَّهِ». (مسلم).

«هر کسیکه به یگانگی الله اعتراف کرد و به آنچه غیر از او پرستش می‌شود، کفر ورزیده، جان و مالش مورد احترام و محفوظ است و حساب کارش (در آخرت) با الله است»^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- بیان بزرگترین و مهمترین مسائل که تفسیر توحید و تفسیر کلمه شهادت و بیان

۱- ﴿وَمِنَ اللَّائِيں مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ یعنی آنها را در محبت، با خدا شریک قرار دادند که این عمل، شرک است و سبب ورود آنها به دوزخ شده است که می‌گویند: ﴿تَأَلَّفَهُ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ﴾ ^(۱۵) إِذْ نُسَوِّكُمْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱۶﴾ [الشعراء: ۹۷-۹۸]. «به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکاری بودیم. چون شما را با پروردگار عالمیان برابر می‌شمردیم».

پس محبت با الله نیز نوعی عبادت است. تا وقتی که الله را در این عبادت نیز یگانه قرار نداده‌ایم، موحد نیستیم. و همین است معنی توحید و معنی شهادت «لا إله إلا الله».

۲- در حدیثی که بیان گردید، رسول الله ﷺ، اضافه بر اقرار به «لا إله إلا الله» شرط دیگری بیان فرمود که عبارت است از کفر ورزیدن به معبودان باطل. پس «لا إله إلا الله» متضمن دو امر است: یکی اقرار نمودن به توحید الله و دیگری کفر ورزیدن به عبادت غیر الله.

و بعد از تثبیت این دو مسأله، انسان مسلمان می‌شود و پس از اینکه مسلمان شد، مال و جانش مصون و محفوظ می‌گردد. که البته این از روی مقررات ظاهری و دنیوی است اما حساب کارش در آخرت، بدست الله خواهد بود.

آنچه تا اینجا آمد اینکه تفسیر توحید و تفسیر کلمه «لا إله إلا الله» نیاز به دقت و تأمل بیشتری دارد تا کاملاً معنی و مصداق آن روشن گردد.

اما در مورد اینکه شیخ فرمود: در بابهای بعدی، عنوان این باب بیشتر توضیح داده خواهد شد باید عرض کنم که کتاب از اول تا آخر در تفسیر توحید و توضیح کلمه «لا إله إلا الله» و آنچه که مخالف با اصل توحید و کمال آنست و در مورد شرک و انواع آن و شرک لفظی و انواع توحید و خلاصه پیرامون همین مسایل نوشته شده است.

این مطلب بصورت خیلی واضح.

۲- از آیه سوره اسراء که در آن، عبادت انسانهای صالح توسط مشرکان، بشدت مردود اعلام شد و این مطلب روشن گردید که این عمل، شرک اکبر محسوب می شود.

۳- در آیه براءت بیان شد که اهل کتاب، رهبران دینی و درویش خود را معبودانی جز الله قلمداد کردند و نیز بیان نمود که آنها فقط دستور داشتند که الله را پرستش نمایند. گرچه آنها این پیشوایان و درویش را سجده نمی کردند و آنها را نمی خواندند، بلکه در معصیت از آنان پیروی می کردند.

۴- سخن ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام که فرمود: «من بجز از کسیکه مرا بوجود آورده است از دیگر معبودانی که شما پرستش می کنید، بیزارم».

و بدینصورت یک معبود را از میان دیگر معبودان استثنا کرد. خداوند، با این براءت و موالات تفسیر «لا إله إلا الله» را بیان داشته است چنانکه فوراً بعد از آن می فرماید: ﴿وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿۲۸﴾﴾ [الزخرف: ۲۸]. یعنی ابراهیم این کلمه با عظمت را برای نسل خود بجا گذاشت تا آنها نیز بدان معتقد باشند.

۵- آیه سوره بقره در مورد کفار می گوید: ﴿وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾ [البقرة: ۱۶۷]. یعنی آنان به هیچ وجه از دوزخ بیرون آورده نخواهند شد.

قبلاً خواندیم کسانی که هم خدا را و هم معبودان باطل خود را، دوست داشتند، مسلمان نامیده نمی شوند. پس اگر معبودان خود را از الله بیشتر دوست داشته یا فقط آنها را دوست بدارند و نه خدا را، چگونه مسلمانان گفته خواهند شد و از دوزخ بیرون آورده می شوند؟!.

۶- ارشاد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که فرمود: «لا إله إلا الله» بگوید و به آنچه غیر از الله پرستش می شوند، کفر ورزد مال و جان محفوظ خواهد بود و حساب کارش با خدا است».

این حدیث یکی از آشکارترین تفاسیر کلمه «لا إله إلا الله» بحساب می رود زیرا در آن فقط به تلفظ کلمه «لا إله إلا الله» اکتفا نشده و آنرا باعث حفاظت جان و مال

ندانسته است حتی اگر معنایش را هم بداند و بدان اقرار بکند و جز الله، کسی دیگر را عبادت نکند. بلکه زمانی جان و مالش تحت حمایت حکومت اسلامی در می‌آید که اضافه بر آن، به معبودان باطل کفر بورزد و اگر در این مورد متردد شد و یا توقف نمود، باز هم هیچ.

پس ببین که این مسأله خیلی بزرگ و مهم، چقدر واضح و روشن بیان شده و چگونه اتمام حجت شده است!

باب (۷): استفاده از دستبند و آویز برای حصول شفا و دفع بلا، از امور شرک آمیز است^(۱)

۱- از اینجا بحث، پیرامون اضداد توحید شروع می‌شود. زیرا برای شناخت چیزی نیاز به دو مساله وجود دارد:

۱- شناخت حقیقت آن چیز ۲- شناخت اضداد آن.

بنابراین شیخ رحمته شروع به بیان اضداد توحید نمود. که اضداد گاهی در مقابل اصل توحید قرار می‌گیرند و آنرا شرک اکبر می‌نامند و مرتکب آن، مشرک و مرتد به مشار می‌رود و گاهی در مقابل کمال توحید مطلوب قرار می‌گیرند که آنرا شرک اصغر می‌نامند و با ارتکاب آن ضربه‌ای به پیکر توحید، وارد می‌شود و آنرا معیوب می‌سازد و همانطور که می‌دانیم توحید وقتی کامل می‌گردد که از هر گونه شرک پاک و منزّه باشد. شیخ رحمته نخست صورتهائی از شرک اصغر را به تفصیل بیان خواهد کرد زیرا این نوع شرکها، بیشتر اتفاق می‌افتد و همینها منجر به شرک اکبر می‌شوند.

فرمود: «باب من الشرك ...» اینجا «من» برای تبعیض است یعنی اینها بعضی از اقسام شرک می‌باشند «لبس الحلقه ...» پوشیدن دست بند و نخ و غیره مانند مهره، آویز و پاره آهن که گاهی می‌پوشند و گاهی داخل خانه آویزان می‌کنند و برخی به وسایل نقلیه خود می‌بندند و یا به گردن کودکان آویزان می‌کنند، اینها همه از یک قبیل‌اند.

در میان عربها چنین چیزهائی رایج بود و آنها معتقد بودند که این دست بند یا مهره و ... چنین و چنان تأثیری دارد و مفید است. یا برای پیشگیری از بلا و مصیبت بود و یا برای رفع مصیبت وارد. گرچه این چیزها به ظاهر حقیر و غیرخطرناک، معلوم می‌شوند ولی مگر نمی‌بینید که این دست بند و مهره بی ارزش را بجائی رسانیده‌اند که معتقدند، در مقابل قضا و قدر الله می‌ایستند و آنها را بر طرف می‌سازند؟! چرا این چیزها شرک است؟ بخاطر اینکه قلباً به آنها وابسته‌اند و معتقداند بنفسه اینها دارای فلان تأثیر می‌باشند.

لازم به نظر می‌رسد که در اینجا یک قاعده را یادآور بشوم و آن اینکه: نباید هیچ چیزی را سبب و مؤثر چیزی دانست مگر اینکه شرعاً ثابت بشود که این چیز دارای فلان تأثیر است.

یا اینکه بوسیله تجربه ثابت شده باشد که فلان چیز دارای فلان تأثیر است. مانند تأثیر برخی از داروها و یا تأثیر برخی از اسباب ظاهری مانند گرفتن گرما از آتش و سردی از آب و غیره.

همچنین باید دانست که شرک اصغر گاهی به شرک اکبر تبدیل می‌شود و آن در صورتی است که انجام دهنده آن معتقد باشد که این چیزها بنفسه دارای این تأثیر هستند یعنی بسبب بودن آنها را از میان بردارد و خودشان

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۳۸﴾﴾ [الزمر: ۳۸].

«و اگر از آنها بپرسی: «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده؟ حتما می گویند: «خدا!» بگو: «آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می خوانید اندیشه می کنید که اگر خدا زبانی برای من بخواهد، آیا آنها می توانند گزند او را برطرف سازند؟! و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می توانند جلو رحمت او را بگیرند؟!» بگو: «خدا مرا کافی است؛ و همه متوکلان تنها بر او توکل می کنند»^(۱).

عن عمران بن حصین رضی الله عنه أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ رَأَى رَجُلًا فِي يَدِهِ حَلَقَةٌ مِنْ صُفْرِ فَقَالَ: «مَا هَذِهِ؟» قَالَ: «مِنَ الْوَاهِنَةِ، فَقَالَ: «انزعها فَإِنَّهَا لَا تَرِيدُكَ إِلَّا وَهْنًا فَإِنَّكَ لَوْ مَتَّ

را متصرف بدانند که یقیناً این نوع تصور، شرک اکبر است.

۱- در آیه، خداوند به پیامبرش می فرماید: به اینها بگو که از طرفی اعتراف می کنید که الله، یگانه خالق آسمانها و زمین است. پس چرا در عبادت به سوی دیگران روی می آورید؟!.

این روش معمول قرآن، است که مشرکان را بوسیله توحید ربوبیت که قبولش دارند، در مورد توحید الوهیت که قبولش ندارند مؤاخذه می کند.

﴿تَدْعُونَ﴾ (می خوانید) هم شامل دعای عبادت و هم شامل خواستن است. که هر دو حالت بیانگر احوال مشرکان می باشند. و آنچه را که آنها جز الله، می خوانند فراوان اند. برخی، عده ای از پیامبران و انسانهای صالح را می خوانند و برخی فرشتگان را صدا می کنند و عده ای به سوی ستاره و درختان و سنگها و بتها متوجه می شوند.

﴿إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ﴾ با این آیه، خداوند هر نوع ضرر و فایده را از جانب معبودان باطل، منتفی می سازد. پس وقتی اعتقاد کسانی را که بعضی از ضرر و فایده را به برخی از بزرگان نسبت می دادند و می گفتند: چون آنها بندگان خاص خداوند چنین و چنان می کنند، خداوند باطل اعلام کرد، پس حال کسانی که چنین اعتقادی نسبت به دست بند و مهره و نخ و غیره دارند معلوم است. و بخاطر همین است که سلف صالح و علمای توحید از آیات شرک اکبر در جهت بطلان شرک اصغر استفاده می کنند. چونکه منشأ هر دو نوع شرک، یکی می باشد که همان اعتقاد به نفع و ضرر غیر الله است. و آیات فوق، هر نوع ضرر و فایده را از جانب غیر الله باطل می دانند. زیرا احدی قادر نخواهد بود که بدون اجازه الله ضرری برساند یا ضرری را دفع نماید.

وَهِيَ عَلَيْكَ مَا أَفْلَحْتَ أَبَدًا». رواه احمد بسند لا بأس به.

«رسول الله ﷺ انگشتی در دست مردی دید. پرسید: این چیست؟ مرد گفت: این برای واهنه است (یعنی بیماری ناتوانی جسم) رسول الله ﷺ فرمود: آنرا در بیار زیرا فایده‌ای جز اینکه ناتوانی تو را افزایش می‌دهد، نخواهد داشت. و افزود که اگر در حالی بمیری که آنرا پوشیده‌ای، هرگز رستگار نخواهی شد»^(۱).

۱- در حدیث فوق آمده است که رسول الله ﷺ انگشتی بدست کسی دید. از او پرسید «ما هذ» این چیست؟ آن شخص گفت: این برای علاج بیماری واهنه است. واهنه یعنی ناتوانی جسمی. رسول الله ﷺ به او دستور داد که آنرا از دستش بیرون بیاورد و فرمود: این، بر ناتوانی تو خواهد افزود. یعنی اثر مثبتی نخواهد داشت که هیچ بلکه برایت اثر منفی و ضررهای روحی و روانی خواهد داشت. و ممکن است و سواس و اضطراب بیشتری نصیب تو گردد. البته اکثر کسانی که شرک می‌ورزند. بجای بهبودی، دچار بیماریهای روحی و روانی بیشتری می‌شوند. و این حال تمام کسانی است که شرک می‌ورزند، بجای نفع و سود، دچار ضرر و زیان بیشتری می‌شوند، گر چه به گمان خودشان فایده و نفع برده‌اند. سپس رسول الله ﷺ فرمود: «اگر در همین حال بمیری، هرگز به رستگاری نمی‌رسی». هدف از رستگاری یا همان رستگاری مطلق است که ورود به بهشت و نجات از دوزخ می‌باشد. و این در صورتی است که فرد با پوشیدن آن انگشت، مرتکب شرک اکبر شده باشد. یعنی خود انگشت را بذاته مؤثر بداند.

یا اینکه هدف از نفی، نفی کمال است یعنی کاملاً رستگار نمی‌شوی، و این در صورتی است که مرتکب شرک اصغر باشد.

چون از سببی استفاده کرده که شرعاً و تقدیراً سبب نبوده است.

در حدیث فوق آمده که «هر کس چیزی بیاویزد ...» چیزی که قلبش وابسته به آن باشد و از آن امید شفا داشته باشد.

«تمیمه» نوعی مهره بود که بخاطر حفاظت از چشم زخم و دیگر ضررها و حسد و غیره به گردن می‌بستند. رسول الله ﷺ چنین افرادی را بد دعا کرد و فرموده: خداوند آرزوی را که بخاطر آن چنین کرده‌اند، بر آورده نسازد.

«ودعه» نوعی صدف بود که به گردن و بازو، جهت دفع چشم زخم و غیره می‌بستند. رسول الله ﷺ فرمود: کسانی که بگمان خود برای آرامش و راحت خویش چنین می‌کنند، هرگز آرامش و راحت نبینند. برای اینکه این شخص به الله شرک آورده است. و از عمل حدیفه که آن نخ تب را قطع نمود در می‌یابیم که این کار، از

وله عن عقبه بن عامر مرفوعاً «مَنْ تَعَلَّقَ تَمِيمَةً فَلَا أَتَمَّ اللَّهُ لَهُ وَمَنْ تَعَلَّقَ وَدَعَةً فَلَا وَدَعَ اللَّهُ لَهُ». وفي رواية: «من تعلق تميمه فقد أشرك».

«رسول الله ﷺ فرمود: کسیکه تميمه شفا به گردن بیاویزد، خدا طلبش را بر آورده نسازد و کسیکه ودعه (ودعه: مهره‌های سفید یا صدف که از دریا استخراج کنند و برای دفع چشم زخم یا دفع شر دیگری بخود می‌آویزند) و یا چیز دیگری بیاویزد خدا آرامش را از او بگیرد».

(تمیمه: تعویذ و مهره که در رشته کرده و برای دفع چشم بد در گردن اندازند).

و طبق روایتی فرمود: کسیکه مهره‌ای برای شفا بیاویزد، شرک ورزیده است.

ولابن أبي حاتم عن حذيفة أنه رأى رجلاً في يده خيط من الحمي فقطعه، وتلا قوله: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [يوسف: ۱۰۶].

و در روایتی دیگر آمده که حذیفه رضی الله عنه متوجه مردی شد که نخى به عنوان «تب بر» بدستش بسته است. حذیفه آن نخ را قطع کرد و این آیه را تلاوت نمود: «اکثر چنین‌اند که ایمان نمی‌آورند مگر اینکه شرک می‌ورزند»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- سرزنش کسیکه دست بند و نخ و یا چیز دیگری به نیت شفا بپوشد.
- ۲- اگر آن صحابی بر آن حالت می‌مرد، رستگار نمی‌شد. و این دلیل قول معروف اصحاب است که می‌فرمودند: گناه شرک اصغر بزرگتر از گناهان کبیره است.
- ۳- آن صحابی معذور بالجهل قرار داده نشد.

نظر سلف صالح امت، منکری بزرگ تلقی می‌شده، از اینرو ایشان اقدام به قطع آن نمودند. و این کار حذیفه دالت بر این دارد که این منکر بزرگی است که انکار و قطع آن واجب است.

۱- گذشتگان نیک امت، در مورد تفسیر این آیه: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ گفته‌اند یعنی آنها ایمان دارند که الله خالق و رازق و زنده کننده و کشنده است و توحید ربوبیت را قبول دارند اما با این حال در توحید عبادت، شرک می‌ورزند. پس معلوم شد که توحید ربوبیت به تنهایی کافی و نجات دهنده نیست تا اینکه خدا را در عبادت نیز یگانه قرار نداده باشیم.

گرچه این آیه در مورد شرک اکبر است ولی دیدیم که صحابی رسول الله ﷺ آن برای شرک اصغر استدلال نمود.

- ۴- آن حلقه حتی در دنیا برای او جز ضرر، پیامدی دیگر نداشت. زیرا که گفتند: «لا تزیدك إلا وهنا».
- ۵- انکار شدید بر کسی که چنین کاری کند.
- ۶- کسکیه چیزی جهت شفا بیاویزد خداوند او را به همان چیز می‌سپارد.
- ۷- کسیکه مهره و یا چیز دیگری را برای حفاظت از چشم زخم ببندد، شرک ورزیده است.
- ۸- و نخی که برای تب می‌بندند نیز از همین قبیل است.
- ۹- تلاوت آیه: ﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾ [یوسف: ۱۰۶]. توسط حدیفه بیانگر این مطلب است که اصحاب از آیات شرک اکبر، برای شرک اصغر استدلال می‌کردند.
- ۱۰- همچنین آویزان کردن صدف و سنگ ریزه‌های دریایی، برای حفاظت از چشم زخم از همین قبیل می‌باشد.
- ۱۱- اگر کسی دیده شد که یکی از موارد بالا را استفاده کرد، سنت است که بگوئیم. خدا آرزویت را بر آورده نکند و آرامش را از تو بگیرد.

باب (۸): حکم دم خواندن و گردن بند.

از ابو بشیر انصاری روایت است که رسول الله ﷺ در یکی از سفرهایش دستور داد که در گردن هیچ شتری قلاده‌ای از تار و یا نوعی دیگر نگذارید. و اگر هست قطع کنید^(۱).

و عن ابن مسعود رضی الله عنه قال سمعت رسول الله ﷺ يقول: «إِنَّ الرُّقَى وَالْتَّمَائِمَ وَالْقَوْلَةَ شِرْكٌ». (احمد و ابوداود).

«رسول الله ﷺ فرمود: دم (شرک آمیز) و تمیمه (برای حفاظت از چشم زخم) و تعویذ محبت آمیز شرک است»^(۲).

۱- این بحث پیرامون احکام رقیه است.

رقیه: عبارت است از اوراد و دعاهائی که می‌خوانند و می‌دمند. بعضی از آنها برای بیماریهای جسمی و داخلی و بخشی برای تأثیر روحانی خوانده می‌شود. بخشی از این خواندن‌ها جایز و مشروع است و قسمتی ناجایز و شرک است. رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لا بأس بالرُّقَى ما لم تكن شركاً» یعنی: دم خواندن تا وقتی که شرک آمیز نباشد، اشکالی ندارد. شرک آمیز آنست که در آن استمداد و کمک خواستن از غیر الله باشد. یا نام شیاطین گرفته شود.

تمیمه: هر چیزی که بقصد شفا یا دفع ضرر و چشم زخم به گردن آویزان کنند چه قطعه پوستی باشد یا صدف و یا شکل سر حیوانی یا اذکار و اوراد و یا دانه تسبیح و غیره. البته همه اینها بدلیل اینکه مخالف با شرع و قضا و قدر می‌باشند ناجایزاند.

بعضی می‌گویند ما شبیه این چیزها را در وسایل نقلیه و یا در منازل خود آویزان می‌کنیم ولی این کار را صرفاً برای تزئین انجام می‌دهیم نه بخاطر شفا و غیره.

در جواب باید گفت: که برای تزئین نیز جایز نیست زیرا تشابه با کسانی می‌شود که آنرا برای شفا و دفع ضرر می‌آویزند و رسول الله ﷺ می‌فرماید: «هر کسی با قومی مشابعت اختیار بکند، از آنان محسوب می‌شود». و اما امر به قطع قلاده شتر بخاطر این بود که عربها معتقد بودند، قلاده چشم زخم را از شتر و گاو جلوگیری می‌کند و قطعاً این اعتقاد، اعتقادی مشرکانه بود.

۲- در حدیثی که ابن مسعود رضی الله عنه آنرا روایت کرده رسول الله ﷺ فرموده‌اند: «إِنَّ الرُّقَى وَالْتَّمَائِمَ وَالْقَوْلَةَ شِرْكٌ».

وعن عبد الله بن عكيم مرفوعاً «من تعلق شيئاً وُكِّلَ إليه». رواه احمد والترمذي.
رسول الله ﷺ فرمود: «کسی که چیزی آویزان بکند، خداوند نیز او را به همان چیز می‌سپارد».

در حدیث عبد الله بن عكيم آمده: «من تعلق شيئاً وُكِّلَ إليه» یعنی: «هر کس چیزی (به نیت شفا یا دفع بلا) بیاویزد، خداوند نیز او را به همان چیز می‌سپارد».

«تمائم» (تعویذ) چیزی است که بر گردن کودکان جهت دفع چشم زخم می‌بندند. در مورد حکم تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی از علمای سلف آنرا جایز دانسته‌اند. و برخی آنرا در ردیف تمائم ممنوعه دانسته و ناجایز قرار داده‌اند مانند ابن مسعود رضی الله عنه و غیره.

«رقی» یعنی آنچه خوانده می‌شود. رقیه یعنی خواندن و دم کردن، در حدیثی دیگر برای چشم زخم و گزیدگی بشرطیکه الفاظ شرک‌آمیز در آن نباشد، اجازه داده شده است. «تولة» هر آنچهی که بخاطر محبت در دل شوهر، یا بر عکس، انجام داده شود^(۱).

این حدیث عام و بیانگر این مطلب است که هر نوع رقیه (دم زدن) و چیزی که بقصد شفاء آویزان می‌کنند و تعویذ محبت آمیز، شرک است. که البته در مورد «رقیه» نصوص دیگری آمده و تعمیم حدیث فوق را نقض نموده است چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «لا بأس بالرقی ما لم تکن شرکاً» یعنی دم زدن تا وقتی که شرک آمیز نباشد، اشکالی ندارد. همچنین نقل است که خود رسول الله ﷺ دم می‌خوانده و دیگران نیز بر او دم خوانده‌اند.

اما در مورد «تمیمه» هیچ نصی نیامده که آنرا تخصیص بکند. از اینرو می‌توان گفت: هر نوع آویز که بقصد شفا و دفع ضرر باشد، شرک است.

«التولة» شیخ توله را اینگونه تفسیر کرده است که برای ایجاد محبت بین زوجین (به گمان خودشان) انجام می‌شود و این هم نوعی سحر است. ساحر در آن از افسون‌های سحر آمیز استفاده می‌کند تا زن را نزد شوهر یا بالعکس محبوب بگرداند، و این عمل از اعمال شرک اکبر بحساب می‌آیند و کفر است.

۱- «شیئاً» نکره در سیاق شرط، عام است و اگر کسی در این مورد تخصیص قایل بشود باید دلیل داشته باشد. پس هر چیزی انسان بیاویزد، خداوند او را به همان چیز می‌سپارد. و چه خسارتی بالاتر از این وجود دارد که بنده به مخلوقی از مخلوقات سپرده شود و خالق از او دست بردارد.

احمد از رویفیع رضی الله عنه روایت کرده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «يَا رُوَيْفِعُ لَعَلَّ الْحَيَاةَ تَطُولُ بِكَ؛ فَأَخْبِرِ النَّاسَ أَنَّ مَنْ عَقَدَ لِحَيْتِهِ أَوْ تَقَلَّدَ وَتَرًا أَوْ اسْتَنْجَى بِرَجِيعِ دَابَّةٍ أَوْ عَظْمٍ فَإِنَّ مُحَمَّدًا بَرِيءٌ مِنْهُ».

«ای رویفیع، شاید زندگی به تو مجال داد و پس از من باقی ماندی، به مردم بگو: محمد صلی الله علیه و آله از کسیکه ریش خود را گره بزند یا ببیچاند و از کسیکه قلاده بیاویزد و یا با پس افکنده حیوانات و استخوان، استنجا بکند، بیزار است»^(۱).

سعید بن جبیر می گوید: قطع کردن تعویذ از گردن کسی مانند آزاد کردن غلام ثواب دارد. (روایت از وکیع)^(۲).

ابراهیم نخعی که از شاگردان ابن مسعود رضی الله عنه است می گوید: ابن مسعود و سایر شاگردانش

بنده وقتی به سعادت، عزت و موفقیت دست می یابد که به خدای خویش چنگ بزند و خود را به او بسپارد و در گفتار و کردار مطیع او باشد. با خدا انس بگیرد، با او شاد باشد و به او توکل و اعتماد کند و کارهای خود را به خدا بسپارد و ترس و امید مخلوق را از دل بیرون کند. آنگاه اگر تمام کائنات بر سر راه او قرار بگیرند، خداوند بزرگ، برای او راه حلی خواهد گشود زیرا او بر خدا توکل نموده و امور خود را بدست او سپرده است.

بعضی از بزرگان سلف، تعویذی را که الفاظ قرآن در آن نوشته شده باشد ممنوع نمی کردند. بدلیل اینکه قرآن کلام الله می باشد و کلام الله، یکی از صفات الله است، پس او کسی از مخلوقات را برای دفع ضررش با خداوند شریک نکرده است.

۱- هر نوع قلاده بر گردن شتر و حیوانات ممنوع نیست بلکه مراد از «قلاده وتر» همان قلاده ای است که آنها معتقد بودند، چشم زخم را دفع می نماید.

و این جمله که فرمود: «محمد صلی الله علیه و آله از چنین کسی بیزار است» بیانگر این مطلب است که اعمال فوق، از گناهان کبیره اند و خصوصاً شرک اصغر، داخل در گناهان کبیره می باشد. همانطور که شرک اکبر نیز از بزرگترین کبائر است.

۲- از سعید بن جبیر روایت است که گفت: کندن تعویذ از گردن کسی، برابر است با آزاد کردن غلامی.

سعید بن جبیر می گوید: قطع کردن تعویذ از گردن کسی مانند آزاد کردن غلام ثواب دارد. زیرا کسیکه تعویذ به گردن دارد، مرتکب شرک اصغر شده است و شرک اصغر یقیناً صاحب خود را به دوزخ می افکند. پس کسیکه تعویذ را از گردن شخصی، قطع می کند در واقع گردن او را از آتش دوزخ آزاد می گرداند، بنابراین به او پاداش به مثل داده می شود که عبارت است از ثواب آزاد ساختن غلامی.

قلاده (تعویذ) را مکروه می‌دانستند، گر چه از الفاظ قرآن می‌بود^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر و توضیح «رقیه» و «تمیمه».
- ۲- تفسیر و معنی «توله».
- ۳- اینها بدون استثنا از اعمال شرک آمیز، به شمار می‌روند.
- ۴- «رقیه» (دم زدن) بشرطیکه از الفاظ شرک آمیز نباشد برای چشم زخم و گزندگی، استثنا شده است.
- ۵- در تعویذی که از الفاظ قرآن باشد، علما اختلاف نظر دارند.
- ۶- آویزان کردن قلاده بر گردن حیوانات به نیت دفع چشم زخم نیز ممنوع است و شدیداً نکوهش گردیده است.
- ۷- وعید شدید برای کسیکه قلاده بیاویزد.
- ۸- فضیلت و پاداش کسیکه تعویذی را قطع نماید.
- ۹- ابن مسعود و شاگردانش تعویذ الفاظ قرآن را نیز مکروه می‌دانستند.

۱- از وکیع روایت است که ابراهیم نخعی که از شاگردان ابن مسعود است، فرموده‌اند که اصحاب ابن مسعود، هر نوع تعویذ را چه از قرآن و چه غیر آن را مکروه می‌پنداشتند.

باب (۹): تبرک جستن به درخت و سنگ و غیره^(۱).

۱- حکم افرادی که چنین می‌کنند چیست؟ جواب اینکه آنها مشرک می‌شوند.

تبرک: یعنی طلب خیر فراوان و دائمی که طبق تصریح نصوص قرآن و سنت، فقط خداوند می‌تواند خیر و برکت عطا کند نه کسی دیگر چنانکه می‌فرماید: ﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ﴾ [الفرقان: ۱]. یعنی «کسیکه قرآن را بر بنده‌اش نازل کرد، دارای خیر فراوان و دائم است». همچنین می‌فرماید: ﴿وَبَرَكْنَا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِسْحَاقَ﴾ [الصافات: ۱۳]. «و ما به او و اسحاق برکت دادیم».

﴿وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا﴾ [مریم: ۳۱]. «و مرا - هر جا که باشم - وجودی پربرکت قرار داده».

پس روشن شد که بخشیدن خیر و برکت کار ویژه پرودگار عالم است. از اینرو برای احدی از مخلوق، روا نخواهد بود که بگوید: من به فلانی برکت دادم، یا برکت خواهم داد یا قدوم شما با برکت بود. چون کلمه برکت بمعنی خیر کثیر و دائم است که فقط به ذات یکتای الله اختصاص دارد. نصوص کتاب و سنت دلالت بر این دارد، چیزهایی که در آنها برکت قرار داده شده، سه نوع می‌باشد: ۱- بعضی از مکانها. ۲- بعضی از زمانها. ۳- بعضی از انسانها در روشنی آیات و احادیث در می‌یابیم که خداوند، بیت الله الحرام و اطراف بیت المقدس و ... را برکت داده‌است. یعنی خداوند آنها را مبروک قرار داده و در آنجا خیر فراوان و ثابت و دائم نازل کرده‌است. این چیز، در مردم انگیزه بوجود بیاورد که به زیارت آنجا بروند و همواره آن مکانها را زنده نگه بدارند. البته این برکت، مسأله معنوی است و قابل انتقال نیست. به این معنی که شما بوسیله دست زدن و بوسه گرفتن و با دفن شدن در آنجا، متبرک نمی‌شوید. وقتی می‌گوئیم این مکان مبارکی است یعنی شما قلباً وابسته به آنجا باشید و آنجا اعمال با برکتی وجود دارد که شما با انجام آن می‌توانید از برکت و خیر فراوان بهره‌مند شوید. مانند طواف بیت الله و عبادت در آن و سلام کردن حجرالأسود که سنگ مبارکی است چون رسول الله ﷺ آنرا بوسه زده است ما نیز به پیروی از ایشان آنرا بوسه می‌زنیم. و از برکت پیروی رسول الله ﷺ بهره‌مند می‌شویم. از اینرو وقتی عمر رضی الله عنه حجرالأسود را بوسه زد گفت: می‌دانم که سنگی بیش نیستی و ضرر و فایده‌ای نمی‌رسانی.

زمانهای مبارکی مانند رمضان و بعضی دیگر از روزهای سال که اگر کسی آنها را گرامی بدارد به این معنی که در آنها عبادتی را که شرعاً منقول است، انجام دهد، از خیر فراوان آن عبادتها بهره‌مند می‌گردد که آن خیر را در ایام دیگر نمی‌تواند بدست بیاورد.

و اما انسانهای مبروک مانند انبیاء و پیامبران الهی که خداوند ذات آنها را مبروک و مبارک قرار داده‌است، که می‌توان با دست زدن به جسم مبارک یا عرق و موهایشان تبرک جستن. چنانکه اصحاب رسول الله ﷺ به

همچنین خداوند می فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۹﴾ وَمَنْوَةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿۲۰﴾﴾

[النجم: ۱۹-۲۰].

«(ای مشرکان) به من خبر دهید آیا بت‌های (که آنها را عبادت می کنید) «لات» و «عزی»

عرق و مو و آب وضوی ایشان تبرک می‌جستند. و این برکتی است ذاتی و قابل انتقال نیست و فقط مخصوص پیامبران و انبیاء است.

و اما تبرک جستن به آثار دیگران غیر از پیامبران و انبیاء چیزی است که هیچگونه دلیلی برای اثبات آن وجود ندارد. چنانکه از اصحاب و تابعین و مخضرمین ثابت نیست که به آثار برجسته‌ترین افراد این امت که ابوبکر و عمر و عثمان و علی می‌باشند، تبرک بجویند.

یقیناً اینها بذاته انسانهای مبارکی نبوده اند بلکه بوسیله اعمال مبارکی، مبروک شده‌اند. بنابراین می‌گوییم: هر انسان مسلمانی مبارک است ولی نه اینکه وجودش دارای برکت است بلکه اسلام و ایمان و عظمت الله که در قلبش وجود دارد و پیروی از رسول الله ﷺ و علم و عمل و اخلاص، اینها همه برکاتی هستند که صاحب خود را مبارک می‌کنند. و تبرک جستن به اینگونه انسانهای صالح، به پیروی و حرف شنوی و استفاده از علم، آنان است و گرنه برکتی که به سبب اعمال خود بدست آورده‌اند، قابل انتقال به شما نیست.

یقیناً دست زدن آنان به نیت تبرک و یا استفاده از آب دهن و دیگر آثار وجودشان، جایز نخواهد بود زیرا بطور قطع برجسته‌ترین افراد این امت با خلفای راشدین و دیگر اصحاب رسول الله ﷺ، چنین کاری نکرده‌اند. اما تبرک جستن مشرکین عبارت بود از طلب خیر کثیر و ثابت و دایم از معبودانشان؛ از درختان و سنگها و گنبدها و غارهای معین و قبرها و چشمه‌های مخصوص و دیگر چیزها.

حال اگر کسی معتقد باشد که این چیزها بین او و بین خدا وسیله قرار می‌گیرند و مشکلش حل خواهد شد، چنین اعتقادی، شرک اکبر است. زیرا بمعنی شریک گرفتن با خدا است. و مشرکین زمان جاهلیت همین اعتقاد را نسبت به بتها و درختان و سنگهایی که به آنان تبرک می‌جستند و آنها را صدا می‌کردند، داشتند. آنها گمان می‌کردند که ایشان خواسته‌های اینان را به خدا منتقل می‌کنند. قبرهایی که جاهلان به آنها تبرک می‌جویند، اعتقاد جاهلان بر این است که اگر نزد این قبر بنشینند و آن را مسح کنند یا خاک آن را بر خود بریزند، صاحب این قبر برای ایشان نزد خداوند شفاعت خواهد کرد.

چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَىٰ﴾ [الزمر: ۳]. «و آنها که غیر خدا را اولیای خود قرار دادند و دلیلشان این بود که: اینها را نمی‌پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

اما اگر خاک قبر را به سر و صورت پاشید یا بر آن غلط زدن به نیت اینکه این خاک مبارکی است و او را مبارک می‌گرداند، چنین اعتقادی شرک اصغر محسوب می‌شود.

و «منات» که سومین آنهاست (به شما نفع و ضرری رسانیده‌اند تا شریک خدا باشد؟!؟)»^(۱).

از ابو واقد لیبی روایت است: «خرجنا مع رسول الله ﷺ إِلَى حُدَيْبٍ وَنَحْنُ حَدَثَاءُ عَهْدٍ بِكُفْرٍ وَلِلْمُشْرِكِينَ سِدْرَةٌ يَعْكُفُونَ عِنْدَهَا وَيَنْوِطُونَ بِهَا أَسْلِحَتَهُمْ يُقَالُ لَهَا ذَاتُ أَنْوَاطٍ فَمَرَرْنَا بِسِدْرَةِ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! اجْعَلْ لَنَا ذَاتَ أَنْوَاطٍ كَمَا لَهُمْ ذَاتَ أَنْوَاطٍ. فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ «الله أكبر! إنها السنن!، قلتُم وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿اجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ» [الأعراف: ۱۳۸]. لتركبن سنن من كان قبلکم». (ترمذی با تصحیح).

«ما در حالی که تازه مسلمان شده بودیم با رسول الله ﷺ، به سوی حنین می‌رفتیم. مشرکین آن دیار، درخت سدري داشتند که آنرا عبادت می‌کردند و سلاحهای خود را بخاطر تبرک به آن آویزان می‌نمودند. آن درخت، معروف به ذات انواط بود. ما به رسول الله ﷺ گفتیم: برای ما نیز ذات انواط، مقرر کنید. رسول الله ﷺ فرمود: الله أكبر! اینگونه خواسته‌ها، روش پیشینیان است و شما بخدا سوگند همان سخنی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند. آنها به موسی گفتند:

۱- خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ﴿۱۱﴾ وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ ﴿۱۲﴾ [النجم: ۱۹-۲۰].

﴿اللَّاتُ﴾ تخته سنگ سفیدی بود در طائف. رسول الله ﷺ پس از اینکه تقيفیان مسلمان شدند، مغیره بن شعبه را فرستاد که آنرا ویران کند. در آنجا اطاقی بود و پرده دار و خدمتگذارانی.

﴿وَالْعُزَّىٰ﴾ درختی بود در فاصله مکه و طائف. بعداً در آنجا بنائی در جوار سه درخت ساخته شد و زنی جادوگر پرده‌دار آنجا بود.

رسول الله ﷺ بعد از فتح مکه، خالد بن ولید را فرستاد. و آن سه درخت را قطع نمود و زن جادوگر را که جنیان را احضار می‌کرد و مردم را گمراه می‌ساخت، به قتل رسانید. و در حقیقت وابستگی مردم به آن درخت و زنی بود که خادم آن مکان شرکی بود.

﴿وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ﴾ منات نیز تخته سنگی بود. آنرا منات نامیدند بخاطر خونهای زیاد حیوانات که در آنجا ذبح می‌شدند.

وجه مناسبت این آیه با عنوان بحث، اینست که لات و منات دو تخته سنگ بودند و عزا درختی بود و آنچه مشرکین آنزمان نزد آنها انجام می‌دادند، عیناً همان چیزی است که مشرکین مسلمان‌نمای زمان ما نزد بسیاری از درختان و سنگها بویژه قبرها انجام می‌دهند. اینها روی به قبرها می‌کنند و آنها را می‌پرستند.

برای ما نیز، معبودی مقرر کن همانطور که آنها (مشرکین) معبود دارند. موسی گفت: شما نادان هستید. آنگاه رسول الله ﷺ افزود: شما نیز از روشهای آنان پیروی خواهید کرد»^(۱).

۱- این حدیث، حدیثی صحیح و با عظمت است. مشرکین درختی داشتند و اعتقاداتشان به آن درخت عبارت بود از:

۱- آنرا تعظیم می کردند.

۲- نزد آن اعتکاف می نشستند، بخاطر تعظیم و قرب.

۳- سلاحهای خود را بقصد تبرک به آن آویزان می کردند.

آنها با این اعتقادات مرتکب شرک اکبر می شدند.

بعضی از یاران رسول الله ﷺ که تازه مسلمان شده بودند گمان می کردند این کار با توحید، تضادی ندارد، بخاطر همین از رسول الله ﷺ درخواست نمودند که برای آنها نیز چنین چیزی مقرر بکند.

از اینرو علما می گویند: چه بسا بعضی از انواع شرک بر فضلا نیز مشتبه می شود. همانطور که بر عده ای از اصحاب پیامبر که تازه مسلمان شده بودند بخشهایی از توحید عبودیت، هنوز مشتبه بود در حالی که آشنائی آنها نسبت به لغت عرب از دیگران بیشتر بود.

رسول الله ﷺ با شنیدن این سخن تعجب کرد و گفت: الله اکبر! آنگاه این سخن آنان را به سخن قوم موسی تشبیه کرد که از او خواسته بودند برای آنها معبودی قرار بدهد همانطور که دیگر اقوام معبودانی باطل داشتند. وقتی رسول الله ﷺ با این شدت به آنها پاسخ داد، آنها خواسته خویش را پس گرفتند. چون اگر این خواسته آنان عملی می شد مرتکب شرک اکبر می شدند ولی چون خواسته ای بیش نبود، شرک اصغر بحساب می رفت. زیرا آنها ابراز علاقه به عبادت غیر الله نشان دادند. و چون شرک اکبر نبود، رسول الله ﷺ آنها را به تجدید اسلام، وادار نساخت.

اما آنچه در کنار ذات انواط انجام می دادند طبیعی است که شرک اکبر بود و هر کس به درخت، سنگ و چیز دیگری به نیت اینکه آن چیز او را به خدا نزدیک می گرداند، تبرک جوید یا نیازهای خود را بر آن عرضه نماید، یا گمان کند که با تبرک جستن به اینجا مشکلاتشان بهتر حل خواهد شد، و یا اینکه دعاهایشان در آنجا بهتر اجابت خواهد شد، چنین شخصی مرتکب شرک اکبر شده است.

و اگر به آنچه قبرپرستان در زمان حاضر انجام می دهند، توجه بکنید متوجه خواهید شد که آنها نسبت به صاحب قبر، عیناً همان اعتقادی را دارند که مشرکین سابق، به لات و عزی و منات و ذات انواط داشتند. حتی نسبت به حصار آهنی قبر، اعتقاداتی دارند. شما اگر به زیارتگاههای شهرهایی که شرک به خدا، در آنجا شایع است، سر بزنید خواهید دید که آنها دیوار و نرده های آهنی قبر را مقدس می شمارند و به نیت تبرک به آنها دست می زنند. و دست زدن به در و دیوار ضریح بمنزله دست زدن به خود شخصی است که در آنجا مدفون است. و معتقداند که او به خواسته هایشان پاسخ می دهد یا حداقل خواسته هایشان را به خدا منعکس می کند که

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه سوره نجم.
- ۲- آشنائی با درخواست اصحاب از رسول الله ﷺ.
- ۳- آنچه درخواست کردند انجام نداده بودند.
- ۴- هدفشان از این درخواست، تقرب الی الله بود چون فکر می کردند خدا این کار را دوست می دارد.
- ۵- وقتی این مسأله برای اصحاب مشتبه باشد برای دیگران بطریق اولی مشتبه خواهد بود.
- ۶- در حالی که آنها از دیگر افراد امت نیکیهای بیشتری کسب نموده اند و به آنان وعده مغفرت نیز داده شده است.
- ۷- رسول الله ﷺ آنها را معذور نپنداشت بلکه شدیداً سخن آنان را رد کرد و فرمود: الله اکبر! این روش پیشینیان است. شما کاملاً از روش قبلها پیروی می کنید.
- ۸- این درخواست بقدری خطرناک بود که رسول الله ﷺ آنرا برابر با درخواست قوم موسی دانست که گفته بودند: برای ما نیز معبودی همچون معبودان آنها مقرر کن.
- ۹- ممنوعیت اینگونه موارد از مطالبات «لا إله إلا الله» می باشد ولی باز هم برای آنان غیر قابل تشخیص و مشتبه بود.
- ۱۰- سوگند خوردن رسول الله ﷺ بر این مطلب. فقط بوقت مصلحتهای بزرگ سوگند

چنین اعتقادی، شرک اکبر محسوب می شود. زیرا آنان یکی از بندگان خدا را صدا می کنند و معتقداند که او در نفع و ضرر متصرف است. یا اینکه وسیله و رابطی بین آنها و بین الله می باشند که این هم بهانه مشرکین سابق بود چنانکه قرآن به نقل از آنان می گوید: ﴿مَا تَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾. «اینها را نمی پرستیم مگر بخاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کنند».

اما اینکه بعضی از انسانهای نادان، درب و دیوار و ستونهای مسجد الحرام و دیگر اماکن مقدس را بقصد تبرک دست می کشند از دو حال خارج نیست یا معتقداند که در اینجا فرشته و یا روح فلان پیامبر یا ولی نهفته است و شفاعت آنان را خواهند کرد، اگر چنین اعتقادی داشته باشند. مرتکب شرک اکبر شده اند.

اما اگر فقط بخاطر اینکه اینها اماکن مقدس و مبارکی هستند و به نیت شفا یافتن چنین بکنند، مرتکب شرک اصغر شده اند.

یاد می‌کرد.

- ۱۱- این درخواست آنان شرک اصغر تلقی شد و مرتد شناخته نشدند.
 - ۱۲- این سخن راوی که ما تازه مسلمان بودیم، بیانگر آنست که درخواست کنندگان از مسلمانان کهنه کار نبودند چون آنها می‌دانستند که این از اعمال شرکیه می‌باشد.
 - ۱۳- تکبیر گفتن بوقت تعجب از چیزی. بر خلاف کسیکه آنرا مکروه دانسته است.
 - ۱۴- بستن راه‌هایی که به شرک می‌انجامد.
 - ۱۵- ممنوعیت تشابه با اهل جاهلیت.
 - ۱۶- عصبانی شدن هنگام آموزش دادن مطلبی.
 - ۱۷- بیان یک اصل قانون کلی که فرمود: «إنها السنن». یعنی: یعنی این راه و روش پیشینیان است.
 - ۱۸- این از علامتهای نبوت ایشان بود. زیرا بعداً همانطور که فرموده بود، اتفاق افتاد.
 - ۱۹- هر آنچیزی که در قرآن، یهود و نصارا بخاطر آن نکوهش شده‌اند برای ما نیز هست.
 - ۲۰- این اصل شناخته شده‌ای نزد اصحاب بود که اساس مسایل عبادی به دستور شارع مربوط می‌شود.
- و از اینجا می‌توان پرسشهای سه گانه را که در قبر می‌پرسند استنباط کرد: ۱- من ربک؟ (پروردگارت کیست؟) که پروردگار مشخص است. ۲- من نیک؟ (پیامبرت کیست؟) یقیناً کسی که از غیب خبر می‌آورد نبی است. ۳- من دینک (دینت چیست؟) جواب این سؤال در ضمن این فرمایش خداوند است که فرمود: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا﴾ یعنی معبود و عبادت معبود یعنی دین.
- ۲۱- روش پیشینیان (یهود و نصاری) مانند راه و روش مشرکین ناپسندیده است.
 - ۲۲- کسیکه تازه از باطلی که بر آن خو گرفته برگشته باشد، احتمال دارد هنوز بقیائی از آن در وجودش نهفته باشد. چنانکه آنها گفتند: ما هنوز تازه مسلمان بودیم.

باب (۱۰): پیرامون ذبح کردن حیوان برای غیر الله^(۱).

۱- این بحث، در مورد وعید ذبح نمودن برای غیر الله است. و اینکه این عمل شرک به خداوند است.

ذبح: یعنی ریختن خون. در ذبح کردن دو چیز مهم است و اساس این بحث نیز بر آنها است.

۱- گرفتن نام کسی هنگام ذبح کردن.

۲- هدف از ذبح کردن.

گرفتن نام کسی هنگام ذبح کردن بمعنی کمک گرفتن از آن شخص است مثلاً وقتی شما می‌گوئید: بسم الله. یعنی کمک می‌گیرم و تبرک حاصل می‌کنم از نام الله.

و اما هدف ذبح کردن، همان جنبه عبادی و نیت تقرب است. پس جمعا چهار صورت وجود دارد.

۱- هنگام ذبح کردن نام الله گرفته شود و هدف هم خشنودی او باشد. و این عین توحید و عبادت است. بنابر این در جایی که هدف از ذبح کردن حیوان، تقرب الی الله باشد باید هم نام خدا را بگیرد و هم نیت تقرب را داشته باشد مانند قربانی عید اضحی و عقیقه و خیرات. اگر چنانچه عمداً نام الله را نگرفت، حیوان ذبح شده حرام می‌گردد.

اما اگر هدف از ذبح نمودن حیوان، تقرب الی الله نبود بلکه برای میهمانی کسی و یا به نیت گوشت خوری، آنرا ذبح می‌کرد، این هم اشکالی ندارد، فقط نام الله را باید بگوید.

۲- هنگام ذبح کردن، نام الله را بگیرد ولی هدف خشنودی غیر الله باشد. مثلاً با زبان بگوید: به نام خدا و در دل، فلان ولی و پیغمبر و صاحب قبر را نیت بکند و خون را بخاطر او بریزد. این کار شرک است زیرا خون آن حیوان، بخاطر تعظیم غیر الله ریخته شده است.

و آنچه امروز در مراسم بعضی از شخصیت‌های مذهبی و سیاسی و در جلوی قدم آنها ذبح می‌شود از همین قبیل است. گر چه نام الله بر آنها گرفته می‌شود. ولی علما گوشت اینگونه حیوانات را حرام می‌دانند بخاطر اینکه خون آنها برای تعظیم آن شخص ریخته می‌شود و نه برای میهمانی او.

و باید دانست که شایسته نیست از بندگان بدینصورت تجلیل شود زیرا ریختن خون فقط برای تجلیل و تعظیم الله جایز است که خونها را در رگها جاری ساخته است.

۳- اینکه هم نام غیر الله بر آن گرفته شود و هم نیت تقرب غیر الله بشود. مثلاً بگوید: بنام مسیح و در دل نیز خشنودی او را نیت بکند. یا بنام حسین علیه السلام و بنام زینب علیها السلام و بنام علی علیه السلام و بنام عبد القادر جیلانی رحمه الله و

و خوردن غذاهایی که در روز عاشورا و دیگر مناسبات بنام حسین و دیگران درست می‌شود جایز نمی‌باشد و

خداوند می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿١٦٢﴾ لَا شَرِيكَ لَهُ ۗ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٦٣﴾﴾ [الانعام: ۱۶۲-۱۶۳].

«بگو: نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است. همتایی برای او نیست؛ و به همین مامور شده‌ام؛ و من نخستین مسلمانم»^(۱).

همچنین می‌فرماید: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ ﴿٢﴾﴾ [الکوثر: ۲].

«پس برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن»^(۲).

همچنین از علی رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ذَبَحَ لِغَيْرِ اللَّهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ لَعَنَ وَالِدِيهِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ آوَا مُحَمَّدًا لَعَنَ اللَّهُ مَنْ غَيَّرَ مَنَارَ

خوردن آن حرام می‌باشد، زیرا قربانی آنها بخاطر غیر الله بوده است.

کسی که چنین بکند هم مرتکب شرک در عبادت شده و هم مرتکب شرک در استعانت شده است.

۴- ذبح بنام غیر الله باشد و هدف خشنودی الله باشد. گرچه این نوع خیلی کم اتفاق می‌افتد ولی باز هم کسانی که چنین می‌کنند، مرتکب شرک شده‌اند.

خلاصه اینکه گرفتن نام غیر الله هنگام ذبح، شرک در استعانت، و نیت تقرب به غیر الله، شرک در عبودیت است.

بنابر این، الله صلی الله علیه و آله می‌فرماید: ﴿وَلَا تَأْكُلُوا مِمَّا لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَيْكُمْ أُولِيَاءَهُمْ لِيَجْدُوا لَكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾﴾ [الأنعام: ۱۲۱].

«و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، نخورید! این کار گناه است؛ و شیاطین به دوستان خود مطالبی مخفیانه القا می‌کنند، تا با شما به مجادله برخیزند؛ اگر از آنها اطاعت کنید، شما هم مشرک خواهید بود».

۱- ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾ این آیه دلالت به این دارد که قربانی و نماز دو عبادت‌اند و فقط خداوند شایسته است که این عبادتها برای او انجام گیرد.

﴿لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ لام بمعنی استحقاق است ﴿لَا شَرِيكَ لَهُ﴾ یعنی در هیچ یک از این عبادات (نماز و قربانی)، شریکی ندارد. و نباید در نماز یا در ذبح حیوان به سوی کسی دیگر متوجه شد. فقط خدا، این شایستگی را دارد. و اوست صاحب ملکوت اعظم.

۲- ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾ نماز و قربانی دو عبادت‌اند: و عبادت یعنی هر عمل و گفتار و کردار ظاهری و باطنی‌ای که خداوند می‌پسندد و با آن خشنود می‌گردد. نماز یکی از اوامر خدا است. پس نزد وی محبوب و پسندیده است. همچنین قربانی از دستورات خداوند است پس او بدان راضی می‌شود و آنرا می‌پسندد.

الأرض». (مسلم).

«نفرین خدا بر کسی باد که برای غیر الله ذبح بکند و نفرین خدا بر کسی که پدر و مادر خود را نفرین می‌کند و نفرین خدا بر کسیکه خائنی را پناه بدهد و نفرین خدا بر کسیکه حدود زمین را تغییر بدهد»^(۱).

از طارق بن شهاب روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «دَخَلَ الْجَنَّةَ رَجُلٌ فِي دُبَابٍ وَ دَخَلَ النَّارَ رَجُلٌ فِي ذَبَابٍ» قالوا وكيف ذلك يا رسول الله؟ قال مرَّ رَجُلَانِ عَلَى قَوْمٍ لَهُمْ صَنْمٌ لَا يَجُوزُهُ أَحَدٌ حَتَّى يُقَرَّبَ لَهُ شَيْئًا، فَقَالُوا لِأَحَدِهِمَا: قَرِّبْ قَالَ: لَيْسَ عِنْدِي شَيْءٌ أَقْرَبُ قَالُوا لَهُ: قَرِّبْ وَلَوْ دُبَابًا، فَقَرَّبَ دُبَابًا، فَخَلُّوا سَبِيلَهُ، فَدَخَلَ النَّارَ وَقَالُوا الْآخَرَ: قَرِّبْ. فَقَالَ: مَا كُنْتُ لِأَقْرَبَ لِأَحَدٍ شَيْئًا دُونَ اللَّهِ فَضَرَبُوا عُنُقَهُ، فَدَخَلَ الْجَنَّةَ». (احمد).

«مردی بخاطر مگسی به بهشت و مردی بخاطر مگسی به دوزخ رفت. پرسیدند چگونه؟ فرمود: دو مرد از کنار قومی گذشتند که بتی داشتند. و معمول بود که هیچکس از آنجا نمی‌گذشتند مگر نذر می‌کرد. به یکی از آنان گفتند: نذرانه‌ای پیش کن. گفت: چیزی ندارم. گفتند: مگسی نذر کن. قبول کرد و مگسی نذر کرد. رهایش کردند. و با این عمل (سرانجام) به دوزخ رفت. به نفر دوم گفتند: نذرانه‌ای پیش کن. گفت: من تاکنون برای غیر الله نذر نکرده‌ام. آنها گردن او را زدند و بدینصورت شهید شد و به بهشت رفت»^(۲).

۱- و در حدیث علی ؑ آمده است که نفرین الله بر کسیکه برای غیر الله ذبح می‌کند. یعنی بنام غیر الله و برای تقرب به وی و تعظیم او، چنین می‌کند.

«لعن» یعنی طرد نمودن و دور ساختن از رحمت‌های الله. و هر گاه فاعل این فعل خود الله باشد. پس معنی چنین است: که از رحمت‌های خاص خود، او را دور ساخته است. زیرا رحمت‌های عامه خدا، مسلمان و کافر و تمامی مخلوقات را در بر می‌گیرد.

ضمناً باید دانست که هر گناهی که برای آن لعن و نفرین بیان شده است، از گناهان کبیره محسوب می‌شود. البته ذبح لغیر الله که، کاملاً آشکار است که از گناهان کبیره می‌باشد، زیرا شرک به خدا است که صاحبش شایسته لعن و نفرین و دور شدن از رحمت‌های الله می‌باشد.

۲- حدیث طارق بن شهاب بیانگر این مطلب است که ذبح برای غیر الله، شرک اکبر می‌باشد و صاحبش مستحق دوزخ می‌گردد. از حدیث اینطور بر می‌آید شخصی که برای غیر الله قربانی کرد، از روی اجبار نبوده است.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه: ﴿قُلْ إِنْ صَلَاتِي وَنُسُكِي﴾
- ۲- تفسیر آیه: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَأَنْحَرْ﴾
- ۳- نخستین نفرین متعلق به کسی است که برای غیر الله ذبح بکند.
- ۴- نفرین بر کسیکه پدر و مادرش را نفرین بکند یعنی پدر و مادر کسی دیگر را نفرین بکند و او در جواب، پدر و مادر او را نفرین نماید.
- ۵- نفرین بر کسیکه اهل بدعت یا خائنی را پناه بدهد.
- ۶- نفرین بر کسیکه حدود مشخص زمین را به نفع خود تغییر بدهد.
- ۷- فرق میان نفرین بخاطر گناه بخصوصی و نفرین بخاطر سایر معاصی و گناهان.
- ۸- داستان مگس که پیامدهای بزرگی داشت.
- ۹- بخاطر مگسی که مجبوراً قربانی کرده بود، به دوزخ رفت.
- ۱۰- عمل شرک‌آمیز در دل مؤمنان چقدر زشت است که حاضر شد کشته شود ولی شرک نوزید.
- ۱۱- نفر اول نیز مسلمان بود زیرا در حدیث آمده است که بخاطر همان مگس به دوزخ رفت.
- ۱۲- حدیث داستان مگس، مؤید حدیث دیگری است که رسول الله ﷺ فرمود: بهشت و دوزخ از بند کفش شما به شما نزدیکتر می‌باشند.
- ۱۳- در اصل آنچه در قلب وجود دارد معتبر است حتی بت پرستان نیز اینرا می‌دانستند.

وقتی با تقدیم مگس بی‌ارزشی برای غیر الله، انسان مستحق آتش دوزخ می‌گردد، پس با تقدیم چیزهای مهم و گرانبه‌تر بطریق اولی و بیشتر مستحق عذاب می‌گردد.

البته یکی از خصوصیات امت محمد ﷺ اینست که اگر مجبوراً و از روی اکراه مرتکب کفر و شرکی بشود، کافر نمی‌گردد.

باب (۱۱): نباید در مکانی که برای غیر الله نذر و قربانی شده است، برای الله قربانی کرد.^(۱)

خداوند می فرماید: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾ [التوبة: ۱۰۸].

«هرگز در آن (مسجد به عبادت) نایست»^(۲).

وعن ثابت بن الضحاک رضی الله عنه قَالَ: « نَذَرَ رَجُلًا أَنْ يَذبح إِبلا بَبوانة فسأل النبي فَقَالَ: هَلْ كَانَ فِيهَا وَتَنٌ مِنْ أَوْثانِ الجَاهِلِيَّةِ يُعْبَدُ؟ قَالُوا لا قَالَ: فَهَلْ كَانَ فِيهَا عِيدٌ مِنْ أَعْيَادِهِمْ قَالُوا: لا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَوْفِ بِنَذْرِكَ فَإِنَّهُ لا وَقَاءَ لِنَذْرِ فِي مَعْصِيَةِ

۱- یعنی در جایی که برای غیر الله، حیوانی را سر بریده‌اند، در آنجا و یا در مجاورت آنجا، نباید برای الله حیوانی ذبح کرده شود. زیرا این مشابهت با آنها است.

چنانکه برخی از مشرکین مسلمان نما و اهل خرافات را می‌بینی که نزد قبور صالحین و زیارتگاه‌ها و اماکن دیگری که بزعم آنان مقدس می‌باشند، گاو و گوسفند و شتر قربانی می‌کنند. حال اگر فرد موحدی خواست خون حیوانی را فقط بخاطر الله بریزد، باید از ذبح کردن حیوان در چنین مکانهایی پرهیز نماید. زیرا این کار مشابهت با مشرکان می‌باشد و باعث تعظیم آن مکان می‌شود که این کار حرام است و از جمله وسائلی است که منجر به شرک می‌شود.

منافقین زمان پیغمبر، مسجدی به نیت اینکه پناهگاهی باشد برای توطئه علیه اسلام و مسلمانان، ساختند. و از رسول الله ﷺ خواستند که در آن اقامه نماز بکند. اما از آنجا که نماز خواندن پیغمبر و مسلمانان، در آن مسجد بمعنی تأیید کردن آن و به ضرر اسلام بود با آنکه نماز پیامبر و مسلمانان مخلصانه، و بخاطر خدا بود ولی باز هم خداوند ایشان را از خواندن نماز در مسجد ضرار منع کرد. و همین است حکم مسلمان مخلصی که می‌خواهد در مکانی که مشرکین حیوانات خود را در آنجا ذبح می‌کنند، ذبح بکند. زیرا با این عملش سبب تعظیم آن مکان می‌شود.

۲- منافقین زمان پیغمبر، مسجدی به نیت اینکه پناهگاهی باشد برای توطئه علیه اسلام و مسلمانان، ساختند. و از رسول الله ﷺ خواستند که در آن اقامه نماز بکند. اما از آنجا که نماز خواندن پیغمبر و مسلمانان، در آن مسجد بمعنی تأیید کردن آن و به ضرر اسلام بود با آنکه نماز پیامبر و مسلمانان مخلصانه، و بخاطر خدا بود ولی باز هم خداوند ایشان را از خواندن نماز در مسجد ضرار منع کرد. و همین است حکم مسلمان مخلصی که می‌خواهد در مکانی که مشرکین حیوانات خود را در آنجا ذبح می‌کنند، ذبح بکند. زیرا با این عملش سبب تعظیم آن مکان می‌شود.

اللَّهِ وَلَا فِيمَا لَا يَمْلِكُ ابْنُ آدَمَ». (ابوداود به شرط بخاری و مسلم).

«شخصی نذر کرده بود که در «بوانه» شتری ذبح بکند. از رسول الله ﷺ در این مورد سوال کرد. رسول الله ﷺ فرمود: آیا در زمان جاهلیت، در این مکان بتی وجود داشته که مورد پرستش قرار گرفته باشد؟ گفتند: خیر. رسول الله ﷺ پرسید: محل تجمع و جشن مشرکین نبوده است؟ گفتند: خیر. رسول الله ﷺ به آن شخص گفت: نذرت را بجا بیاور. و این را بدان که نذری که باعث نافرمانی الله باشد و همچنین نذر کردن چیزی که در توان نذر کننده نباشد، انجام آن لازم نیست»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر قول خداوند: ﴿لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا﴾.
- ۲- معصیت و نافرمانی الله، زمین را نیز ملوث می کند همانطور که طاعت و بندگی آنرا مبارک می گرداند.
- ۳- مسائل پیچیده و مشکل را باید با مسائل واضح و روشن، مشخص کرد.
- ۴- مفتی در صورت ضرورت، می تواند از مستفتی جزئیات را جویا بشود.
- ۵- جواز تخصیص مکان مشخص، برای نذر کردن بشرطیکه مانعی برای این کار نباشد.
- ۶- یکی از موانع اینست که در آنجا قبلاً یا فعلاً بت و زیارتی وجود داشته باشد.
- ۷- یکی دیگر از موانع اینست که در آنجا، قبلاً یا فعلاً جشن و محل عید مشرکین بوده باشد.
- ۸- ایفای نذر در جایی که یکی از موانع فوق باشد جایز نیست، برای اینکه نذر معصیت

۱- در حدیث ثابت بن ضحاک آمده که رسول الله ﷺ از شخصی که نذر کرده بود، شترش را در مکان «بوانه» ذبح بکند پرسید: آیا در آن مکان هیچگاه بتی مورد پرستش قرار گرفته است؟ این سوال بیانگر آنست است که اگر در آنجا روزگاری بتی مورد پرستش بوده است. ذبح کردن در چنین مکانی بخاطر مشابهت با بت پرستان جایز نخواهد بود. همچنین پرسید که این مکان، محل تجمع و عید مشرکان نبوده است؟ چون جشنها و اعیاد یا مکانی اند و یا زمانی. و در اینجا هر دو نوع مراد می باشند. بنابر این روشن شد که ذبح کردن و قربانی به نام الله، نباید در جایی که محل تجمع و جشن مشرکین بوده و یا هست انجام بگیرد. پس از این پرسش و پاسخ، رسول الله ﷺ به آن شخص فرمود: به نذرت وفا کن و آنرا انجام ده.

می باشد.

۹- پرهیز از مشابهت با مشرکین گر چه بدون نیت تشابه باشد.

۱۰- نذر بر معصیت و نافرمانی الله جایز نیست.

۱۱- عدم جواز نذر چیزی که در ملکیت انسان نباشد.

باب (۱۲): نذر کردن به نام غیر الله شرک است.

خداوند می‌فرماید: ﴿يُوفُونَ بِالَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا﴾ [الدهر: ۷].

«آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شر و عذابش گسترده است بیمناکند.»

همچنین فرموده است: ﴿وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ نَفَقَةٍ أَوْ نَذَرْتُمْ مِنْ نَذْرٍ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُهُ﴾

[البقرة: ۲۷۰]. «و هر چیز را که انفاق می‌کنید، یا (اموالی را که) نذر کرده‌اید (در راه خدا انفاق

کنید)، خداوند آنها را می‌داند»^(۱).

از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ نَذَرَ أَنْ يُطِيعَ اللَّهَ

فَلْيُطِعهُ وَمَنْ نَذَرَ أَنْ يَعِصِيَ اللَّهَ فَلَا يَعِصِهِ». (بخاری).

«کسیکه نذر به طاعت خدا نمود، نذرش را بجا بیاورد و اگر نذر به معصیت کرد، بر آن

عمل نکند»^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- وجوب وفا به نذر.

۲- چون نذر عبادتی است و عبادت مخصوص الله می‌باشد پس انتقال آن به غیر الله شرک

است.

۱- خداوند از کسانی که به نذرهایشان، وفا می‌نمایند ستایش کرده است: ﴿يُوفُونَ بِالَّذْرِ﴾ و این عبادتی است

پسندیده نزد خداوند بنابراین، انتقال آن به غیر الله، شرک اکبر محسوب می‌شود.

۲- حدیث عایشه بیانگر اینست که وفا به نذر، واجب و ضروری است. و هر چیز واجب، عبادت پسندیده ایست

نزد خداوند. و نذر عبادتی است که خود بنده آنرا بر خود واجب کرده است.

و کسیکه نذر به معصیت نموده، نباید به آن عمل بکند. زیرا وجب کردن معصیت بر خود بمعنی معارضه با

نهی خداوند است. زیرا خداوند از معصیت و نافرمانی خود، نهی کرده است. البته بر کسیکه چنین نذری

می‌کند، کفاره یمین (قَسَم) لازم می‌آید.

به هر حال نذر چه برای الله باشد چه برای غیر الله، عبادت است. اگر برای الله باشد عبادت مشروع و متناسب

با توحید است و اگر برای غیر الله باشد، عبادت نا مشروع و شرک اکبر می‌شود.

۳- وفا کردن، به نذر معصیت جایز نیست.

باب (۱۳): کمک خواستن از غیر الله شرک است^(۱).

خداوند می فرماید: ﴿وَأَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾ [الجن: ۶]. «مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می شدند»^(۲).

وعن خولة بنت حكيم قالت: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «مَنْ نَزَلَ مَنزِلًا فَقَالَ

۱- کمک خواستن از غیر الله و پناه جستن به غیر الله، شرک اکبر است.

استعاذه از عیاده است یعنی پناه گرفتن و طلب چیزی که انسان را از خطر محفوظ بدارد. در استعاذه یکی طالب است و دیگری مطلوب منه، که مطلوب منه باید از طالب قوی تر باشد. طلب کردن یعنی خواستن و خواستن همان دعا است و دعا عین عبادت است. و عبادت به اتفاق علما و نصوص قرآن و سنت، مخصوص خداوند می باشد. چنانکه می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾ [الجن: ۱۸].

«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

﴿وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا لِيَّاهُ﴾ [الإسراء: ۲۳]. «پروردگارت دستور داده که جز او را نپرستید».

و حقیقت، پناه جستن به کسی جز الله جایز نیست، همان است که ظاهرا و باطنا باشد. یعنی هم از نظر کردار و رفتار و اقوال ظاهری و هم از نظر درونی و قلبی و روانی به آنچه چیزی که معتقد است متمسک بشود. و اما کمک گرفتن و پناه جستن ظاهری به بعضی از انسانها و در چیزهایی که در تصرف آنهاست، در روشنی دیگر دلایل واضح، جایز است ولی باید فقط گفتاری باشد و باز هم از نظر درونی و قلبی باید به سوی الله متوجه بود و بنده را فقط سببی از اسباب تصور کرد.

از اینرو ما به بطلان سخن کسانی که می گویند: اولیا و جنها و مردگان نیز ما را بر حسب قدرت و اختیاراتی که دارند کمک می کنند، پی می بریم.

۲- خداوند می فرماید: مردانی از انسانها به مردانی از جنها پناه جستن و از آنها کمک خواستن ولی بجای اینکه فایده ای عایدشان بشود، ترس و اضطرابشان افزایش یافت.

و این ترس و اضطراب و ناتوانی جسمی و روحی سزای عمل آنان بود که بجای کمک گرفتن از الله، به غیر الله مراجعه کردند. و عبادتی را که شایسته الله بود به مخلوقی از مخلوقاتش منتقل کردند.

أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ لَمْ يَضُرَّهُ شَيْءٌ حَتَّى يَرْحَلَ مِنْ مَنزِلِهِ ذَلِكَ». (مسلم).

ترجمه: «رسول الله ﷺ فرمود: هر کس در منزلی یا جایی فرود آید و بگوید: «من به کلمات و سخنان کامل الله، از گزند مخلوقاتش پناه می‌برم. تا وقتی در آن مکان باشد هیچ چیز و هیچ کس به او ضرر نخواهد رساند»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر آیه سوره جن.

۲- پناه جستن به غیر الله، شرک است.

۳- کلمات الله، چون صفات الله می‌باشند. داخل در مخلوق نیستند برای همین هم پناه جستن به آن، شرک نیست و از مفهوم مخالف آن بر می‌آید که پناه جستن به مخلوق شرک است.

۴- فضیلت این دعای مختصر: «أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللَّهِ التَّامَّاتِ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ».

۵- ممکن است گاهی برخی از اعمال شرک آمیز در دنیا مفید واقع بشوند. مثلاً دفع شری یا جلب نفعی بکند ولی این دلیل بر جواز آنها نمی‌باشد.

باب (۱۴): کمک خواستن و به دعا طلبیدن غیر الله شرک است^(۲).

۱- رسول الله ﷺ در این حدیث، فضیلت استعاذه و کمک و پناه جستن به کلمات الله را بیان فرمودند. و هدف از شر مخلوقات یعنی از گزند مخلوقاتی که دارای شر هستند. زیرا بعضی از مخلوقات خدا مودبی‌اند و بعضی مانند فرشتگان و پیامبران و بندگان نیک، جزو اهل خیر می‌باشند.

۲- استغاثه یعنی کمک خواستن کسیکه در بلای سختی واقع شده و یا در معرض نابودی قرار گرفته است. و یکی از انواع دعاها می‌باشد، زیرا یک نوع طلب است و طلب هم دعا می‌باشد.

و «إِغَاثَةٌ» یعنی کمکش کرد. کمک خواستن از دیگران در چیزی که فقط در توان خدا است، شرک اکبر است اما کمک خواستن از انسانهای زنده در چیزی که برای آنان مقدور باشد جایز است.

چنانکه در داستان موسی عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم: ﴿فَأَسْتَعِثُّهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ﴾ [القصص: ۱۵].

«یکی از پیروان او بود (و از بنی اسرائیل)، و دیگری از دشمنانش، آن که از پیروان او بود در برابر دشمنش از

خداوند می فرماید: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿۱۶﴾ وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِيدَكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ بِهِ مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۱۷﴾﴾ [یونس: ۱۰۶-۱۰۷].

«و جز خدا، چیزی را که نه سودی به تو می رساند و نه زیانی، مخوان! که اگر چنین کنی، از ستمکاران خواهی بود. و اگر خداوند، (برای امتحان یا کیفر گناه)، زیانی به تو رساند، هیچ کس جز او آن را برطرف نمی سازد؛ و اگر اراده خیری برای تو کند، هیچ کس مانع فضل او نخواهد شد! آنرا به هر کس از بندگانش بخواهد می رساند؛ و او غفور و رحیم است»^(۱).

وی تقاضای کمک نمود.

دعا و به فریاد خواستن، عبادت است.

دعا بر دو نوع است: ۱- دعای بمعنی سؤال کردن و خواستن. بدینصورت که دستها را بلند بکند و چیزی بطلبد و اینرا دعای مسألت می نامند. و این چیزی است که عموماً با شنیدن کلمه دعا ذهن ما بسوی آن می رود.

۲- دعای عبادت: چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا ﴿۱۸﴾﴾ [الجن: ۱۸].
«مساجد از آن خداست، پس هیچ کس را با خدا نخوانید».

و رسول الله ﷺ فرمود: «دعا یعنی عبادت». و این نوع دعا سایر عبادتها مانند نماز و زکات و غیره را شامل می شود.

بیان این مسأله لازم بود تا بدانیم که هر دو نوع دعا، عبادت اند و آنچه که بعضی از اهل بدعت می کوشند تا آیه را تاویل کنند و بگویند دعای مسألت بمعنی عبادت نیست، سخنی است دور از حقیقت.

۱- ﴿وَلَا تَدْعُ﴾ نهی است و شامل انواع دعاها می باشد. هم دعای مسألت و خواستن و هم سایر عبادتها را در بر می گیرد. و هدف شیخ از آوردن این آیه نیز همین است. و همانطور که می دانیم مخاطب این فعل (لا تدع) رسول الله ﷺ می باشد؛ کسیکه امام و پیشوای متقین و پرهیزکاران بود.

﴿مِن دُونِ اللَّهِ﴾ فرق نمی کند چه غیر الله مستقلاً مورد پرستش و استغاثه قرار بگیرد یا در کنار خدا، غیر خدا را نیز به فریاد بخوانند.

﴿مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾ کلمه ما «عام» است و هر کس یا چیزی را که مشرکین صدا می کنند و از او کمک می خواهند، شامل می شود چه فرشته ای یا پیغمبری یا ولی ای یا بتی و چوب و سنگی باشد. هیچکدام مالک نفع و ضرر نیستند.

﴿فَإِنْ فَعَلْتَ﴾ خداوند به پیامبرش می گوید: احیاناً اگر تو یکی از اینهایی را که هیچ گونه نفع و ضرری نمی رسانند، به فریاد بخوانی، در صف مشرکین ظالم قرار خواهی گرفت. و مراد از ظلم در اینجا شرک است.

همچنین ارشاد باری تعالی است: ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ﴾ [العنکبوت: ۱۷].
«روزی را تنها نزد خدا بطلبید و او را پرستش کنید»^(۱).

همچنین فرموده است: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ﴾ [الأحقاف: ۵].

«چه کسی گمراه‌تر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید (زیرا او چیزی را به دعا خوانده است که خود نمی‌شنود مانند: مردگان، بتها، درختان، چه رسد به این که به خواننده خویش سودی را جلب، یا ضرری را از وی دفع نماید) نه فقط آنان را اجابت نمی‌گویند بلکه حتی از دعایشان (کاملاً) بی‌خبرند (و صدای آنها را هیچ

پس وقتی پیامبری که همواره در عصمت خداوند بسر می‌برد و هیچگاه مرتکب شرک نمی‌شود، اینگونه و با این لحن تند نسبت به شرک برحذر داشته می‌شود پس باید کسانی که جایگاه کمتری دارند، بیشتر در این مورد حساسیت داشته باشند و از شریک گرفتن با خدا، گریزان باشند. بعد از آن، خداوند قاعده‌ای کلی بیان فرمود و برای همیشه شرک را قطع نمود و فرمود: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ﴾

وقتی خداوند ضرری را متوجه تو ساخت چه کسی خواهد توانست آنرا بر طرف نماید؟ یقیناً فقط همان کسیکه آنرا آورده و در تقدیرت نوشته است، خواهد توانست بر طرفش بکند. بدینصورت خداوند، متوجه شدن به غیر الله را در مصائب و مشکلات منتفی گردانید. البته شارع، کمک گرفتن از انسان زنده و حاضر را در محدوده قدرتش جایز قرار داده زیرا او بعنوان سببی برای جلب منفعت و یا دفع ضرر، قرار داده شده است و آنها به اجازه و خواست الله. زیرا نافع و کاشف حقیقی، خدا است.

﴿بِضُرٍّ﴾ نکره در سیاق شرط آمده تا معنی عام‌تری بدهد و هر نوع ضرر را شامل بشود؛ چه ضرر دینی چه ضرر دنیوی و ضرر مالی و جانی یا ضرر جانبی.

۱- ﴿فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ﴾ از نظر قوانین لغت باید کلمه «الرِّزْق» قبل از کلمه عند الله می‌آمد ولی کلمه «عند الله» را مقدم کرد تا معنی انحصار را بدهد یعنی فقط از الله روزی بخواهید و در طلب روزی به غیر الله مراجعه نکنید. در اینجا کلمه «رزق» اسم عام است و شامل تمامی نعمتها از قبیل صحت و عافیت و مال و غیره می‌باشد.

﴿وَاعْبُدُوهُ﴾ و ضمن اینکه روزی را از او می‌طلبید، همواره او را پرستش کنید و هنگام دعا به او متوجه بشوید.

نمی شنود)»^(۱).

و در آیه ۶۲ سوره نمل می فرماید: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲].

«یا کسی که دعای مضطر را اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می سازد»^(۲).

طبرانی با سند خویش روایت کرده که در زمان رسول الله ﷺ منافقی بود که مسلمانان را اذیت می کرد. بعضی ها گفتند: برویم از رسول الله ﷺ کمک بگیریم تا ما را از شرّ این شخص نجات بدهد. رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّهُ لَا يُسْتَعَاثُ بِي وَإِنَّمَا يُسْتَعَاثُ بِاللَّهِ» «از من کمک گرفته نمی شود بلکه از الله کمک گرفته می شود»^(۳).

۱- و در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُوا﴾ چه کسی گمراه تر است از کسیکه جز خدا، دیگران را می پرستد و به فریاد می خواند؛ دیگرانی که تا قیامت فریاد او را نمی شنوند و پاسخ او را نمی دهند. در این آیه خداوند، گمراه ترین فرد، کسی را معرفی می کند که مخلوقات مرده را به فریاد می طلبد و از خدای بزرگ و فریادرس غافل است.

﴿إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ چون مردگان تا قیامت نمی شنوند و سخن نمی گویند. گر چه بعد از آن دوباره زنده می شوند و سخن می گویند و سخن را می شنوند.

۲- در آیه ای دیگر می فرماید: ﴿مَنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ﴾ در این آیه تصریح شده است که پاسخ دادن به خواست انسان نیازمند و در مانده فقط کار الله می باشد.

﴿وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ رفع بلا و مصیبت نیز فقط بدست الله صورت می گیرد.

﴿أَوْلَاهُ مَعَ اللَّهِ﴾ استفهام انکاری است یعنی نباید غیر از الله کسی دیگر را معبود قرار داد و بوقت مصیبت غیر الله را خواند و چیزی را که خارج از حیطه قدرت اوست از او طلبید. و در آخر آیه فرمود: ﴿قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ﴾ ولی شما کم پند پذیرید.

۳- در حدیثی که بیان شد آمده است که در زمان رسول الله ﷺ منافقی بود که مسلمانان را آزار می داد ابوبکر ؓ گفت: نزد رسول الله ﷺ برویم و از شر این منافق به او پناه ببریم ... این درخواست ابوبکر ؓ در خواستی بی جا نبود.

زیرا او از رسول الله ﷺ در مشکلی که حل آن در حیطه توان ایشان بود کمک خواست. رسول الله ﷺ نیز می توانست به داد آنان برسد و آن منافق را زندانی کند یا از آنجا براند اما این کار را نکرد و آنها را اینگونه راهنمایی فرمود: «إِنَّهُ لَا يُسْتَعَاثُ بِي ...» «از من کمک خواسته نمی شود بلکه از الله کمک خواسته می شود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- دعا خاص است و استغاثه عام است و در عنوان این بحث عام بر خاص عطف شده است.

۲- تفسیر آیه: ﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ﴾.

۳- دعا و استمداد از غیر الله شرک اکبر است.

۴- اگر نیکوکارترین انسان روی زمین این کار را انجام دهد از ظالمین مشرک قرار می‌گیرد.

۵- تفسیر آیه: ﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ﴾.

۶- استمداد از غیر الله و به دعا خواستن آنان علاوه بر اینکه کفر است، در دنیا نیز برای صاحب خود سودی در بر ندارد.

۷- تفسیر آیه: ﴿فَأَبْتِغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ﴾.

۸- روزی را نیز نباید از غیر الله خواست همانطور که بهشت را نمی‌توان از کسی دیگر طلب کرد.

۹- تفسیر آیه: ﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ﴾.

۱۰- گمراهتر از کسیکه غیر الله را به فریاد می‌خواند وجود ندارد.

۱۱- غیر الله از فریاد و دعاهاى کسانی که او را می‌خوانند بی‌خبر است.

۱۲- آنهایی که جز الله خوانده می‌شوند با کسانی که آنها را می‌خوانند دشمن خود می‌دادند.

۱۳- خواندن غیر الله بمعنی عبادت اوست.

۱۴- غیر الله هر که باشد روز قیامت انکار می‌کند که او را پرستیده باشند.

۱۵- و علت اینکه آنها گمراه‌ترین افراد، معرفی شدند نیز همین است که شرکشان نه در

گر چه در اینجا کمک رساندن در توان رسول الله ﷺ بود اما فرصت را غنیمت شمرد و از آنجا که حساسیت بیش از اندازه‌ای نسبت به مسائل توحید داشت، آنان را اینگونه توجیه کرد تا مبادا روزی از وی در اموری که مختص خدا می‌باشند، استمداد بکنند.

دنیا به آنها فایده‌ای داد و نه در آخرت.

۱۶- تفسیر آیه: ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَّرَّ﴾.

۱۷- باعث شگفتی است که خود مشرکین اعتراف داشتند که جز الله کسی دیگر به داد مضطر و نیازمند رسیدگی نمی‌کند از اینرو در وقت مصیبت فقط الله را فریاد می‌کردند.

۱۸- حساسیت رسول الله ﷺ در مسایل توحید و فرهنگ و ادب ایشان در بر خورد با الله.

باب (۱۵): در مورد این ارشاد خداوند که می‌فرماید: ﴿أَيُّشْرِكُونَ مَا لَا

يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۱۹۱﴾ وَلَا يَسْتَطِيعُونَ لَهُمْ نَصْرًا وَلَا أَنْفُسُهُمْ يَنْصُرُونَ ﴿۱۹۲﴾ [الاعراف:

۱۹۱-۱۹۲].

«آیا موجوداتی را همتای او قرار می‌دهند که چیزی را نمی‌آفرینند، و خودشان مخلوقند و نمی‌توانند آنان را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می‌دهند»^(۱).

۱- مطرح کردن این بحث در اینجا پس از بحثهای سابق، بیانگر دانش و علم وسیع مؤلف است. زیرا بزرگترین برهان و دلیل توحید و یگانگی خداوند در استحقاق عبادت، فطری و عقلی است. فقط او خالق است نه کسی دیگر پس فقط او شایسته عبادت است نه کسی دیگر. فقط الله خالق است و هم او رازق است و فقط او مالک است و بس. و غیر از او احدی در خلقت و روزی دادن و امر و نهی و ملکیت (حقیقی) بهره‌ای ندارد. حتی سرور مخلوقات خدا که محمد ﷺ باشد اینگونه مورد خطاب قرار می‌گیرد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸]. یعنی: «تو در هیچ یک از امور، مالکیت نداری». پس چه کسی مالکیت تام دارد؟! یقیناً پاسخ این سؤال جز خود الله کسی نمی‌تواند باشد.

وقتی این مسأله از رسول الله ﷺ منتفی می‌شود پس از کسانی که مقامشان بمراتب از ایشان کمتر است بطریق اولی منتفی خواهد شد. با این حال عده‌ای را می‌بینی که به سوی مردگان و انسانهای صالح و انبیاء و اولیاء متوجه می‌شوند. و گمان می‌کنند آنان اختیاراتی دارند و می‌توانند روزی بدهند یا شفا بخشند و یا بدون اجازه خدا، سفارشی بکنند. در حالی که آنها خود مخلوق و پرورده الله می‌باشند، چیزی را نیافریده‌اند بلکه خود آفریده شده‌اند. و هرگز قادر نیستند به فریاد، فریادکنندگان رسیدگی بکنند و هیچ تصرفی در ملک خدا

همچنین خداوند متعال فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴].

«و کسانی را که جز او می خوانید (و می پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند! اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می شوند، و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی سازد»^(۱).

و از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله در احد زخمی شد و دندانهای پیشینش شهید گردید، فرمود: «کیف یفلح قوم شجوا نبیهم؟». «چگونه، ملتی که پیامبر خود را زخمی بکند، رستگار خواهد شد؟». آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ «تو مالک هیچ یک از امور نیستی». (بخاری).

ندارد.

قرآن مملو از دلایل و بیاناتی است که فقط الله را شایسته عبادت می داند و نه کسی دیگر را. ز جمله، آیاتی است که در آنها اعتراف مشرکین به ربوبیت الله بیان شده است. و این آیات اشاره به این دارد که معبود واقعی همان کسی است که شما به ربوبیت وی اعتراف دارید. از جمله دلایل دیگر اینکه در قرآن آمده که خداوند پیامبران و دوستانش را بر دشمنانش پیروز گردانیده است. و دیگر اینکه مخلوق هر که باشد بی نهایت ضعیف و ناتوان است. او خود به دنیا نیامده بلکه خدا او را آورده است و هر گاه بخواهد باز هم بدون اختیارش او را از دنیا می برد. پس فقط خداوند است که مرگ و زندگی بدست اوست و این همان اعتراف فطری و درونی است که همه به آن اعتراف می کنند. و دیگر اینکه خداوند دارای نامها نیک و صفات برجسته است. و در صفات خود نه تنها کامل است بلکه دارای کمال مطلق است به این معنی که هیچ گاه در هیچ یک از نامها و صفتها دچار نقص نمی گردد.

۱- ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ﴾ کسانی را که جز خدا، می پرستیدید، مالک قطمیر نیستند. «قطمیر» پرده نازکی که روی هسته خرما قرار دارد یا نخ باریکی که بر آن کشیده شده است. وقتی مالک چنین چیزی حقیری نیستند پس چگونه مالک چیزهای بزرگتر خواهند بود؟!.

﴿وَالَّذِينَ﴾ اسم موصول و عام است شامل همه کسانی می شود که جز الله خواننده و پرستیده می شوند. خواه فرشته باشند یا پیامبر و انسانهای صالح و جن و غیره.

و در روایتی از ابن عمر که بخاری نقل کرده آمده است که رسول الله ﷺ بعد از اینکه سر از رکوع دوم در نماز فجر بر می داشت و «سمع الله لمن حمده» می گفت، اسم افرادی را می گرفت و می گفت: «اللَّهُمَّ العن فلاناً و فلاناً» آنگاه این آیه نازل شد: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ [آل عمران: ۱۲۸].

و در روایتی دیگر آمده که نام صفوان بن امیه و سهیل بن عمر و حارث بن هشام را می گرفت و نفرین می کرد^(۱).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که وقتی آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل گردید رسول الله ﷺ به پا خاست. و فرمود: «يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! أَوْ كَلِمَةً نَحْوَهَا اِشْتَرُوا أَنْفُسَكُمْ لَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا يَا عَبَّاسُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا صَفِيَّةُ عَمَّةَ رَسُولِ اللَّهِ! لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَيَا فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ! سَلِّبِي مِنْ مَالِي مَا شِئْتِ لَا أُغْنِي عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا». (بخاری).

«ای جمع قریشیان، خویشتن را از عذاب خدا برهانید، زیرا من نمی توانم شما را از مؤاخذه خدا، نجات بدهم. ای عباس بن عبدالمطلب، من نمی توانم تو را از عذاب خدا نجات بدهم. ای صفیه؛ عمه رسول الله ﷺ من نمی توانم تو را از عذاب خدا، نجات بدهم. ای فاطمه دختر محمد، هر چه از مال من بطلبی به تو خواهم داد ولی نمی توانم تو را از عذاب خدا، نجات بدهم»^(۲).

۱- این احادیث و امثال آن (حدیث انس و ابن عمر)، بیانگر این مطلب اند که رسول الله ﷺ، هر گونه تصرف و اختیار خود را در امور، منتفی می داند.

وقتی پیامبر بزرگ اسلام چنین چیزی را نسبت به خود منتفی اعلام می کند، پس این امر از باب اولی از ملائکه نیز نفی می شود و انبیاء و صالحین هر قوم نیز چنین هستند.

۱ از اینرو سایر توجهاتی که بشر در انواع عبادات و دعا و استغاثه و قربانی و نذر به سوی غیر الله دارد، باطل می باشد و باید در همه این موارد فقط بسوی خدا متوجه گردید نه کسی دیگر.

۲- در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آشکارا بیان گردید که رسول الله ﷺ به خویشاوندان خود بیش از این که آنها را به پذیرش توحید و رسالتش فرا خوانده است سودی نمی رساند و اما اینکه عذاب خدا را از آنان بر طرف سازد این چیزی است که نه ایشان، توانائی آنرا دارند و نه کسی دیگر از بندگان خدا.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه ۱۹۱، ۱۹۲ سوره اعراف.
 - ۲- داستان جنگ احد.
 - ۳- قنوت خواندن رسول الله ﷺ و آمین گفتن سادات مؤمنین پشت سر ایشان در نماز.
 - ۴- رسول الله ﷺ علیه کفار دعا می کردند.
 - ۵- آنها در جنگ احد، رسول الله ﷺ را زخمی و تلاش نمودند ایشان را به قتل برسانند و علاوه بر آن، شهدا را در حالی که آنها خویشاوندانشان بودند، مثله کردند.
 - ۶- آیه: ﴿لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ﴾ در همین مورد نازل گردید.
 - ۷- فرمود: ﴿أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبَهُمْ﴾ یعنی: الله چه بخواهد به آنها برگردد و توفیق توبه دهد و چه عذابشان دهد. و ایمان آوردند چنانکه خداوند بعداً به آنها توفیق توبه داد.
 - ۸- خواندن قنوت نازله.
 - ۹- نام گرفتن دشمن در نماز.
 - ۱۰- جواز نفرین افراد خاص در قنوت.
 - ۱۱- عملکرد رسول الله ﷺ پس از اینکه آیه: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ نازل شد.
 - ۱۲- جدیت و تلاش ایشان در این باره، تا جایی که به دیوانگی منسوب شد. و اگر امروز هم، مسلمانی بخواهد با جدیت، کار دعوت را انجام بدهد، نیز او را دیوانه می نامند.
 - ۱۳- به خویشاوندان درجه یک و همچنین خویشاوندان دورتر فرمود: «من نمی توانم در مقابل عذاب خدا برای شما کاری انجام بدهم».
- پس وقتی سید و سالار پیامبران به سرور زنان عالم؛ فاطمه، می گوید: من نمی توانم برای تو کاری انجام بدهم.
- و ما می دانیم که رسول الله ﷺ سخن حق را گفته است و سپس نظری به زمان خود و مشایخ و خواص عصر حاضر بیفکنیم، به حقیقت توحید و همچنین به انحرافی که

دامنگیر دین شده است پی می بریم.

باب (۱۶): در مورد این ارشاد الله تعالی: ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ [سبأ: ۲۳].

«تا زمانی که اضطراب از دل‌های آنان زایل گردد (و فرمان از ناحیه او صادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده؟» می‌گویند: «حق را بیان کرد و اجازه شفاعت درباره مستحقان داد؛ و اوست بلندمقام و بزرگ‌مرتبه».

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا قَضَى اللَّهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ صَرَبَتِ الْمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضَعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ يُنْفِذُهُمْ ذَلِكَ. ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُزِعَ عَن قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾ فَيَسْمَعُهَا مُسْتَرْقِ السَّمْعِ وَمُسْتَرْقِ السَّمْعِ هَكَذَا بَعْضُهُ فَوْقَ بَعْضٍ وَصَفَهُ سُفْيَانُ بْنُ عَيْنَةَ بِكَفِّهِ فَحَرَفَهَا وَبَدَّدَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ فَيَسْمَعُ الْكَلِمَةَ فَيُلْقِيهَا إِلَى مَنْ تَحْتَهُ ثُمَّ يُلْقِيهَا الْآخَرَ إِلَى مَنْ تَحْتَهُ حَتَّىٰ يُلْقِيهَا عَلَى لِسَانِ السَّاحِرِ أَوْ الْكَاهِنِ فَرُبَّمَا أَدْرَكَهُ الشَّهَابُ قَبْلَ أَنْ يُلْقِيَهَا وَرُبَّمَا أَلْقَاهَا قَبْلَ أَنْ يَدْرِكَهُ فَيَكْذِبُ مَعَهَا مِائَةً كَذِبَةٍ فَيُقَالُ: أَلَيْسَ قَدْ قَالَ لَنَا يَوْمَ كَذَا وَكَذَا وَكَذَا فَيُصَدَّقُ بِتِلْكَ الْكَلِمَةِ الَّتِي سَمِعَتْ مِنَ السَّمَاءِ». (بخاری).

«چون خدا در آسمان امری را فیصله می‌کند پره‌های فرشتگان در مقابل سخن خداوند، از ترس به لرزه در می‌آیند. و وقوع سخن پروردگار، چنان محکم است که گویی زنجیری بر سنگ سختی کوبیده می‌شود. و پس از اینکه ترس و دلهره از دل‌هایشان بر طرف می‌گردد. به همدیگر می‌گویند: پروردگامان چه گفت: می‌گویند: (فلان سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه و بزرگ است. شیاطین برای استراق سمع (پشت درهای آسمان) یکی بعد از دیگری در کمین نشسته‌اند. (در اینجا فاصله انگشتانش را نشان داد و گفت: اینطور زنجیر وار ردیف هستند). و سخنی را که می‌شنوند به دیگری منتقل می‌کنند تا به ساحر و کاهن برسد».

البته قبل از اینکه سخن به زمین منتقل بشود، شهابی او را دنبال می‌کند که گاهی به او اصابت می‌کند و گاهی هم اصابت نمی‌کند و بهر حال وقتی سخن بدست ساحر می‌رسد،

او آنرا با صد دروغ آمیخته کرده و بخورد مردم می‌دهد. بعد از اینکه آن رویداد اتفاق می‌افتد، مردم می‌گویند: مگر فلانی در فلان روز چنین نگفته بود. بخاطر همان یک سخن راست مردم او را تصدیق می‌کنند. (و توجهی به آن همه که دروغ گفته نمی‌کنند).

وعن النّوّاس بن سمعان رضی الله عنه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: «إذا أراد الله تعالى أن يُوحِيَ بالأمر تكلم بالوحي أخذت السماوات منه رجفة، (أوقال: رعدة شديدة) خوفاً من الله، فإذا سمع ذلك أهل السماوات صعقوا، وخرّوا لله سجداً فيكون أول من يرفع رأسه جبرئيل، فيكلّمه الله من وحيه بما أراد، ثمّ يمُرُّ جبرئيلُ على الملائكة: كلّمّا مرّاً بسماءٍ سأله ملائكتها: ماذا قال ربُّنا يا جبرئيلُ؟ فيقول: قال الحقّ وهو العليّ الكبير، فيقولون كلّمهم مثل ما قال جبرئيل، فينتهي جبرئيل بالوحي إلى حيث أمره الله عز وجل». (تفسیر ابن کثیر و تفسیر طبری). «وقتی خدا بخواد امری صادر بکند و وحی بفرستد، آسمانها از ترس به لرزه در می‌آیند و ساکنان آسمانها (فرشتگان) به سجده می‌افتند، اولین کسیکه سرش را بر می‌دارد، جبرئیل است. خداوند آنچه را می‌خواهد به او دستور می‌دهد. آنگاه جبرئیل از کنار فرشتگان می‌گذرد. فرشتگان آسمانهای مختلف، از او می‌پرسند: پروردگاران چه گفت: می‌گوید (سخن) حق را گفت و او بلندمرتبه و بزرگ است. فرشتگان نیز همین گفته را تکرار می‌کنند. تا اینکه جبرئیل فرمان خدا را اجرا می‌کند»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر آیه: ﴿حَقَّ إِذَا فُرِعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ﴾.

۲- در مورد این آیه گفته شده است که ریشه‌های شرک را در درون قلب، می‌خشکاند.

۱- از آنجا که فرشتگان واقعاً آنگونه که حق معرفت الله می‌باشد او را می‌شناسد و از صفات جلال و جبروت و ملکوتش اطلاع دارند، با به صدا در آمدن زنگ وحی، ترسی فوق العاده آنها را فرا می‌گیرد. خداوند دارای صفات جلال و هم دارای صفات جمال می‌باشد. از صفات جلالش ترس و اضطراب دلها را فرا می‌گیرد و حقا که جلال و هیبت واقعی به الله اختصاص دارد و شایسته کسی دیگر نیست. زیرا او کمال مطلق است و نه کسی دیگر. اما صفاتی که مخلوقاتش به آن متصف می‌باشند صفات کمال نیستند. مثلاً حیات مخلوق، حیات کاملی نیست از اینرو مرگ به سراغش می‌آید و به حیاتش خاتمه می‌دهد. بیماری، فقر و ناتوانی از صفات آنهاست. پس لازم است که مخلوق ناتوان و ناقص متوجه ذاتی بشود که کامل است و دارای صفات برجسته جلال و جمال می‌باشد و آنها هم کسی جز الله نیست.

- قطع می‌نماید. زیرا در آن، براهین روشنی برای ابطال شرک وجود دارد خصوصاً علیه عقیده کسانی که بندگان نیک را صدا می‌کنند و به آنها ترس و امید دارند.
- ۳- تفسیر قول خداوند: ﴿قَالُوا الْحَقُّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ﴾.
- ۴- علت سؤال فرشتگان.
- ۵- پاسخ آنها توسط جبریل.
- ۶- اولین کسیکه سر از سجده بر می‌دارد جبریل است.
- ۷- تمامی ساکنان آسمان از او می‌پرسند و او پاسخ همه آنها را می‌دهد.
- ۸- سجده کردن و بیهوش شدن عام است و همه ساکنان آسمان را در بر می‌گیرد.
- ۹- لرزش آسمانها در مقابل فرمان الله.
- ۱۰- دستور الله، توسط جبریل به اجرا در می‌آید.
- ۱۱- استراق سمع توسط شیاطین.
- ۱۲- یکی بعد از دیگری قرار گرفتن آنها.
- ۱۳- تعقیب آنها توسط شهاب‌ها.
- ۱۴- گاهی شهاب به شیطان اصابت می‌کند و سخن به ساحر نمی‌رسد، گاهی هم قبل از اینکه شهاب به او اصابت بکند سخن را منتقل می‌کند.
- ۱۵- ساحر و کاهن گاهی راست نیز می‌گویند.
- ۱۶- آنها با یک راست، صد دروغ می‌آمیزند.
- ۱۷- آنها دروغهایشان را با همان خبر آسمانی، تأیید می‌نمایند.
- ۱۸- مردم چقدر برای پذیرفتن باطل آمادگی دارند که به دروغهای او توجهی ندارند فقط به همان یک سخن راست استناد می‌ورزند.
- ۱۹- یکی به دیگری آن سخن را منتقل می‌کنند و آنرا به خاطر می‌سپارند.
- ۲۰- اثبات صفات باریتعالی بر خلاف عقیده اشعریهای معطله.
- ۲۱- اثبات این امر که لرزش آسمانها و فرشته‌ها و بیهوش افتادن از ترس الله است.
- ۲۲- آنها به هنگام صدور امر الله، به سجده می‌افتند.

باب (۱۷): در مورد شفاعت.

و این قول خداوند که می‌فرماید: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَيَّ رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَاوِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ [الانعام: ۵۱].

«و به وسیله آن (قرآن)، کسانی را که از روز حشر و رستاخیز می‌ترسند، بیم ده! (روزی که در آن،) یاور و سرپرست و شفاعت‌کننده‌ای جز او (خدا) ندارند؛ شاید پرهیزگاری پیشه کنند».

همچنین ارشاد باری تعالی است: ﴿قُلْ لِلَّهِ الشَّفَعَةُ جَمِيعًا﴾ [الزمر: ۴۴].

«بگو: تمام شفاعت از آن خداست».

همچنین می‌فرماید: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«کیست که در نزد او، جز به فرمان او شفاعت کند؟!».

و در جایی چنین می‌فرماید: ﴿وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا

مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ [النجم: ۲۶].

«و چه بسیار فرشتگان آسمانها (با آن مقام و منزلتشان) شفاعت آنها سودی نبخشد مگر پس

از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد!»^(۱).

۱- مناسبت این باب با دو باب سابق کاملاً آشکار است. زیرا وقتی برای کسانی که پیامبر و یا اولیاء الله را صدا می‌کنند، اقامه حجت کنی و از توحید ربوبیت استدلال بنمائی می‌گویند: ما اینرا قبول داریم ولی اینها بزرگان دین و دوستان خدا می‌باشند و نزد خدا جایگاه بخصوصی دارند، ما به دامان آنها چنگ می‌زنیم تا شفاعت ما را پیش الله بکنند.

شیخ انگشت روی آخرین دست آویز مشرکین بلاد اسلامی گذاشته که عبارت است از شفاعت. وقتی با آنان از شرک سخن بگویی، فوراً عمل خود را توجیه می‌کنند و می‌گویند: این از باب شفاعت است.

شفاعت در واقع نوعی دعا است. وقتی کسی می‌گوید: «استشفع برسول الله» یعنی از رسول الله ﷺ می‌خواهم که برایم دعا و طلب بکند در نزد خدا. برای اینکه خداوند است که به پیامبر الهام می‌کند که برای چه کسانی شفاعت کند، پس ما فقط از خدا می‌خواهیم که ما را از جمله کسانی قرار دهد که پیامبر برای ایشان شفاعت می‌کند.

در جایی دیگر چنین ارشاد می‌فرماید: ﴿قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍَ وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ

و در بحثهای سابق و در روشنی آیات و روایات زیاد، متوجه شدیم که نباید در عبادت خداوند، کسی دیگر را با وی شریک کرد و صدا نمود، که یکی از این موارد طلب شفاعت از مردگان و از کسانی است که بیرون از دار تکلیف بسر می‌برند. بنابراین باید، دانست که طلب شفاعت از مردگان و خطاب قرار دادن آنها شرک اکبر می‌باشد. البته درخواست شفاعت از زندگان امری است مشروع و اشکالی ندارد.

چنانکه برخی از اصحاب نزد رسول الله ﷺ می‌آمدند و از او دعا می‌خواستند. البته هر شفاعت و دعا صد در صد قابل قبول نیست، بلکه پاره‌ای قبول و پاره‌ای رد می‌شود.

در آیه: ﴿وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ﴾ که بیان گردید خداوند شفاعت را منتفی می‌سازد مگر در حق اهل توحید و آنهم بشرط اینکه خداوند اجازه بدهد و از دو طرف شفاعت، راضی باشد.

پس شفاعت حق خدا و در محدوده اختیارات اوست. و مؤمنان و سایر انسانها در واقع بجز خدا، کار ساز و شفیع دیگری ندارند. از اینرو باید شفاعت، به اذن و اجازه و رضای خداوند انجام گیرد. چنانکه در این آیات تصریح شده است: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ و: ﴿وَكَمْ مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا إِلَّا مِّنْ بَعْدِ أَنْ يُأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾ در آیه اول خاطر نشان شده است که هیچ کس نمی‌تواند بدون اجازه خدا برای کسی شفاعت و سفارشی بکند نه فرشته‌ای و نه ولی و پیغمبری. بلکه این خداوند است که مالک شفاعت است و او به هر کس بخواهد توفیق این کار را می‌دهد و تا او اجازه ندهد کسی لب به شفاعت نخواهد گشود.

و در آیه بعدی می‌فرماید: ﴿لِمَنْ يَشَاءُ﴾ یعنی برای کسیکه خدا بخواهد: ﴿وَيَرْضَى﴾ یعنی از شفاعت کننده و همچنین کسی که در حق وی شفاعت صورت می‌گیرد، راضی و خشنود باشد.

این شرایط بخاطر آنستکه بشر قلباً وابسته به هیچ یک از مخلوقات نباشد، و گمان نکند که فلانی دارای مقام شفاعت مطلق است و سفارش او را خداوند، رد نخواهد کرد؛ مانند اعتقادی که مشرکین نسبت به معبودان باطل خود داشتند.

از اینرو معلوم شد که شفاعت فقط بدست خدا است فقط او به هر که بخواهد و برای هر کس که بخواهد اجازه شفاعت خواهد داد، پس نباید انسان متوجه بندگان بشود بلکه متوجه همان ذاتی بشود که شفاعت از آن او و در ملک اوست. یقیناً رسول الله ﷺ روز قیامت شفاعت خواهد کرد اما با اجازه الله و برای کسیکه الله بخواهد. پس ما باید از خدا اینطور مسألت بکنیم: «اللَّهُمَّ شَفِّعْ فِينَا نَبِيَّكَ». بار الها! پیامبرت را در حق ما، شفیع بگردان.

ظَهیر ﴿۲۲﴾ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ ﴿[سبا: ۲۲-۲۳].

«بگو: کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید بخوانید! (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره‌ای در آسمانها و زمین مالک نیستند، و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بودند. هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد»^(۱).

ابوالعباس، احمد بن تیمیه رحمته می‌گوید: «خداوند در اینجا بجز خود سایر چیزها و کسانی را که مشرکین به آنها دل بسته بودند، نفی فرمود. مالکیت دیگران و شریک بودن آنها و یا اینکه کسی از آنان معاون او باشد همه را منتفی اعلام کرد».

باقی می‌ماند مسأله شفاعت که، در آخر آیه تصریح نمود که شفاعت هم شامل هر کس نمی‌شود بلکه: ﴿وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ ارْتَضَى﴾ [الأنبياء: ۲۸]. «و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند».

پس شفاعتی که مشرکین منتظر آن هستند و فکر می‌کنند روز قیامت در حق آنها، اتفاق خواهد افتاد، توسط قرآن به این صراحت مردود اعلام شد.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که ایشان روز قیامت در محضر الله، نخست به سجده می‌افتند و به ستایش او می‌پردازند، آنگاه به ایشان گفته می‌شود سرتان را بردارید، بگوید: تا بشنویم و بخواهید تا بدهیم و شفاعت کنید تا بپذیریم.

۱- در آیه: ﴿قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ رَعِمْتُمْ﴾ چند چیز بیان شده است که عبارت‌اند از:

۱- نفی مالکیت مطلق برای کسانی که مشرکین آنها را شریک الله می‌دانند: ﴿لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ﴾

۲- نفی شراکت آنها با الله در هیچ قسمتی از زمین و آسمان و یا در چرخاندن نظام آنها: ﴿وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شُرَكَاءَ﴾

۳- نفی اینکه کسی از آنها معاون یا منشی الله باشد: ﴿وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِّنْ ظَهِيرٍ﴾

۴- نفی شفاعت کسی بدون اجازه الله: ﴿وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا لِمَنْ أَذِنَ لَهُ﴾ پس شفاعت را منتفی داشت مگر به اجازه الله و در مورد کسیکه او بخواهد.

چنانکه ابوهیره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پرسید: خوشبخت‌ترین انسانی که شفاعت تو در حقش پذیرفته می‌شود، چه کسی است؟ فرمود: کسیکه «لا إله إلا الله» را مخلصانه و از ته دل گفته باشد.

پس روشن شد که شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فقط شامل مخلصین در دین و توحید و آنهم به اجازة الله، می‌شود نه شامل مشرکین. و این فضل و بخشش خداوند است که شامل اهل اخلاص می‌گردد.

طوری که گناهان آنها را توسط دعا و شفاعت کسیکه اجازة آنها داشته باشد، مغفرت می‌کند و از شفاعت کننده نیز بدینصورت تجلیل بعمل می‌آورد و او را به مقام شامخ «محمود» می‌رساند. پس شفاعتی که قرآن آنها منتفی می‌داند، شفاعتی است که شرک‌آمیز باشد. و اما شفاعت بر حق، همان است که به اجازة خدا صورت می‌گیرد و شفاعتی است ثابت و غیر قابل انکار و آنهم طبق فرموده رسول گرامی اسلام، شامل موحدین مخلص می‌شود^(۱). پایان سخن ابو العباس^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیاتی که بیان شد.
- ۲- شفاعتی که شرعاً مردود است.
- ۳- شفاعتی که شرعاً مقبول است.
- ۴- شفاعت کبرای همان مقام محمود است.
- ۵- رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چگونه شفاعت خواهند کرد؟ (رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اول سجده می‌کند و هنگامی که به او اجازة داده شد شفاعت می‌کند).
- ۶- خوشبخت‌ترین و شایسته‌ترین انسان به شفاعت کیست؟.

۱- خلاصه این بحث چنین است که شفاعت بمعنی دل بستن به فلان بزرگ و ولی و کمک خواستن از او، باطل و مردود می‌باشد.

و این سخن مشرکان که می‌گفتند: ﴿هَؤُلَاءِ شَفَعْتُونَا عِنْدَ اللَّهِ﴾ «اینها سفارش ما را نزد الله می‌کنند». سخنی است مردود. و شفاعت فقط به موحدان مخلص اختصاص خواهد داشت. و هر گونه شفاعت خواستن از غیر الله، شرک اکبر می‌باشد و هیچ سودی جز ضرر برای صاحب خود، نخواهد داشت.

۷- شفاعت در حق مشرک انجام نمی پذیرد.

۸- بیان شفاعت واقعی.

باب (۱۸): در مورد این سخن پرودگار که می فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ

أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴿٥٦﴾ [القصص: ۵۶].

«تو نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی؛ ولی خداوند هر کس را بخواهد هدایت می کند؛ و او به هدایت یافتگان آگاهتر است»^(۱).

از ابن مسیب و او از پدرش روایت می کند که وقتی ابوطالب در حال وفات بود، رسول الله ﷺ به ابوطالب گفت: «يا عمّ قل: لا إله إلا الله كلمة أحاج لك بها عند الله». یعنی: لا إله إلا الله بگو. من با این کلمه برای تو نزد خدا، اقامه حجت خواهم کرد.

آندو به ابوطالب گفتند: مگر می خواهی آئین عبدالمطلب را رها کنی؟ رسول الله ﷺ دوباره دعوتش را تکرار کرد آنها نیز سخن خود تکرار کردند. تا اینکه آخرین سخن ابوطالب این بود که من کیش و دین عبدالمطلب را ترجیح می دهم. و از گفتن کلمه توحید انکار ورزید. رسول الله ﷺ فرمود: «لأستغفرنَّ لك ما لم أنه عنك». یعنی: مادام که ممنوع نشده ام برای تو طلب استغفار می کنم. آنگاه خداوند، این آیه را نازل فرمود: ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۳].

۱- در ﴿لَا تَهْدِي﴾ فی هدایت واقعی از رسول الله ﷺ شده است. گرچه هدایت بمعنی نشان دادن راه کار و مشغله رسول الله ﷺ بوده است اما هدایت بمعنی پذیرفتن حق چیزی است که فقط بدست الله می باشد زیرا فقط او بر قلبها تسلط دارد نه کسی دیگر. حتی کسانی را که رسول الله ﷺ دوست داشته حق را بپذیرند، نتوانسته است که حق و حقیقت را وارد قلبهای آنان بکند.

بنابر این هر جا که هدایت به رسول الله ﷺ نسبت داده شده است مانند: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الشوری: ۵۲]. همان هدایت نوع دوم یعنی نشان دادن راه که کار هر پیامبر و هر دعوت کننده بسوی الله می باشد.

پس وقتی که دادن هدایت واقعی از دایره اختیار، محمد رسول الله ﷺ بیرون است قطعاً از دایره اختیار دیگران بطریق اولی بیرون خواهد بود.

«برای پیامبر و مؤمنان، شایسته نبود که برای مشرکان (از خداوند) طلب آمرزش کنند».

همچنین این آیه نیز در مورد ابوطالب نازل گردید: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَئِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه: ﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ﴾.
- ۲- تفسیر آیه ﴿مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ﴾.
- ۳- اینکه رسول الله ﷺ فرمود: بگو: «لا إله إلا الله» هدف فقط گفتن با زبان نبود بلکه هدف اقرار کردن و ایمان آوردن به یگانگی الله بود. بر خلاف تفسیری که اهل کلام از «لا إله إلا الله» دارند.
- ۴- ابوجهل و همراهش می دانستند که هدف از گفتن «لا إله إلا الله» چیست؟ پس خدا زشت بگرداند چهره آن مسلمان نمائی را که ابوجهل از وی نسبت به معنی اسلام عالم تر است.
- ۵- سعی و تلاش رسول الله ﷺ برای مسلمان کردن عموی خود.
- ۶- این حدیث، سخن کسانی را که عبدالمطلب را مسلمان قلمداد می کنند، مردود می داند.
- ۷- استغفار رسول الله ﷺ، در حق ابوطالب و عدم مغفرت او و ممنوع شدن رسول الله ﷺ از این کار.
- ۸- ضرر یار و دوست بد.

۱- در حدیث ابن مسیب، عرضه کردن اسلام توسط رسول الله ﷺ به ابو طالب بیان گردید و اینکه پیامبر به ایشان قول داد که برایش از خدا طلب آمرزش بنماید و این کار را نیز انجام داد ولی آیا استغفار رسول الله ﷺ به حال وی تأثیری گذاشت؟ خیر. زیرا استغفار و شفاعت برای انسان مشرک، سودمند واقع نمی شود. از اینرو خداوند، پیامبرش را از این کار منع ساخت پس وقتی رسول الله ﷺ در حال حیات از استغفار برای مشرکین ممنوع گردید، چگونه اجازه خواهد داشت که در برزخ برای مشرکینی که او را صدا می کنند و از او طلب شفاعت می نمایند، و به نام او نذر می کنند یا ذبح می نمایند، طلب آمرزش بکنند؟!.

- ۹- ضرر پیروی کورکورانه از گذشتگان و تعظیم آنان.
- ۱۰- شبهه‌ای که بیانگر اعتقاد اهل باطل است همین استدلالی است که ابوجهل کرد.
- ۱۱- اعمال به خاتمه بستگی دارد. اگر ابوطالب قبول می‌کرد به نفعش بود.
- ۱۲- استدلال پیروی از گذشتگان چه مغالطه‌ای بزرگ است که همین سخن، آنها را قانع می‌کرد و از پذیرفتن حق باز می‌داشت.

باب (۱۹): در مورد اینکه انگیزه کفر ورزیدن بنی آدم و ترک نمودن دین الله، افراط در گرامی‌داشت بزرگان است^(۱).

ارشاد باری تعالی است: ﴿يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ﴾ [النساء: ۱۷۱].
«ای اهل کتاب! در دین خود، غلو (و زیاده روی) نکنید»^(۲).

۱- شیخ در این بحث می‌خواهد بگوید که سبب اصلی شرک در این امت و امتهای پیشین، احترام و بزرگداشت بیش از حد شخصیت‌های مذهبی بوده و هست. چیزی که خدا و پیامبرش ما را از آن بر حذر داشته‌اند. زیاده‌روی و از حد گذاشتن را «غلو» می‌نامند. یعنی سبب اصلی کفر و شرک مردم، زیاده روی در تعریف و تمجید و بزرگداشت بعضی از انسانهای دینی و مذهبی است. مراد از صالحین، پیامبران، اولیاء و تمام کسانی می‌باشند که بندگان مقرب و نیکی شناخته می‌شده‌اند. در مورد بندگان نیک به ما اجازه داده شده است که آنها را بخاطر الله دوست داشته و گرامی بداریم و در علم و درستکاری از آنان پیروی کنیم و از سنتها و دستورات پیامبران اطاعت کنیم و در صورت نیاز، به نصرت و یاری آنان بشتابیم و ... اما اینکه در محبت آنها تا جایی برسیم که به آنها بعضی از خصوصیات الوهیت را نسبت بدهیم و بگوئیم علم غیب می‌دانسته یا وجود او باعث بقای دنیا است و ... اینها ناجایز و حرام، می‌باشند.

چنانکه بوضوح در قصیده مشهورش، در مورد رسول الله ﷺ می‌گوید:

لو ناسبت قدرة آياته عظما أحيا اسمه حين يدعى دارس الرمم

یعنی هیچ یک از آیات خدا (و حتی قرآن) با پیامبر، برابری نمی‌کند. اگر اسم او را بر مرده‌ای که استخوانهایش پوسیده و از بین رفته است ببری زنده خواهد شد.

این سخن، انواع کفر و شرک و زیاده روی را در بر دارد و کسانی که به مخلوق متوجه‌اند و خالق را ارج نمی‌نهند به گفتن اینگونه اباطیل عادت کرده‌اند.

همچنین ترک محبت صالحین و عدم اطاعت از سلف و گذشتگان و بی‌مهری نسبت به آنان، جفا و ستم کاری است.

۲- خداوند در آیه ۱۷۱ سوره نساء، اهل کتاب را از زیاده‌روی در امور دین منع می‌کند و این شامل هر نوع

زیاده‌روی در مسایل مختلف دینی می‌باشد، زیاده روی از حدی که الله تعیین کرده‌است.

وقتی به سرگذشت اهل کتاب که در قرآن بیان شده است نگاه بکنیم، می‌بینیم که آنها در تجلیل از بزرگانشان راه افراط در پیش گرفتند. مثلاً نصارا در مورد عیسی و مادرش و حواریون آنحضرت، دچار افراط شدند. و

و از ابن عباس در مورد این آیه سوره نوح: ﴿وَقَالُوا لَا تَذَرُنَّ آلِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا﴾^(۱) منقول است که «ود» و «سواع» و «یغوث» و «یعوق» و «نسر» نام انسانهای صالحی از قوم نوح بودند که بعد از فوت آنها شیطان به ملتشان چنین القا کرد که از آنها مجسمه‌هایی بسازند و آنها را با نام‌هایشان نامگذاری کنند قومشان این کار را کردند ولی آنها را عبادت نمی‌کردند تا اینکه نسلهای نخست از بین رفت و جهل فراگیر شد، نسلهای بعدی به عبادت آن مجسمه‌ها، روی آوردند. (بخاری)^(۱).

ابن قیم رحمه الله در این مورد می‌گوید: «بسیاری از علمای سلف گفته‌اند که وقتی بزرگان اهل کتاب وفات می‌یافتند آنها در کنار قبرهایشان می‌ایستادند و بعداً مجسمه‌هایی از آنان می‌ساختند و پس از مدت طولانی به عبادت آنان روی می‌آوردند»^(۲).

از عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا تَطْرُونِي كَمَا أَطْرَىٰ عِيسَىٰ بِنِ مَرْيَمَ وَإِنَّمَا أَنَا عَبْدٌ، فَقُولُوا: عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ». (بخاری و مسلم).
«در حق من آنگونه که نصارا در حق عیسی بن مریم، افراط کردند شما افراط نکنید. جز این نیست که من بنده الله هستم. پس بگوئید: بنده و رسول الله».

یهود در مورد عزیر و موسی و علمای خود، افراط کردند و بعضی از خصائص الوهیت از قبیل تدبیر امور، و تصرف در ملکوت الله را به آنها نسبت دادند.

۱- «ود»، «سواع»، «یغوث»، «یعوق» و «نسر» نامهای برخی از نیکان امت نوح صلی الله علیه و آله و سلم بودند که بعد از وفاتشان شیطان بعنوان روح آنان حاضر می‌شد و آنها را وادار به تعظیم آن روح می‌کرد که بتدریج از تعظیم به تصویر مجسمه‌سازی و بت‌تراشی روی آوردند و نهایتاً مرتکب شرک گردیدند.

۲- یعنی نخست تصویرها و مجسمه‌هایی از بزرگان خود ساختند، ولی می‌دانستند که اینها قابل پرستش نیستند. ولی رفته رفته همین تصویر و مجسمه‌ها مشکل ساز شد و برای نسلهای بعدی که علم و توحید از میان آنان رفت، وسیله شرک به خدا گردیدند.

و چه بسا شیطان داخل مجسمه‌ها قرار می‌گرفت و سخن می‌گفت و بدینصورت شیفتگی و اعتقاد آنان نسبت به مجسمه‌ها افزایش می‌یافت. کاری که بسا برای قبر پرستان اتفاق می‌افتد و آنها را به شرک ورزیدن به خدا وادار می‌سازد.

همچنین رسول الله ﷺ فرموده است: «إِيَّاكُمْ وَالْغُلُوَّ فَإِنَّمَا أَهْلَكَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ الْغُلُوَّ».

«از زیاده روی و افراط پرهیز نمائید. زیرا کسانی را که قبل از شما بودند، زیاده روی آنها را نابود ساخت»^(۱).

همچنین در صحیح مسلم از ابن مسعود: این ارشاد رسول الله ﷺ نقل است که فرمود: «هَلِكِ الْمَتَنَطِعُونَ قَالَهَا ثَلَاثًا». یعنی: «متجاوزین از حد، نابود شوند. و این جمله را سه بار تکرار کرد»^(۲).

خلاصه آنچه که در این باب بیان شد:

- ۱- با مطالعه این باب و باب بعدی به غربت و بی‌کسی اسلام و به قدرت الله که چگونه قلبها را وارونه می‌کند، پی می‌بریم.
- ۲- شناخت اینکه اولین شرک بر روی زمین افراط در حق بندگان نیک شروع شد.
- ۳- شناختن اولین چیزی که در دین انبیا تغییر ایجاد کرد و اسباب آن همراه با شناخت اینکه الله آنها را ارسال کرده است.
- ۴- شناخت این مطلب که چرا با وجود اینکه شرائع آسمانی و فطرت‌های پاک آنرا رد می‌کند، مردم به بدعتها روی می‌آورند.
- ۵- سبب آمیخته کردن حق با باطل از اینجا آغاز شد:
- الف - با بندگان نیک محبت داشتند.

۱- اما نهی رسول الله ﷺ از «غلو» و تجاوز بیش از حد، شامل همه چیزها می‌شود. زیرا افراط و زیاده روی در هر کار، مذموم و میانه روی در همه امور قابل تحسین است.

۲- «متنطعون» یعنی اهل تکلف و کسانی که در گفتار و کردار از آنچه که خداوند گفته است تجاوز می‌نمایند. خلاصه اینکه شیخ در این بحث، احترام و بزرگداشت بیش از حد بزرگان دینی و مذهبی را یکی از انگیزه‌های اصلی کفر و شرک مردم معرفی کرده است. چنانکه قوم نوح عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، صالحین خود را با وقوف بر قبرهایشان و ساختن مجسمه‌هایشان و سرانجام عبادت نمودنشان، به الوهیت رسانیدند. و نصارا، عیسی و حواریون او را بجائی رسانیدند که آنها را قابل پرستش قرار دادند. و برخی از این افراد امت نیز برای رسول خدا، بعضی ویژگیهای خدائی دادند، چیزی که خود رسول الله ﷺ از آن شدیداً نهی کرده است.

ب - و برخی از دانشمندان و اهل خیر برای این منظور تصویرهای آنان را ساختند، و بعدیها که هدف این کار را نمی دانستند، گمان کردند که نسل گذشته چیزی دیگر (عبادت آنان) مقصودشان بوده است، (در صورتی که اینچنین نبود و آنها فقط احترام به بزرگان مقصودشان بود). پس از آن گمراه شدند و به عبادت آنان روی آوردند.

۶- تفسیر آیه سوره نوح.

۷- خوی آدمی چنین است که بتدریج از حق فاصله می گیرد و به باطل نزدیک می شود.
 ۸- تحقق این مقوله از سلف صالح که گفتند: بدعت سبب کفر می شود. و اینکه بدعت نزد شیطان از گناه محبوبتر است، چونکه گناه، شخص می داند که گنهکار است و توبه می کند، ولی مبتدع توبه نمی کند چون فکر می کند کار خوبی می کند.
 ۹- سوء استفاده شیطان از بدعتها، زیرا شیطان می داند که چه چیزی سبب بدعت می شود، گر چه کسی که بدعت را ایجاد می کند، اراده خیر داشته باشد.
 ۱۰- شناخت یک اصل کلی در عقیده که عبارت است از عدم افراط در تجلیل و بزرگداشت نیکان.

۱۱- ضرر توقف بر قبر، برای انجام عبادت و یا عمل نیکی.

۱۲- شناخت علت نهی از مجسمه سازی و فلسفه دستور به نابودی آن.

۱۳- با اهمیت دانستن این عملکرد قوم نوح (که باعث گمراهی آنان شد).

۱۴- جالب اینکه، اهل بدعت این داستان قوم نوح را در کتاب حدیث و تفاسیر، می خوانند ولی خداوند بر دلهایشان مهر زده است، طوری که این نوع اعمال را تأیید می کنند و خون و مال کسی را با اینگونه اعمال مبارزه بکنند، مباح می دانند.

۱۵- تصریح شده که هدف قوم نوح، شفاعت خواستن از آنان بود.

۱۶- کسانی که بعد آمدند، گمان کردند که کسانی که صورتها و مجسمه ها را درست کرده اند، عبادت آنها را می خواستند.

۱۷- این سخن رسول الله ﷺ که فرمود: در حق من، آنطور که نصارا در حق عیسی راه افراط را در پیش گرفتند، افراط مکنید. سلام و درود الله بر رسول الله ﷺ که بصورت

آشکار همه چیز را تبیین فرمود.

۱۸- این فرموده پیامبر ﷺ که فرمود: «هلك المتنطعون» یعنی اهل تکلف و افراط، هلاک بشوند.

۱۹- تصریح این مطلب که تنها بعد از اینکه علم، از بین رفت، مورد پرستش واقع شدند، بیانگر اهمیت علم و خطر از بین رفتن آنست.

۲۰- علت از بین رفتن علم و دانش، مرگ علما بیان شده است.

باب (۲۰): سرزنش شدید کسیکه الله را نزد قبری، پرستش بکند تا چه رسد به اینکه خود صاحب قبر را پرستش نماید؟^(۱).

از عایشه روایت است که ام سلمه، همسر رسول الله ﷺ برای آن حضرت ﷺ از کلیسایی که در حبشه دیده بود و در آن تصاویر وجود داشت، تعریف می کرد. رسول الله ﷺ فرمود: «أُولَئِكَ إِذَا مَاتَ فِيهِمُ الرَّجُلُ الصَّالِحُ أَوْ الْعَبْدُ الصَّالِحُ بَنَوْا عَلَيَّ قَبْرَهُ مَسْجِدًا، وَصَوَّرُوا فِيهِ تِلْكَ الصُّورَ، أُولَئِكَ شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ». فهؤلاء جَمَعُوا بَيْنَ الْفَتْنَتَيْنِ: فِتْنَةَ الْقُبُورِ وَفِتْنَةَ التَّمَاثِيلِ. (بخاری).

«اینان وقتی از میانشان انسانی صالح فوت می کرد، بر قبرش مسجدی می ساختند و در آن تصویرهایی نقاشی می کردند. اینها بدترین خلق نزد خدایند. اینها دو نوع فتنه و گناه را با هم مرتکب می شدند، یکی قبرپرستی دیگری تمثال و تصاویر»^(۲).

۱- این بحث و بحثهای آینده بیانگر آنست که رسول الله ﷺ حریصانه می کوشید تا امتش را از تمام راهها و وسایلی که به شرک با خدا می انجامند، بر حذر بدارد.

یکی از راههای بارز شرک با خدا، عبادت در کنار قبور است. بخاطر اینکه شما اگر در کنار قبر فلان انسان صالح، خدا را پرستش می کنید، یقیناً برای این کارتان انگیزه ای دارید و انگیزه اش اینست که چون این شخص، اهل تقوا و صلاح بوده است، بی تردید عبادت مجاورت قبر او برای شما حامل برکت خواهد بود. این اعتقاد بتدرج در میان سایرین شیوع پیدا می کند و آنها زمینهای مجاور قبور صالحین را زمینهای مبارک و مقدس تصور می کنند و بدینصورت وارد مراحل شرک اکبر می گردند.

پس وقتی عبادت خدا در مجاورت قبور جایز نیست، چگونه عبادت خود قبر جایز خواهد بود؟!.

قبرپرستان حتی دیوارها و بقول آنان حرم قبر و بناهای اطراف آنرا مقدس و مبارک می پندارند و از آنها طلب حاجت می کنند و ...

۲- مسجد یعنی محل عبادت و مراد عبادتگاهائی است که آنها بالای قبر یا در کنار قبر بزرگانشان ساخته بودند. البته ناگفته پیدا است که این اماکن ابتدا برای عبادت خدا ساخته شده بود. و آن تصویرها نیز بخاطر این بود که مردم بیاد آنان بیفتند و در عبادتشان، خشوع بیشتری نصیبشان بشود.

رسول الله ﷺ در مورد آنها فرمود: «شِرَارُ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ». یعنی بدترین مخلوق خدا. زیرا آنها زمینه شرک به

همچنین از عایشه روایت است که رسول الله ﷺ در بیماری وفات، پارچه شالی بر روی چهره خود کشیده بود، وقتی بیماریش شدت یافت آنرا بر داشت و فرمود: «لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ وَالنَّصَارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

«نفرین خدا بر یهود و نصارا که قبرهای انبیاء خود را مسجد قرار دادند».

بخاطر همین بود که قبر رسول الله ﷺ را آشکار نکردند تا مبادا مردم آنرا سجده‌گاه قرار دهند. (بخاری و مسلم)^(۱).

خدا را برای بعدی‌ها فراهم نمودند و دو نوع فتنه ایجاد کردند یکی فتنه ساختن مسجد بر قبر، و دیگری فتنه تصویر و مجسمه سازی. این حدیث درس بزرگی است برای این امت تا در کنار و روی قبرها مسجد نسازند. ۱- این حدیث از مهمترین احادیثی است که در آن از راه‌های منتهی به شرک، و از بنای مسجد بر قبرها و پرستش قبور انبیاء و صالحین شدیداً نکوهش شده است. زیرا رسول الله ﷺ در آخرین روزهای زندگی و در حالی که با مرگ دست و پنجه نرم می‌کرد و پس از عمری که نهال توحید را در دل اصحاب خود غرس نموده بود، باز هم بخاطر اهمیت والای این مسأله از آن غفلت نورزید و امتش و بویژه اصحابش را از آن بر حذر داشت و یهود و نصارا را بخاطر ساختن مسجد روی قبور انبیاء خود نفرین کرد و خاطر نشان ساخت که این کار، از گناهان کبیره است تا مبادا امتش به آن مبتلاء بشود.

مسجد قرار دادن قبر سه صورت دارد:

۱- اینکه قبر را سجده بکند و این زشتترین صورت آن است.

۲- اینکه به سوی قبر نماز بخواند و هدفش سجده قبر نباشد بلکه قبر را وسیله قبول شدن نماز بداند.

۳- اینکه قبر را داخل مسجد قرار بدهند.

در ادامه حدیث، عایشه رضی الله عنها می‌گوید: بخاطر همین، قبر رسول الله ﷺ را در انظار و در میان سایر مردم و مردگان بقیع، قرار ندادند تا مبادا نسل‌های بعدی آنرا سجده‌گاه قرار بدهند.

علت دیگری نیز برای این کار وجود داشت و آن حدیثی بود که ابوبکر رضی الله عنه از رسول الله ﷺ نقل کرد که پیامبران در هر قطعه زمینی وفات کنند، در همانجا باید دفن شوند.

برخی می‌پندارند که قبر رسول الله ﷺ داخل مسجد ایشان قرار داده شده است در حالی که چنین نیست بلکه قبر ایشان داخل حجره است که در آن زمان بیرون محوطه مسجد بوده است و صحابه رضی الله عنهم نیز بخاطر همان وصیت رسول الله ﷺ که فرمود: «قبر مرا مسجد قرار ندهید» سه دیوار؛ یکی بعد از دیگری میان قبر و مسجد رسول الله ﷺ ساختند. و اکنون که مسجد گسترش پیدا کرده ظاهراً اینطور به نظر می‌رسد که قبر آنحضرت صلی الله علیه و آله داخل مسجد قرار دارد، در حالی که چنین نیست.

حتی اصحاب پیامبر، چند متری از مسجد را با دیوارهایی که بین مسجد و قبر، قرار دادند اشغال کردند و این دلالت

از جناب بن عبد الله روایت است که پنج روز قبل از وفات رسول الله ﷺ از ایشان شنید که فرمودند: «إِنِّي أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ أَنْ يَكُونَ لِي مِنْكُمْ خَلِيلٌ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ اتَّخَذَنِي خَلِيلًا كَمَا اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أُمَّتِي خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا أَلَا وَإِنَّ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ كَانُوا يَتَّخِذُونَ قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ أَلَا فَلَا تَتَّخِذُوا الْقُبُورَ مَسَاجِدَ إِنِّي أَنهَاكُمُ عَنْ ذَلِكَ». (مسلم).

«من به خدا پناه می‌برم از اینکه یکی از شماها را دوست خویش قرار دهم. زیرا که خداوند، مرا دوست خویش قرار داده است همانطور که ابراهیم را دوست (خلیل) قرار داده بود. و اگر من کسی را از افراد امت خلیل (دوست) قرار می‌دادم، ابوبکر را بر می‌گزیدم. آگاه باشید! امتهای قبل از شما قبور انبیاء خویش را مساجد قرار می‌دادند، مواظب باشید که شما قبور را مساجد نگیرید، من شما را از این کار باز می‌دارم.»

بدینصورت رسول الله ﷺ در آخرین روزهای زندگیش، این کار را ممنوع اعلام کرد و کسانی را که چنین کرده‌اند لعن و نفرین نمود. و اگر کسی روی به قبری فقط نماز بخواند بدون اینکه مسجدی بسازد، باز هم مشمول همین حکم و همین لعن و نفرینها می‌شود. زیرا معنی این سخن راوی: «خشی أن یتخذ مسجداً» همین است.

البته ظاهر است که اصحاب ﷺ قصد ساخت مسجد روی قبر رسول الله ﷺ را نداشتند. و هر جایی که در آن قصد نماز بکنند، مسجد نامیده می‌شود. چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا». «در زمین برای من مسجد و وسیله پاکیزگی است.»

از ابن مسعود ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنْ شِرَارِ النَّاسِ مَنْ تُدْرِكُهُ السَّاعَةُ وَهُمْ أَحْيَاءٌ وَمَنْ يَتَّخِذُ الْقُبُورَ مَسَاجِدَ». (احمد با سند جید و ابوحاتم در صحیح خود).

به فقه بسیار والای اصحاب پیامبر دارد.

این آخرین وصیت رسول الله ﷺ بود. ولی متأسفانه این کار در میان امت، انجام گرفت. که ساخت مساجد در کنار قبر و ایجاد قبر در کنار مسجد از راههای شرک به خدا می‌باشد. و یقیناً وسیله چیزی منجر به خود آن چیز می‌گردد.

«از بدترین انسانها هستند کسانی که هنگام بر پائی قیامت زنده باشند و همچنین کسانی که قبرها را مسجد قرار می دهند».

بنابر این علما اتفاق دارند که سد راه چیزی که به شرک و به محرمات می انجامد فرض است. از اینرو خواندن نماز در مسجدی که روی قبر ساخته شده است جایز نیست.

چنانکه در تعلیقات بخاری روایتی از عمر رضی الله عنه منقول است که ایشان، انس را دید که کنار قبری نماز می گزارد، گفت: «القبر، القبر» یعنی مواظب باش آنجا قبری وجود دارد. و این بیانگر آنست که نماز نزد قبرها، جایز نخواهد بود. زیرا این عمل از وسایل و راههایی است که به شرک می انجامد.

در این حدیث کسانی که روی قبرها مسجد می سازند یا به سوی قبرها نماز می خوانند، از بدترین انسانهای روی زمین بشمار رفته اند.

با توجه به این حدیث، اندکی به حال مسلمانان کنونی بیندیش و ببین که چگونه در شهرهای اسلامی گنبدهای بزرگ و شامخ روی قبرها می سازند و گرد آنها طواف می نمایند و نیازهای خود را عرضه می دارند. و چه داستانهایی در مورد اینکه قبر فلان بزرگ، مستجاب الدعوات و باب الحوائج و... می باشد، بیان می کنند، آنگاه غربت و بی کسی اسلام برایت آشکار می گردد.

بویژه وقتی ببینی که آنها این کارها را به نام اسلام و به نام توحید انجام می دهند. واقعاً غربتی که در زمان حاضر دامنگیر اسلام شده در هیچ زمانی دامنگیر آن نشده است. و اگر کسی آنان را از این کار باز دارد، او را متهم به افراط و نادانی و عدم درک اسلام می کنند. او آنها را به سوی الله می خواند و آنها او را به سوی آتش دوزخ دعوت می کنند. از خدا عفو و عافیت می طلبیم.

خلاصه آنچه که در این باب بیان شد:

۱- ارشاد رسول الله صلی الله علیه و آله، در مورد کسیکه مسجدی نزد قبر انسان صالحی می سازد و لو اینکه نیتش درست باشد.

۲- ممنوع قرار دادن تصویر و مجسمه سازی و نکوهش شدید این کار.

- ۳- حساسیت رسول الله ﷺ نسبت به این امور چنانکه در این مورد سخن گفته بود، سپس تا پنج روز قبل از وفات و همچنین در لحظات پایانی عمر خود، در مورد پرهیز از آن توصیه نمود.
- ۴- حتی در مورد قبر خویش فرمود که آنرا مسجد قرار ندهید.
- ۵- این عمل از اعمال یهود و نصارا در مورد قبور انبیاءشان بوده است.
- ۶- نفرین کردن آنها بخاطر این کار.
- ۷- هدف رسول الله ﷺ، برحذر داشتن امت خویش از این کارها.
- ۸- علت اینکه چرا رسول الله ﷺ، در مقبره عام دفن نگردید.
- ۹- معنی مسجد قرار دادن قبر.
- ۱۰- یکی قرار دادن کسانی که قیامت بر آنها بر پا می شود با کسانی که قبور را مساجد قرار می دهند. بدینصورت عوامل ایجاد شرک و عواقب آنرا قبل از اینکه شرک بوقوع بپیوندد، بیان فرمود.
- ۱۱- رسول الله ﷺ پنج روز قبل از وفات خویش، در واقع اعتقادات دو گروه از اهل بدعت را که عبارت اند از: جهمیه و رافضی، مردود اعلام کرد. این دو گروه را علما، از همان هفتاد و دو گروه باطله دانسته اند. رافضیان (که امروزه خود را شیعه می نامند و در حقیقت اینها رافضی هستند. مترجم) ترویج دهندگان شرک و قبرپرستی می باشند و اولین کسانی هستند که بر روی قبرها مسجد ساختند.
- ۱۲- شدت بیماری رسول الله ﷺ هنگام وفات.
- ۱۳- مقام خلّت رسول الله ﷺ (خلیل بودن).
- ۱۴- مقام خلّت از مقام محبت بالاتر است.
- ۱۵- تصریح به اینکه ابوبکر صدیق رضی الله عنه از سایر اصحاب، افضل می باشد.
- ۱۶- در این سخن اشاره به خلافت ایشان نیز هست.

باب (۲۱): در مورد اینکه احترام و بزرگداشت بیش از حد قبور صالحین، آنها را به بت‌هایی که به غیر از الله پرستش می‌شوند، تبدیل می‌سازد^(۱).

در موطأ مالک رحمته الله علیه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَثَنًا يُعْبَدُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ اتَّخَذُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدَ».

«بار الها، پس از من قبرم را بتی که مورد پرستش واقع بشود، قرار مده. و افزود، که خداوند بر ملتی که قبور انبیاء خود را مسجد قرار می‌دهند، شدیداً خشم می‌گیرد»^(۲).

و ابن جریر طبری بسندش از سفیان از منصور از مجاهد نقل کرده‌است که در مورد «لات» که در آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ [النجم: ۱۹] از آن ذکری بمیان آمده و گفته است: شخصی بود که برای حجاج آرد گندم و شیر تهیه میکرد وقتی مُرد، در کنار قبرش جهت تعظیم وی ایستادند. ابوالجوزاء از ابن عباس نیز نقل کرده که «لات» برای

۱- در شریعت اسلام فرقی برای ساختار قبرها وجود ندارد. یعنی دلیلی در دست نیست که نشان دهد باید قبر انسان صالح از غیر آن مشخص باشد. بلکه قبرها باید ظاهری یک گونه داشته باشند یا به شکل کوهان شتر و یا چهار گوش باشند. اما اینکه برخی قبور صالحین را بر جسته‌تر می‌کنند یا روی آنها چیزهایی می‌نویسند یا آنها را مسجد قرار می‌دهند، همه این امور، تجاوز از حدود شریعت قلمداد می‌شوند.

۲- دعای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي...» یعنی خدایا! این اتفاق برای قبرم نیفتد که به بتی و بتکده‌ای تبدیل بشود و مورد پرستش قرار بگیرد. این فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، بیانگر آنست که قبر نیز ممکن است به بتی تبدیل گردد.

و این یکی از اهداف مشرکین است که زمینه ساز آن، همان تجاوز از حد در بزرگداشت و احترام انبیاء می‌باشد.

«اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ» یعنی خداوند بر قومی که قبور پیامران خود را مسجد قرار می‌دهند، بشدت خشمگین می‌شود.

حجاج آرد گندم و شیر فراهم می‌کرد^(۱).

همچنین از ابن عباس روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ زَائِرَاتِ الْقُبُورِ وَالْمُتَخَذِينَ عَلَيْهَا الْمَسَاجِدَ وَالسُّرُجَ» (روایت سنن أربعه).

«رسول الله ﷺ زنانی را که قبرها را زیارت می‌کنند و همچنین کسانی را که روی قبرها مسجد می‌سازند و آنها را چراغانی می‌کنند، نفرین کرده است»^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر «اوئان».

۲- تفسیر عبادت.

۳- رسول الله ﷺ از چیزهائی پناه می‌خواست که خطر وقوع آنرا احساس می‌کرد.

۴- عمل امتهای سابق را که قبر پیامبران خود را مسجد قرار می‌دادند در ضمن نهی از مسجد قرار دادن قبر خود بیان داشت.

۵- شدت خشم و غضب الله بر این کار.

۶- مسأله مهم اینکه در مورد «لات» که از بزرگترین بتان عرب بود اطلاعات بدست آوردیم.

۷- شناخت اینکه محل پرستش لات، قبر انسان صالحی بوده است.

۸- اسم آن شخص لات بوده و آشنائی با وجه تسمیه آن

۹- نفرین بر زنانی که بکثرت از قبرستانها دیدن می‌کنند.

۱- مجاهد در مورد این آیه: ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ می‌گوید: لات، اسم شخصی بود که برای آنان آرد گندم و شیر تهیه می‌کرد و چون در میان قوم، بعنوان شخص خیر جا افتاده بود، پس از وفاتش در احترام و بزرگداشت او، راه افراط را در پیش گرفتند. در کنار قبر می‌ایستادند. و معتقد بودند که قبرش باعث خیر و برکت است و در رفع ضرر و جلب منفعت تأثیر دارد و ... تا اینکه قبرش به بتی تبدیل گشت.

۲- اما در مورد حدیث ابن عباس در مورد نفرین کسیکه قبرها را چراغانی می‌کند، باید گفت: چراغ گذاشتن و یا چراغانی کردن قبر، برای تعظیم و جلب توجه به آن است. و این هم بخاطر افراط در احترام و بزرگداشت صاحب قبر، انجام می‌گیرد. و کسانی که چنین می‌کنند به نص حدیث، مورد لعن و نفرین رسول الله ﷺ قرار می‌گیرند.

۱۰- نفرین بر کسیکه روی قبر، چراغ روشن می‌کنند یا آنها را چراغانی می‌نمایند.

باب (۲۲): در مورد پاسداری رسول الله ﷺ، از مرزهای توحید و مسدود کردن تمامی راه‌های منجر به شرک.

ارشاد باری تعالی است: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾﴾ [التوبة: ۱۲۸-۱۲۹]. «به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است، اگر آنها (از حق) روی بگردانند، (نگران مباش) بگو: خداوند مرا کفایت می‌کند؛ هیچ معبودی بحق جز او نیست؛ بر او توکل کردم؛ و او صاحب عرش بزرگ است»^(۱).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا وَصَلُّوا عَلَيَّ فَإِنَّ صَلَاتَكُمْ تَبْلُغُنِي حَيْثُ كُنْتُمْ». (ابوداود با سند حسن). «خانه‌هایتان را قبرستان مسازید. و قبر مرا محل جشن و تجمع قرار مدهید و برای من، درود بفرستید. زیرا از هر کجا درود بفرستید به من می‌رسد»^(۲).

۱- ﴿عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ﴾ یعنی این پیامبر، خیر خواه شماست و نمی‌خواهد که شما دچار رنج و مشقت بشوید. ﴿حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ﴾ شیفته شما و شیفته پیروزی شماست. و یکی از مواردی که ثابت می‌کند ایشان رنج و مشقت ما را نمی‌خواهد و شیفته سعادت ماست، اینکه از توحید پاسداری کرده و راه شرک را مسدود نموده است نیز بیانگر همین حرص و دلسوزی وی نسبت به ما است.

۲- در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «لَا تَجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَلَا تَجْعَلُوا قَبْرِي عِيدًا...» عید بر دو نوع است: عید از نظر مکان و عید از نظر زمان.

در اینجا رسول الله ﷺ امتش را از اینکه محل دفن وی را عید بگیرند و همیشه پروانه‌وار آنجا حضور پیدا کنند، و همچنین از اینکه زمانی را برای این کار در آن محل تعیین بکنند و جشن بگیرند، منع می‌فرماید. زیرا این کار بتدریج باعث تعظیم رسول الله ﷺ می‌گردد؛ تعظیمی که مختص پروردگار عالم است.

و از علی بن الحسین علیه السلام روایت است که مردی را دید که سعی داشت خود را به جای خالی ای نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله برساند و در آنجا دعا بکند. علی بن حسین او را از این کار بازداشت و گفت: برای حدیثی را که از پدرم شنیده‌ام و او از جدم شنیده است روایت می‌کنم: رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: «لَا تَتَّخِذُوا قَبْرِي عِيدًا وَلَا بُيُوتَكُمْ قُبُورًا وَ صَلُّوا فَإِنْ تَسْلِمُكُمْ يَبْلَغُنِي حَيْثُمَا كُنْتُمْ». (رواه فی المختارة).

«قبر مرا محل جشن و تجمع قرار ندهید و خانه‌هایتان را قبرستان نسازید. و برای من درود بفرستید زیرا سلام (و درودهای) شما هر کجا باشید به من می‌رسد»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر آیه: ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ﴾

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله امتش را از مرزهای شرک کاملاً دور ساختند.

و چنین تعظیمی و چنین جشنی نهایتاً به شرک با الله می‌انجامد. بخاطر همین فرمود: که شما اگر سلام و درودی برای من داشته باشید، از هر کجا بفرستید، خداوند، آنرا به من خواهد رساند.

۱- و این حسین بن علی است، که مردی را که قصد داشت نزد قبر رسول الله صلی الله علیه و آله بایستد و دعا بکند مانع شد و این عمل را نکوهش کرد.

پس رسول الله صلی الله علیه و آله پاسدار واقعی توحید بود و حتی راه‌هایی را که احتمال می‌رفت روزی وسیله‌ای برای شرک ورزیدن به الله باشند نیز مسدود کرد. که از جمله سفارشات ویژه ای در مورد قبر خویش نموده است. پس وقتی که قبر رسول الله صلی الله علیه و آله را نباید محل تجمع و عید قرار داد، چگونه چنین رفتاری با قبر افراد دیگر، جایز خواهد بود؟!.

ولی متأسفانه برخی از افراد امت، این پاسداری رسول الله صلی الله علیه و آله را از توحید و این سفارشات ویژه او را نادیده گرفته‌اند. و قبرهای بسیاری از بزرگان دین را محل سجده و محل جشن و تجمع قرار دادند و بر آنها بناهای بلند و گنبدهای شامخ ساختند و چراغانی کردند. و از راه‌های دور بقصد زیارت آنها رخت سفر بسته و با خود حیوان جهت قربانی نمودن و نذر و ... بردند.

و آنها را همچون کعبه مقدس پنداشته و طواف نمودند. و حتی از کعبه نیز مقدستر! این قبرپرستان، قبر فلان بزرگ و فلان ولی و پیامبر را آنچنان، مخلصانه و خاشعانه طواف می‌کنند که خانه خدا را آنگونه طواف نمی‌کنند و در مقابل الله آنگونه سر تسلیم فرود نمی‌آوردند و این جز مقابله با الله و رسولش چیزی دیگری نیست.

- ۳- شیفتگی رسول الله ﷺ و مهربانی و دلسوزی اش نسبت به ما.
- ۴- با وجودی که دیدن قبر رسول الله ﷺ از اعمال نیک بشمار می رود ولی ایشان از زیارت آن بصورت ویژه، منع ساختند.
- ۵- زیارت مکرر قبر را منع فرمودند.
- ۶- اینکه فرمود: «خانه‌هایتان را گورستان قرار ندهید» به خواندن نوافل در خانه‌ها تشویق فرمود.
- ۷- اصحاب اتفاق داشتند که نباید، در گورستان نماز خواند.
- ۸- علت اینکه فرمود: «درود و سلام شما، هر کجا باشید به من می‌رسد»، این بود که سعی نکنید حتماً برای این منظور نزد قبر من حاضر بشوید.
- ۹- در عالم برزخ اعمال امتش، از جمله درود و سلام آنها، بر او عرضه می‌شود.

باب (۲۳): عده‌ای از این امت، بتها را خواهند پرستید^(۱).

خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْحِبَّتِ وَالطَّلْعُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَىٰ مِنَ الَّذِينَ ءَامَنُوا سَبِيلًا﴾ [النساء: ۵۱].

«آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب (خدا) به آنان داده شده، (با این حال)، به «حبت و طاغوت» (بت و بت‌پرستان) ایمان می‌آورند، و درباره کافران می‌گویند: «آنها، از کسانی که ایمان آورده‌اند، هدایت یافته‌ترند»؟!^(۲).

۱- شیخ در اینجا بعد از بیان توحید و فضایل آن و تحذیر از شرک و انواع آن، پاسخ سؤالی که ممکن است در اذهان بعضی‌ها خطور بکند و آن اینست که گوینده‌ای بگوید: خداوند اسلام را از افتادن در لجنزار شرک محفوظ نگه داشته است زیرا رسول الله ﷺ می‌فرماید: «يَسَّ الشَّيْطَانُ أَنْ يَعْبُدَهُ الْمَصْلُونُ فِي جَزِيرَةِ الْعَرَبِ» یعنی: «شیطان از اینکه در جزیره العرب مورد پرستش نماز گزاران واقع بشود، مأیوس و ناامید شده است.» و می‌داند که کسی او را نخواهد پرستید. بنابراین، از راه‌های دیگر وارد می‌شود و میان آنان جنگ و جدل ایجاد می‌کند.

در پاسخ باید گفت: که این استدلال درست نیست. زیرا در حدیث نیامده که شیطان را کسی نخواهد پرستید، بلکه آمده است که نمازگزاران او را نخواهند پرستید. و هدف، نمازگزاران واقعی می‌باشند و این بدان معنی نیست که در این امت کسی از شیطان پیروی نخواهد کرد.

چنانکه دیدیم بسیاری از عربها بعد از وفات رسول الله ﷺ مرتد شدند و به عبادت شیطان روی آوردند. و عبادت شیطان یعنی حرف شنوی از او و روی گردانی از دین خدا، چنانکه می‌فرماید: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي ءَادَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾ [یس: ۶۰]. پیروی از شیطان و از دستوراتش و شرک ورزیدن به خدا و ترک ایمان و ... اینها همه جزو عبادت شیطان محسوب می‌شوند.

«اوثان» جمع وثن است یعنی هر چیزی که جز الله مورد پرستش واقع بشود و مردم ضرر و فایده خود را وابسته به آن بدانند چه بتی باشد و چه قبری و چه دیوار و چه انسان صالحی.

۲- «الجبیت» اسمی است عام و شامل هر چیزی که مخالف با دستور الله و رسولش باشد. گاهی کلمه جبت به ساحر و غیبگو و دیگر کسانی که به دین و ایمان ضربه می‌زنند، اطلاق می‌گردد.

«طاغوت» اسمی است مشتق از طغیان یعنی تجاوز از حد و سرکش بودن.

همچنین ارشاد باری تعالی است: ﴿قُلْ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِّنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَن لَعَنَهُ اللَّهُ وَعَظِبَ عَلَيْهِ وَجَعَلَ مِنْهُمْ الْقِرَدَةَ وَالْحَتَّازِيرَ وَعَبَدَ الظُّغُوتَ﴾. [المائدة: ۶۰].

«بگو: آیا شما را از کسانی که موقعیت و پاداششان نزد خدا برتر از این است، با خبر کنم؟ کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده)، و از آنها، میمونها و خوکهایی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند.»

همچنین فرموده است: ﴿قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا عَلَىٰ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا﴾ [الكهف: ۲۱]. «ولی بزرگان آن قوم گفتند: ما مسجدی در کنار (مدفن) آنها می‌سازیم (تا خاطره آنان فراموش نشود)»^(۱).

از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَتَتَّبِعَنَّ سَنَنَ مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ حَذْوِ الْقِدَّةِ، حَتَّىٰ لَوْ دَخَلُوا فِجُحْرٍ صَبَّ؛ لَدَخَلْتُمُوهُ، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى؟ قَالَ: «فَمَنْ»». (بخاری و مسلم).

«یقیناً شما، مو به مو از آداب و سنن سنتهای امتهای پیشین پیروی خواهید کرد. حتی اگر آنان وارد سوراخ سوسماری شدند شما نیز وارد آن می‌شوید. اصحاب گفتند: هدف شما، یهود و نصارا است؟ فرمود: پس هدفم کیست؟»^(۲)..

پیروی از کسیکه به آنچه الله دستور داده، دستور دهد و آنچه را الله نهی کرده، نهی بکند، حد مشروع اتباع است و تجاوز از این حد شرعی، طغیان نامیده می‌شود و متبوع، طاغوت است. چنانکه عده‌ای از یهود و نصارا که بهره‌ای از علم و کتاب آسمانی (تورات و انجیل) نصیبشان شده بود دچار این طغیان شدند. و رسول الله صلی الله علیه و آله به ما اطلاع داده‌است که آنچه در امتهای سابق، اتفاق افتاده، در این امت نیز اتفاق خواهد افتاد چنانکه می‌بینیم افرادی از این امت، حسب فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله به سحر و عبادت غیر الله و پرستش طاغوت که شامل قبرپرستی، توسل به غیر الله و پرستش سنگ و درخت می‌باشد، روی آوردند.

۱- در مورد داستان اصحاب کهف آمده است که گروهی که دارای اکثریت بودند و قصد تعظیم صالحین را داشتند، گفتند: ما در اینجا مسجد خواهیم ساخت. و این از خصلتهای شرک‌آمیز بود که متأسفانه امت محمد صلی الله علیه و آله نیز بدان مبتلا گشته است.

۲- رسول الله صلی الله علیه و آله سوگند یاد کرد و فرمود: شما صد در صد و قدم به قدم و مو به مو از سنتهای پیشینیان، پیروی خواهید کرد. و این بیانگر آنست که هرگونه کفر و شرکی که در امتهای سابق رخ داده است در این امت نیز

همچنین از ثوبان رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ اللَّهَ زَوَى لِي الْأَرْضَ، فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَعَارِبَهَا، وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا، وَأُعْطِيتُ الْكَزْبَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ، وَإِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يَهْلِكَهَا بِسَنَةِ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ، وَإِنَّ رَبِّي قَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكَهُمْ بِسَنَةِ عَامَّةٍ، وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ، فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بِأَقْطَارِهَا (أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْطَارِهَا) حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا». (مسلم).

ورواه البرقانی فی صحیح و زاد: «وإنما أخاف على أمتي الائمة المضللين وإذا وقع عليهم السيف لم يرفع إلى يوم القيامة ولا تقوم الساعة حتى يلحق حبي من أمتي بالمشركين، وحتى تُعبد فنام من أمتي الأوثان، وإنه سيكون في أمتي كذابون ثلاثون، كلهم يزعم أنه نبي، وأنا خاتم النبيين لا نبي بعدي، ولا تزال طائفة من أمتي على الحق منصوره، لا يضروهم من خذلهم ولا من خالفهم حتى يأتي أمر الله تبارك وتعالى».

«زمین را در جلوی چشمانم، هموار ساخت و من شرق و غرب آنرا دیدم، و تا جائی که من دیدم، اتم حکومت خواهد کرد. و به من دو خزانه سرخ و سفید داده شد. و از پروردگارم خواستم که اتم را بوسیله خشکسالی فراگیر، نابود نکند. و دشمن بیگانه‌ای که نسلشان را بر چیند، بر آنها مسلط نگرداند.

پروردگارم به من گفت: ای محمد، من وقتی چیزی را فیصله کردم، برگشت ندارد. در مورد امت و عده نموده‌ام که آنها را بوسیله خشکسالی فراگیر، هلاک نکنم. همچنین بر آنها دشمنی بیگانه بگونه‌ای مسلط نکنم که ریشه آنها را بر کند و لو اینکه نیروهای کفر همه با هم از هر سو بر آنها حمله ور باشند. مگر اینکه در جنگهای داخلی همدیگر را به قتل برسانند و اسیر بکنند».

و در روایت برقانی، اضافه بر آن چنین آمده است: من بر امتم از رهبران گمراه کننده می‌ترسم. و بعد از اینکه شمشیر در میان آنان به کار رفت، دیگر تا قیامت برداشته نخواهد شد. و قیامت بر پا نمی‌شود تا آنکه گروهی از امتم مشرک نگردند. و تا آنکه گروه زیادی

از امتیانم بتها را نپرستند. و در میان امتم سی نفر کذاب و مدعی نبوت ظهور خواهد کرد در حالی که من خاتم پیامبرانم و پس از من پیامبر و نبی‌ای نخواهد آمد. و گروهی از امتم همواره بر حق خواهند ماند و از جانب الله یاری خواهند شد که عدم همکاری بعضی و مخالفت بعضی، به آنان آسیبی نمی‌رساند. تا اینکه قیامت بر پا می‌شود»^(۱).

«أئمة المضلین» شامل پیشوایان دینی و هم حاکمان وقت می‌شود که مسلمانها را به بدعت و کارهای شرک آمیز و احکام غیر شرعی، وادار می‌نمایند. همچنین فرمود: وقتی شمشیر میان امتم افتاد، دیگر از میان آنان تا قیامت برداشته نخواهد شد.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه ۵۱ سوره نساء.
- ۲- تفسیر آیه ۶۰ سوره مائده.
- ۳- تفسیر آیه ۲۱ سوره کهف.
- ۴- هدف از ایمان به جبت و طاغوت در اینجا چیست؟ آیا قلباً آنها چنین بودند یا فقط برای خشنود ساختن مشرکین چنین وانمود کردند در حالی که به بطلان آن ایمان داشتند؟
- ۵- این گفتار آنان به کافران که شما از مؤمنان راه یافته‌ترید.
- ۶- آنچه مهم است اینکه در این امت نیز چنین عناوینی به پیروی از یهود و نصارا پیدا می‌شوند چنانکه در حدیث ابو سعید این مطلب بیان شده است.
- ۷- تصریح رسول الله ﷺ مبنی بر اینکه در این امت نیز بت پرست، اتفاق خواهد افتاد.

۱- و قیامت بر پا نخواهد شد تا گروهی از امتم به مشرکین ملحق نشوند. یا اینکه شهر و دیار خود را ترک می‌کنند و به مشرکین پناه می‌گیرند و با آنان دوست می‌شوند. یا اینکه همانند مشرکین مرتکب شرک می‌شوند. «فنام» یعنی جمع کثیری.

«منصورة» یعنی گروهی که خدا، آنها را یاری کرده است. بدینصورت که حق با آنان است و آنها از نظر حجت و استدلال، قوی خواهند بود. و اگر نه از نظر ظاهری چه بسا که شکست خواهند خورد.

- ۸- واقعاً شگفت انگیز است که افرادی از این امت، با وجود اقرار به شهادتین، و با وجود اعتراف به حقانیت محمد صلی الله علیه و آله و قرآن ادعای نبوت بکنند مانند مختار که در اواخر عهد صحابه چنین ادعائی کرد و گروه زیادی از او پیروی کردند.
- ۹- مژده به اینکه حق به کلی نابود نخواهد شد آنگونه که قبلاً نابود می شد بلکه، هموار گروهی بر آن استوار خواهند ماند.
- ۱۰- نشانی حقانیت آنها اینست که با وجود عدم همکاری دیگران و همچنین با وجود مخالفت دیگران، همچنان ثابت قدم می مانند.
- ۱۱- و این تا قیامت باقی خواهد ماند.
- ۱۲- معجزاتی که در حدیث ثوبان بیان شد از جمله: دیدن مشرق و مغرب و اینکه امتش بر آنها حکومت خواهد کرد، چنانکه این اتفاق افتاد و مشرق و مغرب بجز شمال و جنوب بدست امت اسلام افتاد. و خبر دستیابی به دو خزانه و همچنین پذیرفته شدن دو دعا و عدم پذیرش دعای سوم، و خبر دادن از بکار گیری شمشیر در میان مسلمانان و کشتن و اسیر کردن همدیگر و خاتمه نیافتن اینگونه جنگهای داخلی تا قیامت. و احساس خطر از پیشوایان گمراه کن و خبر دادن از انبیای دروغین و بقای گروه منصوره که همه آنها همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده بود، اتفاق افتاد.
- ۱۳- ذکر بیشترین ترس ایشان بر امت بخاطر رهبران گمراه کننده.
- ۱۴- توضیح معنی بت پرستی.

باب (۲۴): آنچه در مورد سحر و جادو آمده است.

ارشاد باری تعالی است: ﴿وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ﴾ [البقرة: ۱۰۲]. «و مسلماً می دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت».

همچنین فرموده است: ﴿يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ﴾.

عمر رضی الله عنه «جبت» را سحر و «طاغوت» را شیطان معنی کرده است. جابر می گوید: «طواغیت» به غیبگویانی گفته شود که شیطان نزد آنان می رفت و در هر منطقه یکی وجود داشت.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اجْتَنِبُوا السَّبْعَ الْمُؤْبَقَاتِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا هُنَّ؟ قَالَ: الشِّرْكَ بِاللَّهِ، وَالسَّحْرُ، وَقَتْلُ النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ، وَأَكْلُ الرِّبَا، وَأَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ، وَالتَّوَلَّى يَوْمَ الرَّحْفِ، وَقَذْفُ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ الْغَافِلَاتِ». (بخاری).

«از هفت چیز هلاک کننده بپرهیزید. اصحاب پرسیدند: آنها کدامند؟ فرمود: شرک ورزیدن به الله، جادوگری، قتل ناحق، خوردن مال ربا، خوردن مال یتیم، فرار از جنگ و جهاد و اتهام به زنان پاکدامن و بی خبر مؤمن»^(۱).

۱- یعنی آنها به سحر و جادوگری و به شیطان، ایمان آورده‌اند.

طاغوت، در تفسیری یعنی هر چیزی که به ناحق مورد پرستش و اطاعت قرار بگیرد.

«موبقات» یعنی نابود کننده. و هر چیزی که دارای این صفت باشد، از گناهان کبیره به شمار می‌رود. و عطف سحر بر شرک از قبیل عطف خاص بر عام است، زیرا خود سحر، نوعی شرک می‌باشد.

اینکه فرمود: حد ساحر، زدن گردن وی با شمشیر است، بخاطر اینکه او با این عمل، مرتد شده است، زیرا حقیقت سحر این است که ساحر اول باید به خداوند شرک بیاورد و شیاطین را بپرستد تا کمکش کنند، که با این کار مرتد شده است، و طبیعی است که جزای مرتد در اسلام، قتل است و سحر از انواع شرک است و خون و مال مشرک مباح می‌گردد.

جابر از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: «حَدَّ السَّاحِرُ ضَرْبَهُ بِالسَّيْفِ» یعنی: «حد (تنبيه) ساحر اینست که گردنش با شمشیر زده شود». اینرا ترمذی نقل کرده و گفته است، از اینرو با سند صحیح بر جابر موقوف است.

و از بجاله بن عبده روایت است که عمر بن خطاب رضی الله عنه نامه‌ای نوشت و در آن دستور داد که هم مردان و زنان جادوگر را به قتل برسانید، بجاله می‌گوید: ما پس از دستورای‌شان، سه جادوگر، را به قتل رساندیم. صحیح بخاری و از حفصه روایت است که دستور به قتل کنیزی داد که او را سحر کرده بود. امام احمد می‌گوید: از سه نفر از اصحاب پیامبر روایت است که چنین فتوا داده‌اند^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه ۱۰۲ سوره بقره.
- ۲- تفسیر آیه ۵۱ سوره نساء
- ۳- تفسیر «جبت و طاغوت» و بیان فرق آنها.
- ۴- طاغوت، گاهی از جنها و گاهی از انسانها می‌باشند.
- ۵- شناخت، هفت مورد هلاک کننده که رسول الله ﷺ از آنها بر حذر داشته است.
- ۶- کسکیه جادوگری می‌کند، کافر می‌شود.
- ۷- به جادو گر بدون اینکه فرصت توبه داده شود، باید کشته شود.
- ۸- در زمان عمر رضی الله عنه جادوگران وجود داشته‌اند، پس چه رسد به زمانهای بعدی.

باب (۲۵): در مورد برخی از انواع سحر و جادو.

۱- چنانکه عمر رضی الله عنه نیز به قتل ساحران، دستور داد. و حفصه دختر عمر، نیز چنین دستوری در مورد کنیز جادوگرش، صادر کرد.

و از سه تن از اصحاب پیامبر، این فتوا ثابت است که گفته‌اند ساحر باید کشته بشود. از اینرو بر مسلمانان لازم است که از سحر و جادوگری وانواع آن جداً بپرهیزند. و سعی به ریشه کنی جادو و جادوگران از جوامع خود، داشته باشند زیرا جادوگران جامعه را دچار فساد و ظلم و تجاوز و طغیان می‌نمایند.

قال أحمد: حدثنا محمد بن جعفر، حدثنا عوف. عن حيان بن العلاء، حدثنا قطن بن قبيصة عن أبيه، أنه سمع النبي ﷺ قال: «إن العيافة والطرق والطيبة من الجبت». رسول الله ﷺ فرمود: «فال از پرواز در آمدن پرندگان و فال ترسیم خطوط بر روی زمین و بدفالی، سحر و جادو به شمار می آیند.

عوف می گوید: عیافه یعنی شخصی پرنده‌ای را به پرواز در می آورد تا ببیند به کدام سو می رود. و الطرق یعنی کشیدن خطوط بر روی زمین».

و حسن بصری در مورد «جبت» می گوید: جبت همان شیطان است (سند این روایت، جید است و در سنن ابوداود و نسائی و ابن حبان نیز آمده)^(۱).

از ابن عباس روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ أَقْتَبَسَ شَعْبَةً مِنَ النُّجُومِ، فَقَدْ أَقْتَبَسَ شَعْبَةً مِنَ السَّحْرِ زَادَ مَا زَادَ». (ابوداود با سند صحیح).

«هر کس بخشی از علم نجوم، را فراگیرد در واقع بخشی از سحر و جادو را فرا گرفته است. و هر چند اضافه فرا بگیرد به همان مقدار سحر و جادو را فرا گرفته است»^(۲).

۱- سحر کلمه‌ای است که شامل سحر حقیقی می باشد، سحری که در آن از جنها و شیاطین کمک گرفته می شود و عبادت می شوند، و همچنین شامل انواعی دیگر از سحر می شود که مرتبه‌ی آنها از نوع اول پایین تر است. و این بحث بخاطر متوجه ساختن خواننده به این قضیه است که سحر، دارای اقسام درجه‌ی یک و درجه‌ی دو می باشد.

و حدیثی که مطرح گردید، بیانگر اقسام سحر درجه‌ی دو می باشد. «عیافه» یعنی به حرکت در آوردن پرنده و این بدان خاطر است تا آن شخص، به گمان خود، از حالات آینده اطلاع بشود. و این کار، نوعی سحر به شمار می رود. زیرا جبت و سحر، انسان را از حق باز می دارند و «عیافه» نیز چنین تاثیری بجا می گذارد. بخاطر اینکه شخصی که پرنده را به پرواز در می آورد، پس از آن، یا به کارش و راهش، ادامه می دهد و یا اینکه پشیمان می گردد.

«الطيرة» از «عیافه» عام تر است، زیرا «طيرة» هر نوع فال را در بر می گیرد که در بحثهای آینده به تفصیل در این مورد سخن خواهیم گفت.

«الطرق» بدینصورت بود که خطوطی روی زمین می کشیدند و سپس آنها را پاک می کردند تا اینکه یکی از آن خطها باقی می ماند، آنگاه کاهن می گفت: این دلالت به فلان و فلان دارد و ... و کهنانت نیز نوعی جادو است.

۲- در مورد حدیث فوق، که فرمود: «مَنْ أَقْتَبَسَ شَعْبَةً مِنَ النُّجُومِ...» بحثی مستقل، پس از چند باب مطرح

همچنین ابوهریره رضی الله عنه روایت است که هر کس در گِرهی بدمد، سحر کرده است و کسیکه سحر بکند، شرک ورزیده است و هر کس چیزی (در گردن) بیاویزد، به همان چیز سپرده می‌شود. (نسائی)^(۱).

وعن ابن مسعود رضی الله عنه أن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال: «ألا هل أنبئکم ما للعضه؟ هي التمیمة، القالة بین الناس». (مسلم).

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «آیا به شما بگویم که «عضه» چیست؟ عضه عبارت است از سخن چینی و گفتاری که دهن به دهن بگردد»^(۲).

همچنین از ابن عمر روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ من البیان لسحراً» (متفق علیه).

می‌شود که در آن، انواع علوم نجوم و اینکه چرا خداوند ستارگان را آفریده است، مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

۱- مراد از دمیدن در گره که در حدیث ابوهریره، آمده ذمی است که در آن از جن و شیاطین کمک خواسته شود و یا اینکه بر آن گره، جنی گماشته بشود. و تا گره هست، سحر، همچنان تأثیر خود را حفظ می‌کند و گرنه هر گرهی را که دم کرده باشند، نمی‌توان سحر نامید.

و هرگاه کسی به چیزی اعتماد بکند یا بر خود بیاویزد، خداوند او را به همان چیز می‌سپارد. اگر کسی به خدا، توکل و اعتماد بکند، خدا او را کافی خواهد بود و اگر به غیر الله توکل نماید، آنگاه خدا، او را نیز به همان چیز می‌سپارد. البته طبیعی است که همه فقیر و نیازمند درگه بی‌نیاز الله می‌باشند و فقط او ولی نعمت همگان و دارای فضل و بخشش است. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿١٥﴾

«ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.»

۲- «عضه» در لغت معانی مختلفی دارد، از جمله بمعنی سحر، نیز بکار می‌رود. و وجه مشترک بین سحر و سخن چینی است که تأثیر آنها شبیه هم می‌باشد. بدینصورت که سحر نیز باعث جدایی میان دوستان و گاهی باعث جمع شدن دشمنان می‌گردد. و تأثیر مستقیمی بر دلها دارد و همین تأثیر مخفی را سخن چینی نیز دارد، زیرا سخن چین با نقل سخن از شخصی به شخصی دیگر باعث جدایی و اختلاف میان دوستان می‌شود.

«بی تردید بعضی از بیانها، سحر آمیز است»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- عیافه، طرق و طیره از اقسام سحر به شمار می آیند.
- ۲- بیان معنی عیافه و طرق و طیره.
- ۳- علم نجوم نیز نوعی جادو است.
- ۴- دمیدن در گره نیز از انواع جادو به شمار می رود.
- ۵- سخن چینی و بدگویی نیز اثر جادویی دارد.
- ۶- فصاحت و شیرین زبانی نیز گاهی اثر جادویی دارد.

۱- و حدیثی که در آن آمده بعضی بیانها سحراند، شامل سخنانی می باشد که با کلمات چرب و شیرین القا می شوند و جلب توجه می نمایند و در آنها حق پایمال می گردد و باطل در صورت حق بیان می شود. اکثر علما برآنند که در این حدیث، سخنان سحرآمیز مذمت شده اند نه اینکه از آنها تحسین شده است. و بخاطر همین است که شیخ، این حدیث را در اینجا بیان فرمود.

باب (۲۶): در مورد کهانت و استخدام جن و غیره^(۱).

به نقل بعضی از زنان رسول الله ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ آتَى عَرَّافًا فَسَأَلَهُ عَنْ شَيْءٍ فَصَدَّقَهُ؛ لَمْ تُقْبَلْ لَهُ صَلَاةٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا». (مسلم).

«اگر کسی نزد کاهنی برود و از او در مورد چیزی سوال بکند، سپس او را تصدیق بنماید، نماز چنین شخصی تا چهل روز پذیرفته نخواهد شد»^(۲).

۱- کاهن: یعنی غیبگو و منجم. کهانت متضاد با توحید است و کاهن، مشرک محسوب می‌شود. زیرا او با اختصاص دادن پاره‌ای از عبادات، به جن‌ها، موفق می‌شود، جنی را به خدمت گمارد که آن جن بعضی از اخبار پوشیده را به اطلاع وی می‌رساند.

کهان در اصل لقب مردانی بود در زمان جاهلیت که مردم آنها را انسان‌های نیک و متدین می‌دانستند و خیال می‌کردند که آنها غیب می‌دانند، بدین خاطر از آنان می‌ترسیدند و آنها را مقدس پنداشته و تعظیم می‌کردند. راه دست‌یابی جن‌ها به مسائل غیبی، عبارت است از استراق سمع، که قبل از بعثت رسول الله ﷺ به کثرت اتفاق می‌افتاد و در زمان بعثت ایشان به هیچ وجه، استراق سمعی صورت نگرفت تا کتاب خدا، که در حال نزول تدریجی بود از هر گونه دستبرد و گزند، محفوظ بماند.

اما پس از درگذشت رسول الله مجدداً زمینه‌ی استراق سمع برای جن‌ها فراهم گردید. با این تفاوت که در آسمان نگهبانان زیادی گماشته شد و شهابها برای پرتاب بسوی کسانی که قصد استراق سمع دارند، مهیا شدند، بنابراین اکنون آن استراق سمعی که قبل از بعثت رخ می‌داد، اتفاق نمی‌افتد بلکه خیلی کمتر شده است. پس کاهن و عراف دو کلمه‌ی مترادف می‌باشند همچنین منجم و کسیکه با ترسیم خطوط، روی زمین مدعی تشخیص امور است، نیز یکی هستند.

۲- در حدیثی که به نقل از بعضی از زنان رسول الله ﷺ نقل گردید، آمده است که هر کس نزد کاهن و عرافی برود و او را تصدیق نماید البته این جمله «فصدقه» در روایت مسلم نیامده بلکه در مسند احمد، ذکر شده است که مؤلف بنا بر اصلی که نزد محدثین مقرر است آنرا به مسلم نسبت داده و آن عبارت است از اینکه حدیثی را که توسط یکی از هم‌نشینان صحیحین روایت شده باشد، به آنها نسبت می‌دهند. البته بشرطی که اصل حدیث در آنها وجود داشته باشد.

«لم تقبل صلاته» یعنی نمازش تا چهل روز قبول نمی‌شود. البته این بدان معنی نیست که باید قضای این نمازها را بجای آورد. بلکه هدف اینست که در مقابل گناه سنگینی که مرتکب شده است، ثواب نمازهای چهل

همچنین عمران بن حصین از رسول الله ﷺ نقل می‌کند که فرمود: «لیس منا من تطیر أو تُطیر له، أو تکهن له أو تلحفن له أو سحر، أو سحر له، ومن أتى کاهناً فصدقه بما یقول، فقد کفر بما أنزل علی محمد». (بزار با سند جید).

«از من نیست کسیکه فال بگیرد و یا برای او فال گرفته شود یا کهنانت بکند و یا برای او کهنانت بشود یا جادو بکند و یا بخاطر او جادو بشود. و هر کس نزد کاهنی برود، و او را در گفته‌هایش تصدیق بکند، با این کار، به آنچه بر محمد نازل شده کفر ورزیده است.»

البته این روایت طبرانی با سند حسن از ابن عباس بدون جمله‌ی «و من أتى... إلى آخر» آمده است^(۱).

بغوی می‌گوید: عراف کسی است که مدعی شناخت امور پوشیده است. مثلاً دزد را شناسایی می‌کند و گمشده را پیدا می‌کند و مانند اینها.

بعضی گفته‌اند: عراف همان کاهن است و کاهن کسی است که از اموری که هنوز اتفاق نیفتاده است، خبر می‌دهد. و گفته‌اند: آنست که به گمان خود، اسرار قلب را می‌داند^(۲).

روزش باطل می‌شود. و این بیانگر خطر این گناه بزرگ است. پس نباید نزد کاهنان و غیبگویان رفت، حتی برای اطلاع نیز نباید در مجلس آنان حضور پیدا کرد.

۱- «بما أنزل علی محمد» یعنی قرآن. زیرا در قرآن و احادیث پیغمبر، تصریح شده است که کاهن و ساحر و انسان غیبگو، موفق نمی‌شوند و همواره دروغ می‌گویند. پس کسیکه نزد اینها می‌رود و تصدیقشان می‌کند در واقع به قرآن و سنت کفر ورزیده است.

جمله‌ی «لیس منا» بیانگر حرمت و کبیره بودن، موردی است که پس از آن ذکر می‌شود.

«من تطیر أو تطیر له» در بحثهای آینده، به تفصیل از آن سخن خواهیم گفت. «أو تکهن» یعنی مدعی علم غیب بشود و از غیب سخن بگوید. «أو تکهن له» یعنی کسیکه نزد کاهن برود و از او در مورد مسائلی که جز عالم الغیب کسی نمی‌داند، پرسد. هر کس مرتکب یکی از این موارد بشود، به محمد ﷺ و آنچه او آورده کفر ورزیده است. زیرا تصدیق نمودن کاهن، او را در شرک به الله، کمک و تشویق می‌کند و بدون تردید کاهن مرتکب شرک اکبر شود و مشرک است.

۲- باید دانست که کهنانت بر چند نوع است که در واقع همه‌ی آنها به یک نوع ختم می‌شوند و آن استفاده از جن

ابن تیمیه می‌گوید: عراف به کاهن و منجم و سایر کسانی که از امور غیب و پوشیده سخن می‌گویند، گفته می‌شود^(۱).

ابن عباس در مورد کسانی که از روی حروف ابجد و نگاه به ستارگان سخنانی می‌گویند گفته است: اینان نزد الله، هیچ بهره‌ای ندارند^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- ایمان به قرآن، و تصدیق نمودن کاهن، نمی‌توانند در یک قلب جمع بشوند.
- ۲- تصریح به این که این عمل کفر است.
- ۳- حکم کسی که سخن کاهن را بپذیرد و نزد او برود.
- ۴- حکم کسی که برای او فال بزنند.
- ۵- حکم کسی که برای او سحر بکنند (یعنی به نفع او سحر بکنند).
- ۶- حکم کسی که حروف ابجد را فرا بگیرد.
- ۷- فرق میان کاهن و عراف.

در اطلاع رسانی می‌باشد.

البته کاهنان برای فریب دادن مردم، به برخی وسایل ظاهری مانند نگاه به ستارگان و به نگریستن در کف دست و غیره، روی می‌آورند. تا مردم خیال بکنند اینها اولیاء الله بوده و با علم وسیعی که در اختیار دارند، این مسایل را کشف می‌کنند.

۱- ابن تیمیه می‌گوید: عراف به کاهن و منجم و رمال گفته می‌شود. «منجم» در آینده از آن، سخن خواهیم گفت. «رمال» یعنی کسیکه با ترسیم خطوط روی زمین و ریگستان و یا بوسیله شمردن سنگریزه‌ها از غیب سخن می‌گوید.

و سایر کسانی که از این روشها استفاده می‌کنند و با مشاهده کف دست و فنجان از آینده سخن می‌گویند، مشمول حکمی هستند که در مورد عراف بیان گردید.

۲- ابن عباس می‌گوید: کسانی که با حروف ابجد سر و کار دارند و به ستارگان می‌نگرند و از غیب سخن می‌گویند، نزد خدا بهره‌ای ندارند. زیرا آنها با این کار معتقد به نوعی تاثیر این اشیاء در روند کارها هستند و این خود نوعی از کفایت است.

باب (۲۷): در مورد احکام ابطال (باطل کردن) سحر^(۱)

از جابر رضی الله عنه روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد ابطال سحر با سحر، پرسیدند: فرمود: «هِيَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ». (احمد با سند جید و ابوداود).

«یعنی این کار از اعمال شیطان است.»

و از امام احمد، در این مورد پرسیدند: گفت: ابن مسعود اینگونه کارها را مکروه و ناپسند می‌دانست^(۲).

و در بخاری از قتاده نقل است که از ابن مسیب پرسید: مردی جادو شده و از همبستری با همسرش بازداشته شده است، آیا جایز خواهد بود که سحرش باطل کرده شود، گفت: اشکالی ندارد زیرا هدف از ممنوعیت اینست که جامعه اصلاح بشود و چیزی که برای نفع رساندن باشد، ممنوع نیست^(۳).

و از حسن بصری روایت است که فرمود: ابطال سحر بوسیله‌ی سحر کار ساحران

۱- در مورد ابطال سحر و اینکه آیا سایر راه‌های ابطال سحر ممنوع می‌باشند یا اینکه برخی از آنها مشروع است؟

«النشرة» یعنی بهبود یافتن مسحور. و آن بر دو نوع است:

۱- ابطال سحر بوسیله‌ی قرآن و دعاهای ثابت از رسول الله صلی الله علیه و آله و یا اگر عضوی دچار آسیب شده بود، معالجه با ادویه جات طبی صورت بگیرد، این موارد جایز و مشروع می‌باشند.

۲- ابطال سحر بوسیله‌ی سحر: و این حرام و ناجایز است. بخاطر اینکه ساحر دوم نیز مرتکب همان گناهان کبیره از قبیل شرک به خدا و استخدام جن و استمداد از آن می‌شود. بخاطر همین است که حسن بصری فرمود: ابطال سحر بوسیله‌ی سحر کار ساحر است.

۳- البته باید بخاطر داشت که کاربرد کلمه‌ی «نشرة» در میان اعراب، فقط برای ابطال سحر بوسیله‌ی سحر بود. از اینرو وقتی از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد آن پرسیدند: فرمود: «هِيَ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ» یعنی این کار از اعمال شیطان بحساب می‌آید. ابن مسعود رضی الله عنه ابطال سحر را بوسیله‌ی تعویذی که با الفاظ قرآن بود نیز نمی‌پسندید. البته خواندن و دمیدن به این منظور را نه امام احمد مکروه می‌پنداشت و نه ابن مسعود، زیرا از رسول الله صلی الله علیه و آله ثابت است که چنین می‌کرده و به آن اجازه داده است.

۳- اما اینکه در بخاری به نقل از قتاده آمده که از ابن مسیب در این مورد، پرسیدند، گفت: «اشکالی ندارد» این سخن نباید به جواز ابطال سحر بوسیله‌ی سحر حمل شود، زیرا ابن مسیب بالاتر از آن است که سحر را جایز بداند. بلکه هدف ایشان ابطال سحر بوسیله‌ی قرآن و دعاهای مسنون و دواهای طبی است.

است. ابن قیم رحمته می گوید: «ذشره» یعنی ابطال سحر و آن بر دو نوع می باشد:

۱- ابطال بوسیله سحر و این نوع از عمل شیطان است و سخن حسن بصری، به همین نوع حمل می شود. زیرا در اینصورت، باطل کننده و بیمار، به جنها و شیاطین روی می آورند و آنها را خشنود می سازند تا سحر را باطل بکنند.

۲- اما ابطال سحر بوسیله خواندن و دم کردن و استفاده از داروها و دعاهای مباح، اشکالی ندارد و جایز می باشد^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- نهی از ابطال سحر، بوسیله سحر.

۲- فرق میان ابطال مشروع سحر و ابطال نامشروع.

۱- خلاصه‌ی مطلب اینکه ابطال سحر بوسیله سحر نیز شرک به خدا است و نباید به بهانه‌ی اینکه ضرورت ایجاب می کند، مرتکب آن شد و فقط ابطال سحر با قرآن و دعاهای ثابت از رسول الله صلی الله علیه و آله جایز خواهد بود.

باب (۲۸): در مورد فال بد زدن^(۱).

خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَبَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الاعراف: ۱۳۱].

«آگاه باشید سرچشمه همه اینها، نزد خداست؛ ولی بیشتر آنها نمی‌دانند»^(۲).

همچنین می‌فرماید: ﴿قَالُوا طَبَّرَكُم مَّعَكُمْ أَيْنَ ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ [یس: ۱۹]. «(رسولان) گفتند: «شومی شما از خودتان است اگر درست بیندیشید، بلکه شما گروهی اسرافکارید».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا عَدْوَى، وَلَا طَبِيرَه وَلَا هَامَةَ وَلَا صَفْرَ» (بخاری و مسلم) و زاد مسلم: «و لا نوء و لا غول».

«واگیر دار بودن بیماری، و فال بدن زدن بوسیله‌ی پرندگان و منحوس و شوم پنداشتن برخی حشرات و ماه صفر را هیچکدام حقیقت ندارد. و در روایت مسلم اضافه بر موارد فوق آمده است که ستاره‌ی اقبال و وجود غول نیز واقعیت ندارد»^(۳).

۱- «طبیر» یعنی فال نیک و یا بدگرفتن از حرکات پرندگان زیرا که این کار منافی با توحید بوده و شرک است. یا اصلاً پرنده‌ای در کار نباشد بلکه از بعضی حوادث و حرکات، استدلال بکند که فلان کارم در آینده موفقیت آمیز و یا خلاف آن خواهد بود.

۲- و معنی این فرموده‌ی الله که می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَبَّرَهُمْ﴾ اینست که سبب نحوست و شری که دامنگیر آنان شده یا سبب خیری که بدست آورده‌اند همان تقدیر و قضای الله بوده، نه چیزی دیگر. طَبَّرَ یکی از صفات مشرکین و دشمنان رسول الله صلی الله علیه و آله بوده. از اینرو عملی زشت و قبیح است. پیروان راستین پیامبران، هر خیر و شر را از جانب خدا و بر حسب قضا و قدر، و گاهی هم آنرا نتیجه اعمال نیک و بد خود می‌دانند. چنانکه خداوند می‌فرماید: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَبَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ و ﴿قَالُوا طَبَّرَكُم مَّعَكُمْ﴾ یعنی در حقیقت علت وقوع حوادث تلخ و یا اتفاقات خوب برای شما، رفتار خودتان است. و با اعمال بد و دشمنی با پیامبران و تکذیب آنان زمینه‌ی حوادث تلخ را برای خود مهیا می‌سازید.

۳- اما اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا عَدْوَى» یعنی بیماری بنفسه و بدون اراده‌ی الله، واگیردار نمی‌شود. زیرا اهل جاهلیت معتقد بودند که بیماری بذاته واگیردار است و به دیگران منتقل می‌شود. رسول الله صلی الله علیه و آله با این

از انس روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود: «لا عَدْوَى وَلَا طَيْرَةَ وَيَعْجَبُنِي الْفَأَلُ قَالُوا: وَمَا الْفَأَلُ؟ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الطَّيْبَةُ»». (بخاری و مسلم).

«واگیردار بودن بیماری و فال بد، حقیقت ندارد. البته فال نیک را می‌پسندم. گفتند: فال نیک چیست؟ فرمود: سخن نیک»^(۱).

و ابوداود بسند صحیح از عقبه بن عامر، روایت کرده است که از رسول الله ﷺ، در مورد فال پرسیدند: فرمود: بهترین نوع آن، فال نیک است. و افزود که فال نباید مسلمان را از کاری که اراده کرده باز بدارد. اگر شما با چیزی مواجه شدید که برایتان ناپسند بود. این دعا را بخوانید: «اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَدْفَعُ السَّيِّئَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِكَ». «بار الها! حسنات را فقط تو می‌آوری و از بدیها فقط تو نجات می‌دهی و هیچ حول و قوه‌ای جز از جانب تو وجود ندارد»^(۲).

همچنین ابوداود، این حدیث مرفوع ابن مسعود رضی الله عنه را نقل کرده است. که رسول الله ﷺ فرمود: «الطَّيْرَةُ شَرُّكَ، الطَّيْرَةُ شَرُّكَ وَمَا مِنَّا إِلَّا... وَلَكِنَّ اللَّهَ يُذْهِبُهُ بِالتَّوَكُّلِ». (صححه الترمذی وجعل آخره من قول ابن مسعود).

فرمایش خود، ابطال چنین عقیده‌ای را اعلام فرمود.

۱- «ولا طیره» همچنین فال و بدشگونی، اعتباری ندارد. و وهم و خیالی بیش نیست.

«ويعجبني الفأل» یعنی فال نیک، که برگرفته از سخن نیک باشد، مورد پسند من است. زیرا فال نیک زدن بیانگر گمان نیک بر خدا، و فال بد، بیانگر گمان بد، بر خدا می‌باشد. (بعنوان مثال، در غزوه‌ی حدیبیه، وقتی سفیر مشرکین نزد رسول الله ﷺ می‌آمد، رسول الله ﷺ پرسید چه کسی می‌آید؟ گفتند: سهیل. فرمود: پس خداوند کار را سهل و آسان خواهد کرد. «مترجم»).

۲- «الطیره» عام است شامل هر نوع فال می‌شود. از اینرو رسول الله ﷺ فال نیک بوسیله‌ی کلام نیک را از آن مستثنی کرد.

«لا ترد مسلماً» خیر است ولی متضمن نهی می‌باشد. یعنی نباید مسلمان با تأثر از فال، از ادامه‌ی کار و یا راهش صرف نظر کند.

سپس دعائی را راهنمایی فرمود تا اگر کسی در دل احساس وسوسه و تردید نمود، آنرا بخواند تا از قلبش اثر فال بد دور شود.

یعنی: «فال بد زدن شرک است. و اینرا دوبار تکرار کرد. سپس افزود هیچ کس از ما چنین نیست که گاهی در دلش گمانی نگذرد ولی خداوند، اینطور چیزها را با توکل بر او، از بین می‌برد»^(۱).

در مسند احمد این حدیث ابن عمر ذکر شده است که رسول الله ﷺ فرمود: «مَنْ رَدَّتْهُ الطَّيْرَةُ عَنْ حَاجَتِهِ فَقَدْ أَشْرَكَ» قالوا: فما كَفَّارَةُ ذلك؟ قال: أن تقول: اللَّهُمَّ لا خَيْرَ إِلا خَيْرِكُ وَلا طَيْرَ إِلا طَيْرُكَ وَلا إِلَهَ إِلا غَيْرُكَ».

«هر کسی که فال بد او را از ادامه‌ی کارش باز بدارد، او شرک ورزیده است. گفتند: کفاره‌ی این گناه چیست؟ فرمود: بگو: بارالها! خیری بجز خیر تو، و فالی بجز فال تو، و خدائی جز تو وجود ندارد».

و همچنین احمد از حدیث فضل بن عباس روایت کرده است: «إنما الطيرة ما أمضاك، أو ردك»^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- توضیح آیات: ﴿أَلَا إِنَّمَا طَبَّرَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ﴾ و ﴿قَالُوا طَبَّرَكُم مَّعَكُمْ﴾.
- ۲- نفی واگیردار بودن بیماری بدون اذن الله.
- ۳- نفی فال بد.
- ۴- نفی نحوست حشرات.
- ۵- نفی نحوست و شومی ماه صفر.
- ۶- استحباب فال نیک از سخن نیک.

۱- «الطيرة شرك» یعنی شرک اصغر است. «وما منا إلا» یعنی این چیزها در قلب همه بوجود می‌آید، ولی وقتی به پروردگارش توکل نماید، اینها برطرف می‌شود.

۲- «من ردت» بیانگر یک قانون کلی است. یعنی فال بد، وقتی شرک محسوب می‌شود که انسان را از ادامه‌ی مسیرش باز بدارد.

«اللهم لا خیر» درس توکل است یعنی بارالها هیچ اتفاقی نمی‌افتد مگر آنچه شما فیصله نموده‌اید و در تقدیر من نوشته‌اید. و علم غیب را فقط الله می‌داند نه کسی دیگر.

- ۷- توضیح فال نیک.
- ۸- وقوع و احساس فال بد در دل اشکالی ندارد و توکل بر خدا آنرا از بین خواهد برد.
- ۹- چه دعائی بخواند کسیکه از فال بد متاثر شده است.
- ۱۰- تصریح این مطلب که فال بد شرک است.
- ۱۱- تفسیر فال ممنوعه.

باب (۲۹): پیرامون احکام ستاره‌شناسی^(۱).

بخاری در کتاب صحیح خود، به نقل از قتاده می‌گوید: خداوند، ستاره‌ها را برای سه هدف خلق نموده است: ۱- زینت آسمان باشند. ۲- برای رجم شیاطین و جن‌ها ۳- و علایمی باشند جهت راهنمایی به مردم. و اگر کسی بخواهد از آنها استفاده دیگری برد، دچار اشتباه بوده و تلاشش بیهوده خواهد بود. و به خود زحمت چیزی را می‌دهد که علم آنرا ندارد^(۲).

همچنین قتاده فراگیری علم شناسائی بروج ماه (منازل القمر) را مکروه دانسته است. و ابن عیینه آنرا جایز می‌داند. اینرا حرب از آنها نقل کرده است^(۳). البته، احمد و اسحاق، نیز آنرا جایز دانسته‌اند^(۴).

۱- ستاره‌شناسی بر سه قسم است که عبارت‌اند از:

۱- اعتقاد به اینکه ستاره‌ها بذاته دارای چنین و چنان تاثیری می‌باشند و سایر حوادثی که بر روی زمین اتفاق می‌افتد در نتیجه‌ی اراده‌ی ستارگان است. در این طرز تفکر، ستارگان معبود قرار داده می‌شوند و این کفر بزرگی است نسبت، به پروردگار عالم و شرکی است مانند شرک ورزیدن قوم ابراهیم علیه السلام.

۲- نوع دوم که آنرا علم تاثیر می‌نامند عبارت است از استدلال منجم و کاهن از حرکت‌های مختلف ستارگان و طلوع و غروب آنها بر حوادثی که در زمین اتفاق می‌افتد. نزد این کاهنان شیاطین و اجنه می‌آیند و با آنها در مورد برخی از حوادثی که اتفاق خواهد افتاد گفتگو می‌کنند، این نوع نیز حرام و یکی از گناهان کبیره می‌باشد و کفر به خدا می‌باشد.

۳- نوع سوم ستاره‌شناسی آنست که بوسیله‌ی شناسایی احوال و حرکات برخی ستارگان، تعیین جهت قبله و تغییر اوقات و تشخیص زمانهای مناسب‌تر برای کشاورزی میسر می‌شود. این مورد را علماء جایز دانسته‌اند. زیرا در این نوع، ستارگان را بذاته مؤثر نمی‌دانند بلکه آنها را وسیله‌ی جهت شناسایی وقت و زمان قرار می‌دهند و این امری است مباح.

۲- اما اینکه قتاده فرمود: ستارگان برای این سه منظور آفریده شده‌اند، سخنی است بجا.

۳- چنانکه قرآن نیز بدان اشاره دارد. آنجا که می‌فرماید: ﴿وَرَزَيْنَا آلَسَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصْبِيحٍ وَحِفْظًا﴾. [فصلت: ۱۲]. مخلوقات پروردگار هستند و ما در مورد آنها بیش از آنچه که خالق آنها گفته است نمی‌دانیم.

۴- احمد و اسحاق فراگیری منازل قمر را جایز دانسته‌اند و قول راجح نیز همین است. زیرا خداوند بوسیله‌ی آنها

و از ابوموسی روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «ثلاثة لا يدخلون الجنة: مُدْمِنُ الخمر، وقاطع الرّحم ومُصدّق بالسّحر» (احمد و ابن حبان).
 «سه نفر به هیچ وجه وارد بهشت نمی‌شوند: ۱- کسیکه معتاد به نوشیدن شراب باشد ۲- کسیکه رابطه خویشاوندی را قطع نماید ۳- کسیکه جادوگر را تصدیق نماید»^(۱).
 خلاصه آنچه در این باب بیان شد:
 ۱- حکمت از آفریدن ستارگان.
 ۲- سخن کسیکه غیر از این را بگوید، مردود است.
 ۳- اختلاف در حکم فراگیری علم شناخت منازل قمر.
 ۴- وعید شدید برای کسیکه سخن جادوگر را تصدیق نماید. گرچه پی برده باشد که او بر باطل است.

باب (۳۰): در مورد تاثیر ستاره‌ها در بارندگی^(۲).

بر بندگان منت نهاده و فرموده است: «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابِ» [یونس: ۵]. «اوست که خورشید را روشنایی، و ماه را نور قرار داد؛ و برای آن منزلگاههایی مقدر کرد، تا عدد سالها و حساب (کارها) را بداند».
 و از ظاهر آیه چنین بر می‌آید که وقتی این منت الهی تحقق پیدا می‌کند که ما آنها را بدانیم و این بیانگر جواز فراگیری آنهاست.
 ۱- یکی از مواردی که در حدیث فوق بیان گردید این بود که تأیید کننده ساحر، وارد بهشت نخواهد شد. و قبلاً خواندیم که «من اقتبس شعبة من النجوم اقتبس شعبة من السحر» و فراگیری نجوم نوعی سحر تلقی شد. که متأسفانه امروزه رواج پیدا کرده و مردم متوجه آن نیستند و در مجلات و روزنامه‌ها ستونهایی به آن اختصاص داده می‌شوند و از خواص و تاثیر ماه‌ها و برجها سخن می‌آید آنگاه خواننده با حساسیت فوق العاده مواظب است که بچه‌اش در کدام برج متولد می‌شود یا خود متولد کدام برج است و... که عیناً همان تأیید کاهن و کفر بما آنزل علی محمد ﷺ می‌باشد. و با مشاهده این اوضاع بخوبی میتوان میزان غربت و بیگانگی توحید را در میان اهل آن و حتی عدم درک کتاب التوحید را نزد اهل فطرت، شناسایی کرد و فهمید.
 ۲- بعضی‌ها بارندگی را به برخی از ستارگان نسبت می‌دهند و آنها را موثر در نزولات جوی می‌دانند و این اعتقاد با توحید مطلوب، سازگاری ندارد بلکه اقتضای توحید اینست که سایر نعمتها را فقط به خدایی که آنها را در

ارشاد باری تعالی است: ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ﴾ [الواقعة: ۸۲].

«و به جای شکر روزیهای که به شما داده شده آن را تکذیب می کنید»^(۱).

و از ابومالک اشعری روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «أَرْبَعٌ فِي أُمَّتِي مِنْ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا يَتْرُكُونَهَا: الْفَخْرُ بِالْأَحْسَابِ وَالطَّعْنُ فِي الْأَنْسَابِ وَالْأَسْتِسْقَاءُ بِالنُّجُومِ وَالنِّيَاحَةُ وَقَالَ النَّائِحَةُ إِذَا لَمْ تَتُبْ قَبْلَ مَوْتِهَا نُقَامُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَلَيْهَا سِرْبَالٌ مِنْ قَطِرَانٍ وَدِرْعٌ مِنْ جَرَبٍ». (مسلم).

«چهار عمل از اعمال جاهلیت را امت من ترک نخواهند کرد: ۱- فخر به حسب و نسب خود ۲- طعنه زدن به نسب دیگران ۳- اعتقاد به تاثیر ستارگان در بارندگی ۴- نوحه خوانی. و افزود که اگر نوحه خوان قبل از فرا رسیدن مرگش توبه نکند، روز قیامت در حالی برخواید خاست که بر تن او جامه‌ای از قیر و زرهی پوستین خواهد بود»^(۲).

و از زید بن خالد روایت است که رسول الله ﷺ نماز فجر را در حدیبیه با ما خواند در حالی که آثاری از بارندگی شب قبل وجود داشت. رسول الله ﷺ پس از اتمام نماز فرمود: «آیا می دانید که پروردگارتان چه گفت؟ گفتند: الله و رسولش بهتر می دانند. گفت: پروردگارتان فرمود: بندگانم در حالی صبح کردند که عده‌ای به من مؤمن و برخی کافر شدند. کسیکه گفت: فضل و رحمت خدا شامل حال ما شد و باران بارید، به من، مؤمن

اختیار بندگان قرار داده، نسبت دهند. در اینکه ستارگان را موثر در بارندگی می دانند دو نوع خطا وجود دارد: ۱- آنها سبب بارندگی نیستند.

۲- چرا ما آنچه را خدا، سبب چیزی نیافریده، سبب قرار دهیم، آنگاه نعمتهایی را که خدا به ما ارزانی داشته به آنها نسبت دهیم.

۱- ﴿وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ﴾ مفسرین گفته‌اند یعنی شما پس از اینکه خدا به شما نعمت می دهد بجای شکر، تکذیب می کنید و نعمت‌های او را به دیگران نسبت می دهید.

۲- و در حدیثی که بیان گردید رسول الله، افتخار به نسب و طعنه زدن نسب دیگران و طلب باران از ستارگان و نوحه خوانی راه، از اعمال نکوهیده و از جاهلیت قبل از اسلام برشمرد.

نوحه خوانی از گناهان کبیره به شمار می رود، و عبارت است از گریه با صدای بلند و چاک دادن سینه بوقت مصیبت که این منافی با صبر مطلوب و از اعمال جاهلی است.

گشت و به ستارگان کافر. و کسیکه گفت: باران بخاطر ظهور ستاره‌ی فلان و فلان بارید، به من کافر گشت و به ستارگان، مؤمن شد.» (بخاری و مسلم)^(۱).

و روایتی دیگر نیز نظیر همین روایت در صحیحین از ابن عباس آمده و در آن، این مطلب افزوده شده که بعضی گفته بودند: «فلان ستاره کارش را کرد» آنگاه این آیات نازل گردید: ﴿فَلَا أَقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ ﴿۷۵﴾ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ ﴿۷۶﴾ إِنَّهُ وَلَقُرْءَانٌ كَرِيمٌ ﴿۷۷﴾ فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۷۸﴾ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۷۹﴾ تَنْزِيلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۸۰﴾ أَفِهَذَا الْحَدِيثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ ﴿۸۱﴾ وَتَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنْكُمْ تُكَذِّبُونَ ﴿۸۲﴾ [الواقعة: ۷۵-۸۲].

«سوگند به جایگاه ستارگان (و محل طلوع و غروب آنها)! و این سوگندی است بسیار بزرگ، اگر بدانید! که آن، قرآن کریمی که بر محمد ﷺ نازل شد (پر نفع، خیر، علم و برکت است). که در کتاب محفوظی (لوح المحفوظ) جای دارد. و جز پاکان (فرشتگان) نمی‌توانند به آن دست زنند، (همچنین در زمین نیز جز پاک‌شدگان از جنابت و ناپاکی و بی‌وضوئی، به آن دست نمی‌رسانند). آن از سوی پروردگار عالمیان نازل شده (که در آن هیچ شک و تردیدی نیست). (ای مشرکان) آیا این سخن را (قرآن را با اوصافی که گفته شد) سست و کوچک می‌شمردید (و تکذیب می‌کنید). و به جای شکر روزی‌هایی که به شما داده شده آن را تکذیب می‌کنید؟».

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیات سوره واقعه.
- ۲- چهار عمل جاهلی.
- ۳- کفر آمیز بودن بعضی از این چهار اعمال.
- ۴- بعضی از اقسام کفر، انسان را از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌کند.

۱- اینکه اصحاب گفتند: خدا و رسولش بهتر می‌دانند، مختص زمان حیات رسول الله ﷺ بوده و اما پس از رحلت ایشان باید در مقابل سوالی که پاسخش را نمی‌دانیم بگوییم: والله اعلم. کسانی که می‌گویند ستاره‌ی فلان ظاهر شد و باران باریدن گرفت، اگر ستاره را سبب می‌دانند، مرتکب شرک اصغر شده‌اند. اما اگر معتقداند که ستاره در پاسخ کسانی که او را می‌پرستند، دستور باران را صادر کرده است، چنین اعتقادی کفر به خدا و شرک اکبر است.

- ۵ - با نزول نعمت، برخی مؤمن و برخی کافر می‌شوند.
- ۶ - مراد از ایمان در اینجا چیست؟
- ۷ - مراد از کفر در اینجا چیست؟
- ۸ - معنی «لقد صدق نوء کذا» چیست؟
- ۹ - استاد برای تفهیم شاگرد خود از روش سوال و استفهام استفاده بکند. چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: «أتدرون ماذا قال ربکم؟».
- ۱۰ - وعید شدید در مورد کسیکه نوحه خوانی می‌کند.

باب (۳۱): در مورد این سخن الله که می فرماید: ﴿وَمِنَ اللَّائِسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ

دُونِ اللَّهِ أُنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۶۵].

«بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می دارند»^(۱).

همچنین می فرماید: ﴿قُلْ إِنْ كَانَ عَابَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿۲۴﴾ [التوبة: ۲۴].

«بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده اید، و تجارتی که از کساد شدنش می ترسید، و خانه هائی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی کند»^(۲).

و از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا يُؤْمِنُ أَحَدُكُمْ حَتَّى أَكُونَ

۱- از اینجا بحث عبادات قلبی شروع می شود که از واجبات و مکملات توحید به شمار می آیند. و بحث را با بیان محبت آغاز نمود. تا در این مورد نیز باید توحید خدا، رعایت بشود. و نزد انسان مسلمان کسی جز الله محبوبتر نباشد. و مراد در اینجا، محبت در عبادت است. که باید خدا را آنقدر دوست داشته باشیم که به اختیار خویش و با شوق و رغبت از او حرف شنوی داشت، و او را بپرستیم و از آنچه نهی کرده باز بپائیم. و صرف کردن این محبت برای غیرالله، شرک اکبر است. پس عبادت توأم با محبت، ستون اعتقاد و صلاح قلب است. ﴿وَمِنَ اللَّائِسِ مَنْ يَتَّخِذُ﴾ یعنی بعضی از مردم برای خدا همتایانی قرار می دهند و آنها را در محبت با خدا مساوی می کنند.

۲- و در آیه بعدی به کسانی که محبت دیگران و حتی اشیاء را بر محبت خدا، ترجیح می دهند، اخطار داد و فرمود: «فتربصوا» پس منتظر باشید. البته محبت رسول الله، در واقع محبت با خدا است زیرا خود او، دستور به محبت رسول الله داده است

أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ وَالِدِهِ وَوَلَدِهِ وَالنَّاسَ أَجْمَعِينَ». (بخاری و مسلم).

یعنی: «مؤمن نمی‌شود هیچ یک از شما تا آنکه مرا از فرزند و پدر خود و سایر مردم، دوست‌تر نداشته باشد»^(۱).

همچنین در روایتی دیگر از انس رضی الله عنه که بخاری و مسلم آنرا نقل کرده‌اند، رسول الله می‌فرماید: «ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ بِهِنَّ حِلَاوَةَ الْإِيمَانِ: أَنْ يَكُونَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا سِوَاهُمَا وَأَنْ يُحِبَّ الْمَرْءَ لَا يُحِبُّهُ إِلَّا لِلَّهِ وَأَنْ يَكْرَهُ أَنْ يَعُودَ فِي الْكُفْرِ بَعْدَ إِذْ أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنْهُ كَمَا يَكْرَهُ أَنْ يُقَدَّفَ فِي النَّارِ» وفي رواية: «لَا يَجِدُ أَحَدًا حِلَاوَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى».

«سه خصلت در هر که باشد، شیرینی ایمان را درک خواهد کرد: ۱- الله و رسولش نزد وی از همه کس محبوبتر باشند، ۲- محبت او با دیگران فقط بخاطر الله باشد، ۳- و بازگشت دوباره به کفر را همچون افتادن در آتش، ناپسند بداند»^(۲).

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که گفت: هر که محبت و بغضش و نیز خصومت و صلحش، بخاطر الله باشد، با این کار به مقام ولایت الله دست خواهد یافت. و انسان هر چند نماز و روزه بجا آورد، تا چنین نباشد، طعم ایمان را نخواهد چشید. ولی امروز تمام برادرها و محبتها بر اساس امور دنیا پایه‌ریزی شده و نتیجه‌ی مثبتی از آنها عاید نمی‌شود. (ابن جریر)^(۳).

و ابن عباس در تفسیر این سخن پروردگار: «وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ» [البقرة: ۱۶۶].

۱- «لا يؤمن» یعنی مؤمن کامل نمی‌شود تا آنکه محبت و شأن و منزلت من در نزد او از محبت و شأن پسر و پدرش و سایرین بیشتر و بالاتر نباشد. البته این محبت با عمل به دستورات رسول الله و ارضای خدا، آشکار می‌گردد نه با ادعای خالی.

۲- «حلاوة» شیرینی. باید دانست که وقتی ایمان کامل بشود، شیرینی غیرقابل وصفی در روح ایجاد می‌گردد.

۳- «ولایة الله» یعنی بنده با این کارها، ولی خدا می‌گردد. ولی خدا کسی است که محبت و نصرت خدا شامل حال او می‌گردد.

گفت: یعنی اسباب مودت و دوستی منقطع می‌شود^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه‌ی سوره بقره.
- ۲- تفسیر آیه‌ی سوره توبه.
- ۳- وجوب ترجیح محبت رسول الله بر محبت خود و زن و فرزند و مال.
- ۴- نفی ایمان، دلالت بر خروج از دایره‌ی اسلام نمی‌کند.
- ۵- ایمان دارای حلاوت و شیرینی است که گاهی انسان آنرا درک می‌کند و گاهی درک نمی‌کند.
- ۶- اعمال چهارگانه‌ی مربوط به قلب که ولایت الله و طعم ایمان بدون آنها حاصل نمی‌شود.
- ۷- برداشت صحابی بزرگوار از قضایا، اکثر محبت‌های امروزی پایه‌ی دنیوی دارد.
- ۸- تفسیر آیه‌ی: ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾.
- ۹- بعضی از مشرکین الله را خیلی زیاد دوست داشتند.
- ۱۰- وعید شدید برای کسیکه اصناف هشتگانه‌ی مذکور در آیه، از دین خدا برایش محبوبتر باشند.
- ۱۱- کسیکه غیر الله را برابر با الله دوست داشته باشد، مرتکب شرک اکبر شده است.

۱- ﴿وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ﴾ مشرکین معتقد بودند که معبودانشان روز قیامت برایشان کاری از پیش خواهند برد و محبت و دوستی با آنان، شفاعت آنان را در پی خواهد داشت. خداوند خاطرنشان ساخت که در آنجا اینگونه محبت‌ها کار آمد نخواهد بود.

باب (۳۲): ترس از الله ﷻ^(۱).

ارشاد باری تعالی است: ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَآءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونَ إِيَّانَا كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵].

«این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی اساس)، می ترساند. از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید»^(۲).

همچنین می فرماید: ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مِنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ [التوبة: ۱۸].

«مساجد خدا را تنها کسی آباد می کند که ایمان به خدا و روز قیامت آورده، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و جز از خدا نترسد؛ امید است چنین گروهی از هدایت یافتگان باشند»^(۳).

۱- یکی دیگر از عبادات قلبی ترس از خدا است. که کمال و نقصان آن در کمال و نقصان توحید مؤثر است.

باید دانست که ترس از غیر الله گاهی شرک و گاهی حرام و گاهی مباح می باشد.

۱- ترسی که موجب شرک می شود اینست که شخص از فلان پیر و پیغمبر یا جن، بترسد و بیم داشته باشد که از او برنجد و باعث نابودی اش بگردد. یا در مورد امور اخروی از او بترسد که مبادا فردای قیامت برای وی شفاعت نکند و از عذاب خدا نجاتش ندهد و ... این نوع ترس از مخلوق، در امور غیر طبیعی شرک است.

۲- از ترس مخلوق، مرتکب کارهای حرام بشود و نتواند به واجبات دینی اش عمل بکند، اینگونه ترس، حرام و ناجایز است.

۳- ترس مباح: مانند ترس از دشمن و حیوانات درنده و آتش و ... این نوع ترس، طبیعی و غیر قابل اجتناب می باشد.

۲- ﴿إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ﴾ یعنی شیطان، اهل توحید را از دشمنانشان که دوستان شیطان می باشند، می ترساند. در حالی خداوند می فرماید: ﴿فَلَا تَخَافُوهُمْ﴾ از آنان نترسید و فقط از من بترسید اگر واقعاً مؤمن هستید. در اینجا ابتداء، از ترس غیر الله نهی شده ایم و این نهی دلالت بر حرمت ترس غیر الله دارد و سپس امر شده ایم که فقط از خدا بترسیم و این ترس، واجب و لازم است.

۳- ﴿إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ﴾ آیه دلالت بر این دارد که خشیت فقط باید از خداوند باشد، و خداوند آنها را مورد ستایش قرار داد بخاطر اینکه خشیت

همچنین ارشاد باری تعالی است: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ﴾ [العنکبوت: ۱۰].

«و از مردم کسانی هستند که می‌گویند: «به خدا ایمان آورده‌ایم!» اما هنگامی که در راه خدا شکنجه و آزار می‌بینند، آزار مردم را همچون عذاب الهی می‌شمارند (و از آن سخت وحشت می‌کنند)»^(۱).

از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ مِنْ ضَعِيفِ الْيَقِينِ أَنْ تُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَأَنْ تَحْمَدَهُمْ عَلَى رِزْقِ اللَّهِ وَأَنْ تَذْمَهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِكَ اللَّهُ، إِنَّ رِزْقَ اللَّهِ لَا يَجْرُهُ حِرْصُ حَرِيصٍ وَلَا يَرُدُّهُ كِرَاهِيَةٌ كَارِهِ».

«همانا از ضعف یقین است که مردم را در ازای ناخوشنودی الله، خشنود سازی. همچنین در مقابل روزی‌ای که الله به تو عنایت فرموده از مردم تشکر بکنی و یا در مقابل آنچه که به تون داده، مردم را نکوهش کنی. زیرا روزی الله با حرص و آزمندی بدست نمی‌آید و با کراهیت مردم بر نمی‌گردد»^(۲).

و از عایشه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ التَّمَسَ رِضَا اللَّهِ بِسَخَطِ النَّاسِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَأَرْضَى عَنْهُ النَّاسُ وَمَنْ التَّمَسَ رِضَا النَّاسِ بِسَخَطِ اللَّهِ، سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَسْخَطَ عَلَيْهِ النَّاسُ». (ابن حبان صحیحش).

«هرکس بخاطر خشنودی الله، مردم را برنجاند، خداوند از او راضی می‌شود و مردم را نیز از او خشنود می‌سازد. و هرکسی که در ازای خشنودی مردم، الله را برنجاند، الله از او ناراضی

ایشان فقط برای خداوند بود و خشیت خاص است و خوف عام. زیرا خشیت به معنی ترس همراه با حب و تعظیم می‌باشد.

۱- ﴿جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ﴾ یعنی: از ترس مردم، واجبات دینی را ترک نماید و رو به محرمات و نافرمانی خدا، بیاورد.

۲- عوامل ضعف ایمان که در حدیث فوق، ذکر شد، جزو محرمات هستند، زیرا گناه و معصیت، ایمان را ضعیف می‌کنند همانطور که طاعت و بندگی، آنرا تقویت می‌نماید.

و این یک اصل کلی است که خشنود ساختن کسی بگونه‌ای که خدا ناراضی بشود، حرام و ناجایز و معصیت است.

می‌شود و مردم را نیز از او ناراضی می‌گرداند»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه سوره آل عمران.
- ۲- تفسیر آیه سوره براءت.
- ۳- تفسیر آیه سوره عنکبوت.
- ۴- یقین گاهی ضعیف و گاهی قوی می‌گردد.
- ۵- سه مورد دیگر از عوامل ضعف ایمان.
- ۶- فرض بودن اختصاص ترس به الله.
- ۷- پاداش کسیکه فقط از الله بترسد.
- ۸- مجازات کسیکه از الله، نترسد.

۱- همچنین در حدیث عایشه، بیان گردید که پاداش کسیکه از مردم بترسد و کاری بکند که موجب خشنودی مردم و ناراضی خدا بشود، اینست که هم خدا از او ناراضی می‌گردد و هم مردم را از او ناراض می‌گرداند.

باب (۳۳): پیرامون توکل بر الله ﷻ

ارشاد باریتعالی است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [المائدة: ۲۳].
«و بر خدا توکل کنید اگر ایمان دارید»^(۱).

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الأنفال: ۲].

«مؤمنان، تنها کسانی هستند که هرگاه نام خدا برده شود، دل‌هایشان ترسان می‌گردد»^(۲).

۱- توکل بر خدا، یکی از شرایط صحت اسلام و ایمان مسلمان است. توکل اساس سایر عبادت‌های قلبی می‌باشد که عبارت است از بکارگیری اسباب و واگذاری امور به خدا. و متوکل کسی است که اسباب را بکار می‌اندازد و نتیجه کار را به خدا می‌سپارد. توفیق را از او می‌خواهد و به کمک او بر می‌خیزد و یقین دارد بدون حول و قوه‌ی الهی کاری پیش نخواهد برد. پس توکل یک عبادت قلبی محض است.

توکل بر غیر الله شرک اکبر است. بدینصورت که بر یکی از مخلوقات در اموری که از دایره قدرت او بیرون است توکل نماید. مثلاً امیدوار باشد که فلان شخص گناهایش را می‌آمرزد یا فرزندش به او خواهد بخشید و... آنچه که قبر پرستان از قبور اولیا و مشایخ خود انتظار دارند و این شرک اکبر و منافی با توحید است.

و نوعی دیگر از توکل بر مخلوق، شرک خفی محسوب می‌شود و آن عبارت است از اینکه امید چیزی را از مخلوق داشته باشد که در دایره قدرت او باشد و بگوید من به امید خدا و تو چنین می‌کنم و... این سخنی است ناجایز و همچنین گفتن من به امید خدا سپس تو چنین می‌کنم. زیرا هیچ یک از مخلوقات شایستگی اینرا ندارد که بر او توکل شود. بلکه فقط به خدا اختصاص دارد. چنانکه در آیه فوق به ما دستور داده شده که:

﴿وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا﴾ و این دستور وجوب توکل بر خدا را می‌رساند. پس واجب است توکل را که نوعی عبادت است فقط به الله اختصاص بدهیم و کسی را با او در توکل شریک نسازیم چنانکه در آخر آیه فرموده است: ﴿إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ یعنی اگر واقعاً مؤمن هستید پس فقط بر خدا توکل نمایید.

۲- ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ﴾ [الأنفال: ۲].

ظاهر آیه دلالت بر این می‌کند (بخاطر تقدیم جار و مجرور) که آنها فقط بر خداوند توکل می‌کنند، بخاطر همین مؤمنین را اینگونه وصف کرده است، که بزرگترین مقامات اهل ایمان می‌باشد.

در این آیه صفات مؤمنان واقعی بیان شده است که توکل نیز یکی از شاخص‌ترین آنهاست. این صفات برجسته‌ترین مقامات اهل ایمان بشمار می‌روند.

همچنین الله ﷻ می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ [الانفال: ۶۴].

«ای پیامبر! خداوند و مؤمنانی که از تو پیروی می کنند، برای حمایت تو کافی است»^(۱).
و در جای دیگر می فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ [الطلاق: ۳].
«و هرکس بر خداوند توکل کند (و کار خود را به او واگذارد خدا) کفایت امرش را می کند»^(۲).

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که فرمود: ابراهیم رضی الله عنه وقتی در آتش انداخته شد، گفت: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست».
وقتی که به محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفتند: ﴿إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا﴾ [آل عمران: ۱۷۳].

یعنی مردم علیه شما جمع شده اند از آنها بترسید، این سخن، ایمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اصحاب رضی الله عنهم را افزایش داد. آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نیز فرمود: ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ (بخاری و نسائی)^(۳).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- توکل بر الله، از فرایض است.

۱- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تَقَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ﴾ یعنی: «ای پیامبر، خدا برای تو و مؤمنانی که از تو پیروی کرده اند، کفایت خواهد نمود». یقیناً کسانی که بر خدا توکل کنند، خدا نیز برای آنان کافی خواهد بود.

۲- چنانکه می فرماید: ﴿مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ﴾ باید گفت که توکل بستگی به ایمان و درک انسان از توحید ربوبیت دارد. باید دید که توحید و عظمت الله تا چه میزان در قلب، جای گرفته است. هر چه بیشتر به ملکوت خدا در آسمانها، بیندیشیم، دانش ما در مورد اینکه الله، چرخاننده نظام بزرگ و پیچیده هستی می باشد، افزایش خواهد یافت. آنگاه پی می بریم که برای چنین خالق توانائی، یاری رساندن به این بنده ناچیز، کار دشواری نیست و بدینصورت در مقابل عظمت الله، زانو زده، و بر او توکل می نمائیم.

۳- ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾

سخنی عظیم و پر بار و شعار هر مسلمان و مؤمن است. حقا اگر بنده با امید واثق، بر خدا توکل نماید، خداوند نیز برای او از خلال مصایب و مشکلات عدیده، راه خروجی پیدا خواهد کرد.

- ۲- توکل از شرایط ایمان است.
- ۳- تفسیر دو آیه سوره انفال.
- ۴- تفسیر آیه سوره طلاق.
- ۵- عظمت و اهمیت این سخن پروردگار ﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ که ورد زبان ابراهیم و محمد ﷺ بوقت مصیبت بود.

باب (۳۴): انذار برای ترسیدن از الله ﷻ و ناامیدی از رحمتش

- ارشاد باری تعالی است: ﴿أَفَأَمِنُوا مَكْرَ اللَّهِ فَلَا يُأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ﴾ [الأعراف: ۹۹]. «آیا آنها خود را از مکر الهی در امان می‌دانند؟! در حالی که جز زیانکاران، خود را از مکر (و مجازات) خدا ایمن نمی‌دانند»^(۱).
- و در جایی دیگر فرموده است: ﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ [الحجر: ۵۶]. «گفت: جز گمراهان، چه کسی از رحمت پروردگارش مایوس می‌شود؟»^(۲).

۱- در آیه اول، یکی از صفات مشرکین بیان گردید که آنها کاملاً احساس امنیت می‌کنند و از مؤاخذه الله نمی‌هراسند. و چون ترس از خدا، عبادتی است مربوط به قلب و مشرکین عاری از این عبادت هستند از اینرو از مکر و مؤاخذه الله خود را مأمون می‌دانند.

مکر خدا یعنی فرصت دادن و فراهم نمودن امور برای بندگان نافرمان و در پایان، مؤاخذه و عذاب ناگهانی. چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: هر گاه دیدید که روزگار بر وفق مراد انسان معصیت کار پیش می‌رود، بدانید که این استدراجی است؛ زیرا خدا به او فرصت معصیت می‌دهد و هر وقت صلاح بدانند، مجازاتش می‌نماید. و مکر خدا، دامنگیر کسی می‌شود که با اولیاء و انبیاء و داعیان خدا، مکر بکند، و مکاری که به خدا منسوب است یعنی اظهار عزت و قهر و قدرت الله و این صفات کمال پروردگار است.

۲- ﴿قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ﴾ یکی از صفات گمراهان اینست که از رحمت خدا ناامید هستند. در حالی که انسان هدایت یافته، هرگز از رحمت الله ناامید نمی‌شود.

شروعاً نیز، عبادت وقتی در پیشگاه خدا، صحیح و قابل قبول است که ترس و امید توأم باشند. کسی که گناهکار است باید ترسش بیشتر از امیدواریش باشد و کسی که مریض است و از مرگ و هلاکت می‌ترسد باید امیدواریش بیشتر از ترسش باشد. خداوند بندگان میانه‌رو را چنین می‌ستاید: ﴿إِنَّهُمْ كَانُوا يُسْرِعُونَ فِي

و از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که از رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد گناهان کبیره، پرسیدند؛ فرمود: «الشَّرْكَ بِاللَّهِ وَالْيَأْسُ مِنَ رَوْحِ اللَّهِ وَالْأَمْنُ مِنْ مَكْرِ اللَّهِ».

«شُرک ورزیدن به الله و ناامیدی از رحمتش و ایمن بودن از مکر و مؤاخذه الله»^(۱).

و نیز از ابن مسعود رضی الله عنهما روایت است که فرمود: بزرگترین گناهان کبیره عبارتند از: شرک ورزیدن به الله، ایمن بودن از مکر و مؤاخذه الله و ناامید شدن از رحمتهای الله. (عبد الرزاق)^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر آیه سوره اعراف.

۲- تفسیر آیه سوره حجر.

۳- وعید شدید برای کسیکه از مکر الله ایمن باشد.

۴- وعید شدید برای کسیکه از رحمت الله ناامید باشد.

باب (۳۵): صبر بر آنچه، خدا تقدیر نموده است نیز از ایمان است^(۳).

الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَشِيعِينَ ﴿[الأنبياء: ۹۰].

«چرا که آنان (خاندانی بودند که) همواره در کارهای خیر بسرعت اقدام می‌کردند؛ و در حال بیم و امید ما را می‌خواندند؛ و پیوسته برای ما (خاضع و) خاشع بودند».

۱- باید دانست که امیدوار بودن به خدا، نوعی عبادت است همانطور که ترس از خدا نیز عبادت است. و ناامید بودن و احساس امنیت از مکر خدا، نتیجه ترک عبادت ترس می‌باشد.

و واجب است که ریشه این، دو عبادت (امیدواری و ترس) در قلب زنده گردانیده بشوند. و نقصان در آنها، نقصان در کمال توحید به شمار می‌رود.

۲- «رحمة الله» یعنی جلب منفعت و دفع مضرت.

«روح الله» غالباً بر نجات یافتن از مصیبت‌ها، اطلاق می‌گردد.

۳- صبر بر آنچه خدا مقدر نموده است، از شعبه‌های مهم ایمان و از مقامات رفیع و عبادات بزرگ است. صبر در

ادای واجبات و خودداری از محرمات و منهیات و صبر در مقابل مصیبت‌های تقدیری، لازم و ضروری می‌باشد.

صبر یعنی زبان را از شکوه و گلایه و قلب را از بغض و نارضایت و اعضا و جوارح را از عکس‌العملی که

خداوند می فرماید: ﴿وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ [التغابن: ۱۱].
 «و هرکس به خدا ایمان آورد، خدا قلبش را هدایت می کند، و خداوند به هر چیز داناست.»
 علقمه در تفسیر این آیه گفته است: یعنی وقتی مصیبتی به او می رسد، او فوراً متوجه می شود که از جانب الله است و راضی و تسلیم می شود^(۱).

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «اِثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرَهُ الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ». (مسلم).

یعنی: «دو خصلت در میان مردم از خصلتهای کفر، باقی مانده است: ۱- طعن زدن به نسبها ۲- نوحه خوانی بر اموات»^(۲).

همچنین از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ ضَرَبَ الْخُدُودَ وَشَقَّ الْجُيُوبَ وَدَعَا بِدَعْوَى الْجَاهِلِيَّةِ». (متفق علیه).

«کسیکه به سر و صورت خود بزند و گریبان پاره کند و سخنان جاهلی بر زبان بیاورد، از ما نیست»^(۳).

موجب نارضایتی پروردگار باشد، مانند چاک دادن سینه و زدن به سر و صورت، بازداشت.

۱- ﴿وَمَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ﴾ یعنی ایمان همراه با تعظیم و امتثال اوامر و اجتناب از منهیات می باشد.

﴿يَهْدِ قَلْبَهُ﴾ دل او را برای هدایت و صبر و عدم ناراضگی بر مقدرات، رهنمود می گردد.

و این تفسیر علقمه رضی الله عنه است که حق مطلب را بیان داشته است. زیرا مصیبتها به تقدیر خدا می آیند و تقدیر خدا از حکمت والای ایشان که عبارت است از ترتیب امور بر وفق مصلحتها و اهداف خاص، سرچشمه می گیرد. بنده پس از اینکه مصیبت بر او وارد شد، اختیار دارد که صبر کند و از پاداش آن بهره مند گردد و یا بی صبری بکند و مجازات بشود.

۲- «اِثْنَتَانِ فِي النَّاسِ» یعنی دو خصلت کفرآمیز در میان مردم دیده می شود. البته هدف از کفرآمیز بودن این نیست که مرتکب آنها مطلقاً کافر و از دایره اسلام خارج می گردد بلکه هدف اینست که هر کسی مرتکب این دو خصلت بشود، مرتکب دو خصلت از خصلت های کفار شده و باید مواظب باشد پیش روی نکند.

۳- «لَيْسَ مِنَّا» بیانگر کبیره بودن گناه است. پس معلوم شد که بی صبری و اظهار نارضایتی یکی از گناهان کبیره محسوب می شود.

بی تردید، گناه و معصیت باعث ایجاد نقص در ایمان شخص، می گردد و نقص در ایمان باعث ایجاد نقص در توحید می شود. پس بی صبری نه تنها گناه می باشد بلکه گناه کبیره است و نهایتاً به توحید انسان ضربه وارد

و از انس رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمَسَكَ عَنْهُ بِدَنْبِهِ حَتَّى يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

«وقتی خدا به بنده ای اراده خیر بنماید، در دنیا سزایش می دهد و اگر به بنده ای اراده بد بکند، او را در مقابل گناهانش مؤاخذه نمی کند تا در قیامت به حساب او رسیدگی بکند»^(۱).

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: «إِنَّ عِظَمَ الْجَزَاءِ مَعَ عِظَمِ الْبَلَاءِ وَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ قَوْمًا ابْتَلَاهُمْ فَمَنْ رَضِيَ فَلَهُ الرِّضَا وَمَنْ سَخِطَ فَلَهُ السَّخَطُ». (ترمذی با تحسین).

«پاداش بزرگ با مصیبت بزرگ همراه است. و خداوند، قومی را که دوست داشته باشد، به مصیبت مبتلا می کند. آنگاه هر که راضی شود، الله نیز از او راضی خواهد شد.»
و هر که ناراضی بشود، الله، نیز از او ناراضی خواهد شد^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه سوره تغابن.
- ۲- صبر از ایمان است.
- ۳- طعنه زدن به نسب از عوامل کفر است.
- ۴- وعید شدید در مورد کسیکه بوقت مصیبت، به سر و صورت بزند و گریبان پاره کند و

می کند.

۱- «إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الْخَيْرَ عَجَّلَ لَهُ الْعُقُوبَةَ فِي الدُّنْيَا وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِعَبْدِهِ الشَّرَّ أَمَسَكَ عَنْهُ بِدَنْبِهِ حَتَّى يُوَافِيَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».

این حدیث بیانگر حکمت الهی در مصیبت هائی است که بندگان خوب با آن مواجه می شوند. وقتی انسان بوقت مصیبت، این فضایل را استحضار نماید، یقیناً صبر را سرمایه ای هنگفت شمرده، از آن استفاده می کند و نهایتاً به قضا و قدر الهی راضی می شود. از برخی گذشتگان نیک منقول است که وقتی به مصیبتی گرفتار نمی شدند، خود را سرزنش می کردند.

۲- و همانطور که در حدیث بعدی بیان گردید: هر چند مصیبت بزرگتر باشد، اجر و پاداش صبر آن، بیشتر و بزرگتر خواهد بود.

سخن جاهلی بر زبان بیاورد.

۵- علامت اینکه خدا، نسبت به کسی ارادهٔ خیر بنماید.

۶- علامت اینکه خدا، نسبت به کسی ارادهٔ شر بنماید.

۷- علامت محبت الله با بنده.

۸- حرمت بی صبری.

۹- پاداش رضا به قضا.

باب (۳۶): بحث ریا و تظاهر^(۱).

ارشاد باری تعالی است: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا ﴿۱۱۰﴾﴾ [الكهف: ۱۱۰].

«بگو: من فقط بشری هستم مثل شما؛ (امتیازم این است که) به من وحی می‌شود که تنها معبودتان معبود یگانه است؛ پس هر که به لقای پروردگارش امید دارد، باید کاری شایسته انجام دهد، و هیچ کس را در عبادت پروردگارش شریک نکند»^(۲).

و از ابوهریره رضی الله عنه در حدیث قدسی روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند می‌فرماید: «من نیازی به شریک داشتن ندارم، هر کس که عملی انجام بدهد و در آن، کس دیگری را با من شریک سازد، من آنرا با شرکش رها می‌کنم»^(۳).

۱- ریا از رؤیت گرفته شده یعنی، نشان دادن. و بدینصورت ریا اینست که عبادتی را بگونه‌ای بجا آوردن که مردم او را ببینند و تحسین بکنند. ریا و تظاهر بر دو قسم است:

۱- ریائی که منافقان مرتکب آن می‌شدند و عبارت بود از تظاهر به اسلام در حالی که هنوز قلباً کافر بودند. این نوع ریا کفر اکبر و منافی با ایمان و توحید است.

۲- نوع دوم ریا آنست که انسان مسلمان در برخی از اعمال و عبادتش از آن کار می‌گیرد. و این نوع ریا، شرک خفی و منافی با کمال توحید می‌باشد.

۲- در آیه ۱۱۰ سوره کهف آمده است که ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ۚ أَحَدًا ﴿۱۱۰﴾﴾ یعنی: «کسیکه انتظار ملاقات با پروردگار را دارد، عمل نیک انجام دهد و در اعمال نیک و عبادات خود، کسی را با پروردگارش شریک نسازد».

این نهی از شرک، شامل تمامی انواع شرک از جمله شامل ریا نیز می‌باشد چنانکه بسیاری از علمای سلف، از این آیه در رد ریا، استدلال کرده‌اند. و شیخ نیز بخاطر همین آنرا در اینجا ذکر نمود.

۳- حدیث ابوهریره رضی الله عنه بیانگر آنست که هر عملی که توأم با ریا و تظاهر باشد، مردود است. با این تفصیل که اگر عمل از ریشه و اساس برای ریا بوده، پس عملش باطل و بی‌فایده و عمل کننده، گناهکار و مرتکب شرک

و از ابو سعید رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَلَا أُخْبِرُكُمْ بِمَا هُوَ أَخَوْفُ عَلَيْكُمْ عِنْدِي مِنَ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ؟ قَالُوا: قُلْنَا بَلَى، قَالَ: الشِّرْكَ الحَنَئِي، يَقُومُ الرَّجُلُ فَيُصَلِّي فَيُزَيِّنُ صَلَاتَهُ لِمَا يَرَى مِنْ نَظَرِ رَجُلٍ». (احمد).

«آیا به شما اطلاع بدهم از چیزی که من برای شما از آن بقدری هراس دارم که از دجال برایتان آنقدر هراس ندارم. و آن شرک خفی است. مردی برای نماز می ایستد، وقتی متوجه می شود که کسی او را می بیند، نمازش را می آراید و بهتر می گزارد»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه سوره كهف.
- ۲- مردود بودن عمل نیک وقتی که در آن خشنودی غیر الله نیز اراده بشود.
- ۳- بی نیازی مطلق الله از اینگونه شراکتها.
- ۴- خداوند بهترین شریک و بلندمرتبه است.
- ۵- ترس و هراس رسول الله صلی الله علیه و آله برای امتش از ریا.
- ۶- تفسیر ریا به اینکه: شخص، نمازش در بخاطر الله می خواند، ولی نماز خود را بخاطر کسانی که او را می بینند طولانی و یا منظم می خواند.

خفی شده است. و اما اگر عمل را بخاطر خدا شروع نموده ولی در اثنای آن، مرتکب ریا و تظاهر شده بدینصورت که مثلاً رکوع نماز یا قرائت را طولانی تر کرده است، پس عبادتش باطل نیست و فقط پاداش همان مقدار اضافی، کم می شود و به همان اندازه گنهکار می گردد.

یقیناً خدا بی نیازترین فرد از شراکت است و عملی را می پذیرد که خالصاً برای او انجام گرفته باشد و هر عملی را که در آن شائبه ای از شرک و ریا و تظاهر باشد، مردود می داند و نمی پذیرد.

۱- در حدیث ابو سعید آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: من برای شما آنقدر از دجال، هراس ندارم که از شرک خفی هراس دارم.

حقاً که چنین است زیرا که مسأله دجال مسأله ای است واضح و روشن.

اما ریا همانطور که رسول الله صلی الله علیه و آله آنرا شرک خفی نامیده، بگونه ای در اعمال و قلوب نفوذ می کند که انسان متوجه نمی شود و به تدریج، جای مراقبت الله را مراقبت مخلوق می گیرد.

باب (۳۷): انجام اعمال اخروی برای دستیابی به اهداف دنیوی نیز نوعی شرک است.

ارشاد باریتعالی است: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَلَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ ﴿۱۵﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلُّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۶﴾﴾ [هود: ۱۵-۱۶].

«کسانی که زندگی دنیا و زینت آن را بخواهند، (نتیجه) اعمالشان را در همین دنیا بطور کامل به آنها می‌دهیم؛ و چیزی کم و کاست از آنها نخواهد شد (ولی) آنها در آخرت، جز آتش، (سهمی) نخواهند داشت؛ و آنچه را در دنیا (برای غیر خدا) انجام دادند، بر باد می‌رود؛ و آنچه را عمل می‌کردند، باطل و بی‌اثر می‌شود»^(۱).

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «تَعَسَّ عَبْدُ الدِّينَارِ تَعَسَّ عَبْدُ الدَّرْهِمِ تَعَسَّ عَبْدُ الحَمِيصَةِ، تَعَسَّ عَبْدُ الحَمِيْلَةِ، إِنْ أُعْطِيَ رِضِي وَإِنْ لَمْ يُعْطَ سَخِطَ. تَعَسَّ وَأَنْتَكَسَ وَإِذَا شَيْكَ فَلَا أَنْتَقَشَ طُوْبِي لِعَبْدٍ آخِذٍ بِعِنَانِ فَرَسِهِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَشَعَثَ رَأْسُهُ مُعْبَرَةً قَدَمَاهُ إِنْ كَانَ فِي الحِرَاسَةِ كَانَ فِي الحِرَاسَةِ وَإِنْ كَانَ فِي

۱- انجام دادن اعمال اخروی برای کسب دنیا، نوعی شرک اصغر است. و آیه سوره هود که بیان گردید گرچه در مورد کافرانی نازل شده است که تمام هم و غمشان فقط دنیا است. اما حکم کلی آن، شامل افرادی نیز می‌شود که بخواهند بوسیله اعمال نیک به متاع دنیا برسند.

اعمال نیک، دو نوع‌اند:

یکی اعمالی که صرفاً مربوط به آخرت می‌باشند و برای آنان پاداش دنیوی مقرر نشده است، مانند: نماز، روزه و دیگر عبادات. اگر کسی بخواهد با انجام اینگونه اعمال، به مال و منال دنیوی دست یابد، مشرک محسوب می‌شود.

دیگری، اعمالی، که برای آنها پادشاهانی در این جهان، نیز مقرر شده است مانند: رعایت حق خویشاوندی، نیکی با پدر و مادر و... اگر در این نوع مسایل فقط پاداش دنیوی آن در نظر باشد و نه پاداش اخروی باز هم، مشمول همان وعیدی که در آیه، ذکر گردید می‌شود. اما اگر هم پاداش دنیوی و هم پاداش اخروی مد نظر باشد، اشکالی ندارد.

السَّاقَةِ كَانَ فِي السَّاقَةِ إِنْ اسْتَأْذَنَ لَمْ يُؤْذَنَ لَهُ وَإِنْ شَفَعَ لَمْ يُشَفَّعْ». (بخاری).
 «بندۀ طلا و نقره و پول و بندۀ لباس و پوشاک، نابود شود. اگر به وی چیزی داده شود، خرسند می‌شود و اگر داده نشود، رنجیده خاطر و خشمگین. سرنگون و نابود می‌گردد. بگونه‌ای که قادر نباشد خاری را که به پایش رفته، بیرون بیاورد».

و خوشا به حال آن بندۀ (مؤمن) که با سری ژولیده و پاهایی غبار آلود، عنان اسبش را گرفته و در راه خدا قدم برمی‌دارد، چه به نگهبانی در خط مقدم گماشته شود، چه در پشت جبهه منسوب بشود، ایفای وظیفه می‌نماید. (در نظام مردم بگونه‌ای است که) اگر اجازه بخواهد به او اجازه نمی‌دهند و اگر سفارش بکند، سفارشش پذیرفته نمی‌شود^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- انجام عمل نیک که هدف از آن، رسیدن به متاع دنیا باشد.
- ۲- تفسیر آیه سوره هود.
- ۳- نام گذاری چنین مسلمانی به عبدالدرهم و عبدالدینار و ... یعنی بندۀ درهم و دینار...
- ۴- معنی این جمله حدیث: *إِنْ أَعْطِيَ رَضِيَ وَإِنْ لَمْ يَعْطَ سَخَطَ*.
- ۵- معنی: تعس و انتکس.
- ۶- معنی: «وَإِذَا شَيْكَ فَلَا انْتَقَشَ».
- ۷- تجلیل از مجاهدی که دارای صفات بیان شده در حدیث باشد.

۱- مثلاً اگر کسی قرآن و علوم دینی را فقط بخاطر دریافت حقوق و امرار معاش تدریس می‌کند و هدفش ادای وظیفۀ شرعی و کسب رضایت پروردگار و نجات از دوزخ نباشد، مصداق و عیدهای بیان شده در آیه، قرار می‌گیرد.

همچنین کسانی بخاطر ریا، عمل می‌کنند و یا توأم با اعمال صالحه، مرتکب شرک و دیگر نواقص اسلام می‌شوند، مشمول همین حکم می‌باشند.

و در حدیث، از کسانی که اعمال نیک را بخاطر حصول درهم و دینار و رسیدن به متاع دنیوی انجام می‌دهند، به بندۀ درهم و دینار، تعبیر شده است که بی‌تردید بندگی برای غیر خدا، شرک محسوب می‌گردد.

باب (۳۸): پیروی از پیشوایان و رهبران دینی و سیاسی در حلال دانستن حرامها و حرام دانستن حلالهای الهی، بمعنی ربوبیت آنان است^(۱).

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: می ترسم از آسمان بر شما، سنگ بارد. می گویم: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چنین گفته است. آنگاه شما می گوید: ابوبکر و عمر، چنین گفته اند^(۲).

احمد بن حنبل رحمته الله می گوید: من از ملتی که حدیث صحیح را می دانند و به سخن سفیان، استناد می ورزند. تعجب می کنم. مگر نشنیده اند که الله، می فرماید: ﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ [النور: ۶۳].

«پس آنان که فرمان او صلی الله علیه و آله و سلم را مخالفت می کنند، باید بترسند از اینکه فتنه ای دامشان را بگیرد، یا عذابی دردناک به آنها برسد»^(۳).

امام احمد رحمته الله می گوید: آیا می دانید که فتنه چیست؟ مراد از فتنه، شرک می باشد.

۱- در این بحث و بحثهای آینده، از مقتضیات توحید و لوازم «لا إله إلا الله» سخن به میان آمده است.

چون بوسیله علما باید نصوص قرآن و سنت را شناخت، پیروی از آنان، بمعنی پیروی از خدا و پیامبرش می باشد. البته پیروی مطلق و مستقل فقط از آن خداوند است. اما پیروی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لازم و ضروری است بخاطر اینکه خداوند ما را به آن امر کرده است چنانکه می فرماید: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [النساء: ۶۴]. «ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر برای این که به فرمان خدا، از وی اطاعت شود».

و در مسایل اجتهادی که پیرامون آنها حکمی در قرآن و سنت به چشم نمی خورد، از علما پیروی می شود بخاطر این حکم خدا که فرمود: ﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأنبياء: ۷]. «اگر نمی دانید، از آگاهان بپرسید».

۲- و اما سخن ابن عباس رضی الله عنهما بیانگر دید وسیع و فقه بودن ایشان است که مقابله با سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را به هیچ وجه، جایز نیز نمی داند گرچه، گوینده ابوبکر یا عمر باشد تا چه رسد به بعدی ها؟!..

۳- همچنین امام احمد، پذیرفتن سخن کسی از مجتهدین در مقابل سخن صحیح و ثابت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نوعی شرک می داند که به شرک اکبر می انجامد..

زیرا کسی که سخن رسول الله ﷺ را رد بکند، ممکن است در دلش انحراف بوجود بیاید و هلاک بشود.

و از عدی بن حاتم، روایت است که رسول الله ﷺ، آیه: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۳۱] را خواند، (اهل کتاب) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند. عدی گفت: ما آنها را پرستش نمی‌کردیم. رسول الله ﷺ فرمود: مگر آنها حلالهای الله را حرام، و حرامهای الله را، حلال نمی‌کردند و شما از آنها می‌پذیرفتید؟

گفتم: چنین می‌کردند. فرمود: همین است پرستش آنان. (احمد و ترمذی با تحسین)^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه سوره نور.
- ۲- تفسیر آیه سوره براءت.
- ۳- تذکر در مورد معنی عبادت، چیزی که عدی آنرا انکار می‌کرد.
- ۴- ابن عباس رضی الله عنه، ابوبکر رضی الله عنه و عمر رضی الله عنه را، و احمد رضی الله عنه، سفیان رضی الله عنه را به عنوان مثال ذکر کردند.
- ۵- مطلب قابل توجه اینست که متأسفانه امروز، اوضاع بقدری دگرگون شده که بهترین عمل عبارت است از پرستش پیشوایان دینی به نام ولایت و پرستش علما، به نام فقه

۱- و از عدی بن حاتم روایت است که رسول الله ﷺ آیه: ﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ﴾ را تلاوت کرد و ... باید دانست که این نوع اطاعت بر دو قسم است:

- ۱- پیروی از پیشوایان دینی در تحلیل حرام و یا تحریم حلال، با این اعتقاد که هر چه را آنان حلال بدانند، حلال است و هر چه را حرام بدانند، حرام است و معتقد بودن به تعظیم آنان، شرک اکبر و کفر می‌باشد.
 - ۲- اما اگر چنین اعتقادی نسبت به آنان نداشته باشد، بلکه ضمن اعتراف به گناه و بخاطر شوق گناه و یا دوستی با آنان، مرتکب چنین چیزی بشود، حکمش مانند حکم سایر گناهان است.
- شیخ، با بیان این مطلب، می‌خواهد به اهل تصوف و کسانی که در مورد مشایخ و پیران خود با افراط و زیاده روی در اطاعت از آنان مواجه هستند، تذکر داده باشد. که این اطاعت محض هم نوعی از شرک است.

و دانش. حتی وضعیت، بجائی رسیده که بسیاری از جاهلان و انسانهای غیر صالح، مورد پرستش واقع می شوند.

باب (۳۹): پیرامون ارشاد باری تعالی که می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ ۗ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا﴾ [النساء: ۶۰].

«آیا ندیدی کسانی را که گمان می کنند به آنچه (از کتابهای آسمانی که) بر تو و بر پیشینیان نازل شده، ایمان آورده اند، ولی می خواهند برای داوری نزد طاغوت و حکام باطل بروند؟! با اینکه به آنها دستور داده شده که به طاغوت کافر شوند. اما شیطان می خواهد آنان را گمراه کند، و به بیراهه های دور دستی بیفکند»^(۱).

در سوره بقره می فرماید: ﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ﴾ [البقرة: ۱۱].

«و هنگامی که به آنان گفته شود: «در زمین فساد نکنید» می گویند: «ما فقط

۱- اینکه ما ایمان داریم که ربوبیت و الوهیت، مختص الله می باشند، مستلزم اینست که الله را درحکم و قانونگذاری نیز یگانه بدانیم.

از اینرو توحید و تحقق «لا إله إلا الله» وقتی صدق پیدا می کند که بندگان، در تحکیم نیز، به آنچه خدا نازل کرده و رسول خدا ﷺ گفته است، روی بیاورند و تسلیم بشوند. زیرا ترک کردن حکم خدا و روی آوردن به قانون بشری و عرف بدوی، کفر به خدا و معارض با توحید، محسوب می شود. شیخ محمد بن ابراهیم در کتاب «تحکیم القوانین» می نویسد: کفر بزرگ و آشکار، این است که قانون بشری جای وحی الهی را که بر قلب سید المرسلین نازل شده تا بعنوان قانون الهی برای بندگان بماند، بگیرد. و این مقابله با وحی و منافی با اسلام است.

و در آیه ۶۰ سوره نساء، می فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ﴾ یعنی بزعم خودشان، مؤمن اند، در حالی که دروغ می گویند زیرا: ﴿يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا﴾ می خواهند (و هیچ اجباری بر آنان نیست) که برای فیصله و حکمیت، نزد طاغوت بروند. ﴿وَقَدْ أُمِرُوا﴾ در حالی که به آنان امر شده و بر آنان واجب است که به طاغوت کفر بورزند و این از مقتضیات ایمان و توحید است.

اصلاح کنند، ایم»^(۱).

و در جائی می فرماید: ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا﴾ [الاعراف: ۵۶].

«و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید».

و در جای دیگر می فرماید: ﴿أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا

لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].

«آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل

یقین هستند، حکم می کند؟!»^(۲).

و از عبد الله بن عمر روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لا يؤمن أحدكم

حتى يكون هواه تبعاً لما جئت به». (نوی می گوید: این حدیث صحیح می باشد و آنرا

در کتاب الحجة با اسناد صحیح روایت کرده ایم).

هیچ یک از شما، مؤمن نمی شود اگر خواسته های تان تابع شریعت من نباشد.

شعبی می گوید: در میان دو نفر که یکی منافق و دیگری یهودی بود، مسأله ای رخ داد.

یهودی برای اینکه می دانست رسول الله ﷺ رشوه نمی گیرد، گفت: نزد محمد ﷺ

برویم تا بین من و تو داوری بکند، اما منافق قبول نکرد و چون می دانست که علمای

یهود، رشوه می گیرند، گفت: نزد یکی از علمای یهود برویم و هر دو اتفاق کردند نزد

کاهنی که در منطقه جوینه زندگی می کرد، بروند آنگاه خداوند، آیه فوق را نازل فرمود:

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ ءَامَنُوا بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ

يَتَّحِقُوا إِلَى الظُّلُمَاتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِء وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

۱- ﴿وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ﴾ بزرگترین فساد زمین عبارت است از شرک و نفاذ قانون غیر خدا بر روی آن. و

اصلاح آن نیز عبارت است از توحید و نفاذ شریعت الله بر آن. و این آیه بیانگر خصلتهای منافقین است که خود را مصلح می دانستند.

۲- ﴿أَفْحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ﴾ قانون جاهلی، عبارت است از آنچه اهل جاهلیت بر یکدیگر حکم می کردند. قانون

جاهلی، ساخته دست بشر. و نفاذ آن بمعنی اطاعت از بشر و شرک محسوب می شود. و در عبادت اطاعت و حرف و شنوی دچار شرک شده است.

﴿۶۰﴾ [النساء: ۶۰].

و بر اساس روایت دیگری، گفته‌اند: این آیه در مورد دو نفری که با هم درگیر بودند، نازل گردید. یکی از آنان گفت: نزد رسول الله ﷺ برویم. دیگری گفت: نزد کعب اشرف یهودی برویم. سپس نزد عمر رضی الله عنه رفتند و یکی از آنان گفت که ما چنین کردیم یا قصد داشتیم که چنین بکنیم. عمر رضی الله عنه از کسیکه به فیصله رسول الله ﷺ، راضی نشده بود، پرسید: رفیقت، راست می‌گوید. گفت: بلی. عمر رضی الله عنه شمشیر را در آورد و سرش را قطع نمود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه سوره نساء و تفسیر کلمه طاغوت در آیه.
- ۲- تفسیر آیه ۱۱ سوره بقره.
- ۳- تفسیر آیه ۵۶ سوره اعراف.
- ۴- تفسیر این ارشاد باری تعالی که فرمود: ﴿أَفْحُكَمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ﴾ [المائدة: ۵۰].
- ۵- سخن شعبی در مورد سبب نزول آیه اولی.
- ۶- تفسیر ایمان صادقانه و کاذبانه.
- ۷- داستان عمر رضی الله عنه با آن منافق.
- ۸- ایمان بدست نمی‌آید مگر بعد از اینکه خواهشات انسان، پیرو آن دستورتی باشد که رسول الله ﷺ آورده است.

باب (۴۰): انکار یکی از اسماء و صفات الهی^(۱).

ارشاد باری تعالی است: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابٍ﴾ [الرعد: ۳۰].

«در حالی که به رحمان (خداوندی که رحمتش همگان را فراگرفته) کفر می‌ورزند؛ بگو: او پروردگار من است! معبودی بحق جز او نیست! بر او توکل کردم؛ و بازگشتم بسوی اوست!»^(۲). و از علی علیه السلام روایت است که فرمود: با مردم به گونه‌ای سخن بگوئید که بدانند شما چه می‌گویید. آیا دوست دارید که مردم، الله و پیامبرش را تکذیب بکنند؟! (بخاری). و سخن علی علیه السلام بیانگر آنست که گفتن هر علمی نزد کسانی که متوجه آن نمی‌شوند، مناسب نیست. چنانکه برخی از اسماء و صفات الهی نیز بگونه‌ای هستند که نباید آنها را برای عوام باز کرد و پیرامون آنها بحث نمود. کافی است که بصورت اجمالی مطرح شوند تا مردم به آنها ایمان داشته باشند^(۳).

۱- مناسبت این بحث با کتاب التوحید از دو ناحیه است:

۱- علامت توحید در عبادت، رعایت توحید در اسماء و صفات می‌باشد.

۲- انکار یکی از اسماء و صفات الله، کفر و شرک محسوب شده، و انسان را از دایره اسلام خارج می‌سازد. زیرا وقتی ثابت گردید که فلان اسم یا صفت را، خدا و یا پیامبرش، برای الله اثبات کرده‌اند، انکار آن، تکذیب کتاب الله و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بوده و کفر است.

۳- ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از خدا، بعنوان «رحمان» سخن می‌گفت، مشرکین می‌گفتند: ما جز رحمان یمامه، رحمان دیگری را نمی‌شناسیم. و بدینصورت این اسم الله را که مشتمل بر صفت رحمت است، انکار کردند و کافر شدند.

باید دانست هر یک از نامهای الله، علاوه از این که نام وی هستند، به صفتی از صفات الله، دلالت می‌کنند. حتی همین کلمه «الله» هم نام خداست و هم بنابر قول راجح علما، مشتق از کلمه «إلهة» و بمعنی معبود است.

۳- زیرا گاهی بیان این نوع مطالب برای کسانی که آمادگی درک آنها ندارند، منجر به انکار اسماء و صفات الهی می‌شود.

عبدالرزاق از معمر و او از ابن طاووس، و ابن طاووس هم از پدرش، و او هم از ابن عباس روایت کرده که متوجه مردی شده که با شنیدن حدیث رسول الله ﷺ، درباره صفات الله، بگونه‌ای که آنرا قبول نداشته باشد از جایش تکان خورد. ابن عباس گفت: اینها را چه شده که با شنیدن نصوص محکم (عام فهم) رقت و ملاطفت در آنها بوجود می‌آید و با شنیدن نصوص متشابه، (غیر عام فهم) به هلاکت افتند^(۱).

وقتی قریشیان دیدند که رسول الله ﷺ، اسم رحمان را بر زبان می‌آورد، آنرا نپذیرفتند. چنانکه خداوند این آیه را نازل کرد: ﴿وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ﴾ [الرعد: ۳۰]^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- انکار یکی از اسما و صفات الله، ایمان را منتفی می‌سازد.
- ۲- تفسیر آیه سوره رعد.
- ۳- نباید در مورد چیزی که عقلاً برای شنونده مفهوم نیست، سخن گفت.
- ۴- بیان علتی که به تکذیب الله و رسولش می‌انجامد. گرچه انکار کننده، عمداً انکار نکند.
- ۵- سخن ابن عباس در مورد کسیکه صفتی از صفات الله را انکار بکند و همچنین اشاره به این مطلب که آن شخص با این کار، هلاک خواهد شد.

بنابراین نباید کسانی که این چیزها را می‌دانند و خصوصاً طلاب علوم دینی، با گفتن چیزهایی که عوام مردم توانایی درک و فهم آن را ندارند زمینه تکذیب خدا و رسول را فراهم بکنند.

۱- و همچنین در داستان ابن عباس با آن مرد، متوجه شدیم که او با شنیدن صفتی از صفات الله، بر آشفته شد و گویا آنرا انکار نمود. در حالی که بر انسان مؤمن و مسلمان لازم است که هر گاه صفتی مانند صفات الله را در قرآن و یا احادیث رسول الله ﷺ دید، آنرا مانند سایر صفات خدا، بدون بیان کیفیت و تشبیه، بپذیرد. بنابراین، ابن عباس، گفت: چه شده که اینها وقتی صفتی را که با عقلهایشان سازگاری دارد می‌شنوند، راحت هستند ولی وقتی صفت متشابه خدا را که با عقلهایشان سازگاری ندارد می‌شنوند، بر آشفته می‌شوند و اعراض و انکار می‌نمایند و خود را به هلاکت می‌اندازند.

۲- البته بخاطر باید داشت که انکار اسم و صفات ثابت الله، کفر است و با تأویل و تحریف آن، فرق دارد، که بعداً در این مورد، سخن به میان خواهد آمد.

باب (۴۱): در مورد این سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ

اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكٰفِرُونَ ﴿۸۳﴾ [النحل: ۸۳].

«آنها نعمت خدا را می‌شناسند؛ سپس آن را انکار می‌کنند؛ و اکثرشان کافرند»^(۱).
 مجاهد در تفسیر این آیه می‌نویسد: مانند کسی که بگوید: این مال از آن من است، آنرا از پدرانم به ارث برده‌ام^(۲).
 عون بن عبد الله می‌گوید: مثلاً می‌گویند: اگر فلانی نبود، اینطور نمی‌شد^(۳).
 ابن قتیبه می‌گوید: می‌گویند: که این نعمت به سفارش معبودانمان، به ما رسید^(۴).
 ابو العباس ابن تیمیه، پیرامون حدیث: «أصبح من عبادي مؤمن بي وكافر...» که قبلاً بیان گردید، می‌گوید: در قرآن و سنت، نصوص زیادی وجود دارد که در آنها خداوند،

۱- انسان باید بداند که تمام نعمتهائی که از آن برخوردار است، از جانب الله می‌باشند. و توحید نیز محقق نمی‌شود مگر با اینکه نعمتها را به خدا، نسبت دهیم.

و نسبت نعمتها به غیر الله، نقص در توحید تلقی شده و شرک اصغر است. خداوند می‌فرماید است: ﴿وَمَا بِكُمْ مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللّٰهِ﴾ [النحل: ۵۳].
 «آنچه از نعمتها دارید، همه از سوی خداست».

۲- «هذا مالي...» این سخن، منافی با توحید و نوعی شرک اصغر محسوب می‌شود.
 زیرا در آن، مال را به خود و پدران خود، نسبت داده در حالی که مال متعلق به خدا است که در اختیار او گذاشته شده یا بوسیله قانون میراث به او داده شده است. از اینرو نه پدر می‌تواند مال را آنطور که می‌خواهد، تقسیم کند و نه فرزند حق دارد که هر طور بخواهد در آن تصرف داشته باشد بلکه چون مال، متعلق به خدا است، پس باید طبق دستور وی تقسیم بشود.

۳- عون بن عبد الله می‌گوید: اینکه مردم می‌گویند: اگر چنین نبود، چنان نمی‌شد... این نوع سخن گفتن نیز با توحید در تضاد است.

۴- ابن قتیبه می‌گوید: مردم می‌گویند: «هذا بشفاعة آهتنا» یعنی وقتی نعمتی به آنها می‌رسد، متوجه اولیاء و انبیاء خود می‌شوند و از آنها تشکر می‌کنند و می‌گویند: فلان پیر یا بزرگ، باعث شد که این، نصیب من بشود. غافل از اینکه خداوند، این نعمت را در اختیارش گذاشته و به او ارزانی داشته و باید از خدا تشکر بعمل آورد و به او متوجه شد.

کسانی را که نعمت‌هایش را به دیگران نسبت می‌دهند و بدینصورت شرک می‌ورزند، نکوهش می‌کند.

بعضی از گذشتگان در تفسیر آیه فوق گفته‌اند: مانند اینکه بگویند: هوا خوب بود و ناخدا، مهارت داشت و سخنانی از این قبیل که بر سر زبانهای مردم شایع است^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر و توضیح شناخت نعمت و کفران آن.
- ۲- انکار نعمتهای خدا، چیزی است که امروز بر سر زبانها متداول، می‌باشد.
- ۳- نامگذاری این جور سخنها به کفران و انکار نعمت.
- ۴- جمع شدن دو چیز متضاد، در قلب.

۱- و اینکه پس از دفع مصیبت می‌گویند: جاده خوب بود و راننده آدم زرنگی بود و اگر نه ... اینها سخنان ناجایزی هستند و نجات از مهلکه نعمتی است که خداوند به شما ارزانی داشته پس باید بگویید که نعمت خدا شامل حال ما شد و ما نجات پیدا کردیم. خلاصه اینکه، خداوند نعمت‌های بی‌شماری در اختیار بندگانش قرار داده و بندگان، باید تشکر نعمتها را بجا بیاورند که جزئی از این شکر، نسبت دادن نعمتها، به پروردگار است. چنانکه می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱]، و در غیر اینصورت، نسبت دادن نعمت‌های الهی به مخلوق، نوعی شرک، و منافی با توحید می‌باشد.

باب (۴۲): پیرامون این فرمایش الله ﷻ که می فرماید: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ
أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲].

«برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده اند، و نه شما را روزی می دهند)».

ابن عباس در تفسیر این آیه، می گوید: انداد یعنی شریک. و انداد گرفتن از راه رفتن مورچه در دل شب تاریک بر روی سنگی صاف و سیاه مخفی تر و غیر قابل درک است. مثل اینکه بگویی: به خدا و به مرگ تو. یا بخدا و مرگ فلانی و یا مرگ خودم. یا بگویی اگر این سگ، نبود، یا اینکه اگر مرغابی داخل خانه نبود و به صدا در نمی آمد، دزدها می آمدند. یا مثل اینکه بگویی: هر چه تو و خدا بخواهید. و اینکه اگر فلانی و خدا نبودند، چنین و چنان می شد و .. اینها همه شرک به الله، می باشند. و اسم فلانی را با اسم خدا نگیر. (روایت از ابن ابی حاتم)^(۱).

و از عمر بن خطاب رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ كَفَرَ أَوْ أَشْرَكَ». (ترمذی با تحسین و حاکم با تصحیح).
 یعنی هر که به غیر الله سوگند یاد کند، شرک ورزیده است^(۲).

۱- حقیقت توحید اینست که در قلب آدمی جز خدا کسی دیگر نباشد. از اینرو سوگند خوردن به غیر الله و گفتن اینکه هر چه خدا و فلانی بخواهند، جایز نیست.

باید گفت: که توحید دارای دو درجه می باشد:

۱- کمال توحید: و آن عبارت است از اینکه در همه مناسبت ها فقط نام خدا بر زبان آورده شود.

۲- پایین تر از درجه کمال: مثل اینکه نام خدا را مستقلاً بگیرد و پس از آن اگر فلانی چنین نمی کرد، چنان می شد. و اما اینکه اسم فلانی را متصل با اسم خدا، بگیرد و یک فصلی (مثل واو) برای هر دو بیاورد جایز نیست. و در عربی وقتی اسم فلانی را بر اسم الله صلی الله علیه و آله و سلم بوسیله «واو»، عطف کنند جایز نیست. اما با کلمه «ثم» جایز است.

۲- یمین، عبارت است از تأکید سخن بوسیله چیزی که در قلب گوینده و مخاطب، بسیار عظیم باشد، با یکی از حروف سه گانه قسم که عبارت اند از «واو»، «باء»، و «تاء». انسان، فقط باید به نام الله سوگند یاد کند، زیرا

و ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: من اگر به نام خدا، سوگند دروغین یاد کنم، بهتر است از اینکه به نام غیر الله، سوگند راستین یاد بکنم^(۱).

و حذیفه رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت می کند که فرمود: «لَا تَقُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ وَشَاءَ فُلَانٍ، وَلَكِنْ قُولُوا مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ شَاءَ فُلَانٍ». (ابوداود با سند صحیح). یعنی: «نگویید هر چه خدا و فلانی بخواهد بلکه بگویید هر چه خدا بخواهد و سپس فلانی بخواهد»^(۲). و از ابراهیم نخعی نقل است، که گفتن: «أَعُوذُ بِاللَّهِ وَبِكُ» یعنی: «به تو و الله پناه می برم». را نمی پسندید و گفتن: «بِاللَّهِ ثُمَّ بِكُ» یعنی: «به الله سپس به تو پناه می برم». را جایز می دانست. همچنین گفتن: «لَوْلَا اللَّهُ وَفُلَانٍ». یعنی: «اگر فلانی و الله نمی بود مثلاً اینطور نمی شد». این را نمی پسندید اما گفتن: «لَوْلَا اللَّهُ ثُمَّ فُلَانٍ». یعنی «اگر الله سپس

حقیقتاً تنها او با عظمت و بزرگ است. و کسیکه جز خدا را عظیم و بزرگ بداند و به آن سوگند یاد بکند، شرک ورزیده است. که این شرک، گاهی اصغر و گاهی اکبر می باشد. گاهی سخنانی که لفظاً سوگند می باشند ولی هدف سوگند نیست، بر زبان می آید مانند: سوگند یاد کردن به پیغمبر و کعبه و به پیر و ولی و پدر و مادر... اینها نیز شرک، محسوب می شوند زیرا بیانگر عظمت این اشیاء و افراد در قلب می باشند.

۱- ابن مسعود رضی الله عنه می گوید: «من اگر به نام الله سوگند دروغین بخورم از سوگند راستین به نام غیر الله، بهتر است». دروغ گفتن گناه کبیره است ولی از سوگند خوردن به غیر الله که شرک اصغر است خیلی از کبائر، بزرگتر است، جرم کمتری دارد. بنابراین ابن مسعود رضی الله عنه توحید با دروغ گفتن را از شرک با راست گفتن، ترجیح می دهد. زیرا توحید از حسناتی است که سیئات همچون دروغ راه، از بین خواهد برد. و گاهی همچون شرک از گناهی چون دروغ بمراتب بالاتر است.

۲- حذیفه رضی الله عنه ارشاد رسول الله صلی الله علیه و آله را نقل کرده که فرمود: نگویید: «ما شاء الله و شاء فلان» یعنی بوسیله عطف با «واو». بلکه بگویید: «ما شاء الله ثُمَّ شاء فلان» بوسیله عطف با ثم.

زیرا کلمه «ثُمَّ» بیانگر تأخیر است. یعنی اراده بنده پس از اراده خدا و به تبعیت از آن است چنانکه خداوند می فرماید: ﴿وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ [التکویر: ۲۹]. «و شما اراده نمی کنید مگر این که خداوند - پروردگار جهانیان - اراده کند و بخواهد».

فلانی نمی بود...» را جایز می دانست^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه سوره بقره در مورد انداد و شریک‌ها.
- ۲- اصحاب پیامبر از آیات وارده در مورد شرک اکبر، برای شرک اصغر استدلال می کردند.
- ۳- سوگند یاد کردن به غیر الله، شرک است.
- ۴- اگر در سوگند به غیر الله، راست بگوید گناهِش از سوگند دروغین به نام الله، بیشتر است.
- ۵- فرق میان کلمه «او» و «تُم» یعنی: سپس.

۱- و ابراهیم نخعی گفتن «أعوذ بالله وبك» را نمی پسندید. یعنی اینکه کسی بگوید به خدا و به تو پناه می برم. زیرا کلمه «او» بیانگر مشارکت در استعاذه می باشد. و استعاذه که عبارت است از پناه گرفتن و ترسیدن و امیدوار بودن و توجه قلبی به سوی کسی، فقط شایسته خداوند می باشد نه کسی دیگر. و کلمه «کراهِت» بیانگر تحریم است. اگر چه در مواردی برای غیر تحریم نیز استعمال می شود و آنهم در جائی که نص برای تحریم وجود نداشته باشد.

باب (۴۳): در مورد عدم قناعت به سوگند به نام الله ﷻ

از ابن عمر روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «لا تَحْلِفُوا بِآبَائِكُمْ مَنْ حَلَفَ بِاللَّهِ فَلْيَصِدُقْ وَمَنْ حَلَفَ لَهُ بِاللَّهِ فَلْيَرِضْ وَمَنْ لَمْ يَرْضَ بِاللَّهِ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ». (ابن ماجه با سند حسن).

«به پدرانتان سوگند نخورید. و هر که به نام الله سوگند یاد می‌کند، باید راست بگوید. و برای هر که به نام الله سوگند یاد شد باید بپذیرد و اگر نه او را با خدا کاری نیست»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از سوگند خوردن به نام پدران و نیاکان.
- ۲- دستور به کسیکه برای او سوگند یاد می‌شود به اینکه بپذیرد.
- ۳- وعید شدید برای کسیکه سوگند را نپذیرد.

باب (۴۴): اگر کسی بگوید آنچه الله و تو بخواهی.

از قتيله روایت است که مردی یهودی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: شما (مسلمانان) شرک می‌ورزید، چون می‌گویید: «ما شاء الله وشئت». (هر چه خدا و تو بخواهی) و می‌گویید: سوگند به کعبه. از آن پس رسول الله ﷺ، مسلمانان را دستور داد که اگر خواستند، سوگند بخورند، بگویند: و ربُّ الكعبه (یعنی سوگند به پروردگار کعبه)

۱- این حدیث عام است چه سوگند، نزد قاضی یاد کرده بشود چه در جایی دیگر. عظمت الله در دل کسیکه سوگند یاد می‌کند و کسیکه برای او سوگند، یاد می‌شود، اساس و محور است. بنابراین کسیکه سوگند یاد می‌کند باید، بخاطر احترام و عظمت الله ﷻ، راست بگوید. و کسیکه سوگند را می‌شنود نیز بخاطر احترام و عظمت نام الله ﷻ، او را تصدیق بکند و بپذیرد و لو اینکه دروغ گفته باشد. زیرا گناه سوگند دروغین دامنگیر کسی می‌شود که سوگند یاد می‌کند، و نپذیرفتن سوگند، گناه کبیره است چنانکه رسول الله ﷺ فرمود: «فلیس من الله».

و بگویند: «ما شاء الله ثمّ شئت». یعنی: «آنچه الله سپس تو بخواهی». (نسائی با تصحیح).

همچنین در نسائی از ابن عباس روایت شد که مردی به رسول الله ﷺ گفت: «آنچه الله و تو بخواهی». رسول الله ﷺ فرمود: «أجعلني لله ندا؟». آیا مرا با الله شریک ساختی. اینطور بگو: «ما شاء الله وحده». یعنی هر چه فقط الله بخواهد^(۱).

و از طفیل که برادر مادری عایشه می‌باشد، روایت است که می‌گوید: در خواب دیدم که بر گروهی از یهود گذرم افتاد. گفتم: شما اگر نمی‌گفتید: عزیز فرزند الله است، مردمان خوبی بودند. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی‌گفتید: هر چه خدا و محمد ﷺ بخواهند، مردمان خوبی بودید. سپس از کنار گروهی از نصارا، گذشتم و گفتم: شما اگر نمی‌گفتید: مسیح، فرزند الله است، آدم‌های خوبی بودید. آنها گفتند: شما نیز اگر نمی‌گفتید: ما شاء الله و شاء محمد، مردمان خوبی بودید. صبح که از خواب بیدار شدم، خوابم را برای مردم تعریف کردم. سپس نزد رسول الله ﷺ رفتم و ایشان را در جریان گذاشتم. فرمود: کسی را خبر کرده‌ای؟ گفتم: بلی. آنگاه خدا را سپاس گفت و فرمود: طفیل خوابی دیده و برای بعضی از شما آنرا تعریف کرده است، شما سخنی می‌گفتید و من شما را از آن، منع نمی‌کردم. از این پس مگوئید که: «ما شاء الله و شاء محمد». بلکه بگوئید: ما شاء الله وحده. یعنی هر چه فقط الله بخواهد. (احمد)^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- شناخت یهود و نصارا از شرک اصغر.

۱- از اینکه آن صحابی خوابی دید و رسول الله ﷺ نیز بر آن ترتیب اثر داد، نتیجه می‌گیریم که سخن حق را باید پذیرفت اگر چه گوینده آن، شخص فاسقی باشد و حتی اگر یهودی و مسیحی‌ای باشد.

۲- و اینکه رسول الله ﷺ فرمود: «كان يمنعني كذا وكذا...» «یعنی من شما را از آن منع نمی‌کردم چون...» بیانگر آنست که این سخن، شرک اصغر است و اگر نه در بیان آن اندکی تأخیر روا نمی‌داشت. و این بر فقیه بودن ایشان در امر دعوت، دلالت دارد. که بتدریج از آنچه اهم است به مهم می‌پرداخت. و مصلحت‌ها را در نظر می‌گرفت. البته در رد شرک اکبر هیچ‌گونه مصلحتی را در نظر می‌گرفت و فوراً آنرا ریشه کن می‌فرمود.

۲- درک واقعیت در حالی که پیرو خواهشات نفسانی باشد.

۳- وقتی رسول الله ﷺ به کسیکه گفته بود هر چه خدا و محمد ﷺ بخواهد فرمود:

«أجعلني لله ندا»؟

(آیا مرا با خدا شریک ساختی؟). پس حال کسیکه چنین بسراید چیست؟

في دنيا وأخرتي أنت معتمدي يا رسول الله خذ بيدي

ای رسول الله، تو تکیه گاه منی در دنیا و آخرت، ای رسول الله دست مرا بگیر.

در سختیها جز تو کسی دیگر مرا کمک نخواهد کرد و ... اشعار شرک آمیز.

۴- گفتن ما شاء الله و شاء محمد، شرک اکبر نیست، زیرا رسول الله ﷺ فرمود: من

تاکنون شما را از آن نهی نکردم و از این به بعد این را نگوئید، بلکه بگوئید: ماشاء الله

وحده.

۵ - خواب نیک، شعبه‌ای از وحی است.

۶ - خواب نیک، گاهی سبب حکم شرعی می شود.

باب (۴۵): ناسزا گفتن به زمانه^(۱) یعنی ناسزا گفتن به الله ﷻ

ارشاد باری تعالی است: ﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ﴾ [الجنائیه: ۲۴].

«آنها (مشرکان منکر رستاخیز) گفتند: «چیزی جز همین زندگی دنیای ما در کار نیست؛ گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای آنها را می‌گیرند؛ و جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی‌کند!» آنان به این سخن که می‌گویند علمی ندارند، بلکه تنها حدس می‌زنند (و گمانی بی‌پایه دارند)»^(۲).

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «يُؤْذِينِي ابْنُ آدَمَ يَسْبُ الدَّهْرَ وَأَنَا الدَّهْرُ بِيَدِي الْأَمْرُ أَقْلَبُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ». (بخاری).

خداوند، می‌گوید: «بنی آدم مرا آزار می‌دهد. زمانه را ناسزا می‌گوید در حالی که منم زمانه؛ چون شب و روز را من می‌چرخانم»^(۳).

۱- ناسزا گفتن به زمانه از الفاظ ممنوعه و ناجایز می‌باشد و باید از آن پرهیز نمود. زیرا استعمال چنین کلماتی، منافی با کمال توحید می‌باشد. ولی متأسفانه از زبان برخی انسانهای نادان می‌شنویم که وقتی با مصیبت مواجه می‌شوند، شروع به ناسزا گفتن زمانه می‌کنند و لب به ناله و شکوه، می‌کشایند. و برخی روزهای و ماه‌ها و سالها را نفرین می‌کنند. که بی‌تردید این نفرین‌ها و ناسزا گفتن‌ها به زمانه بر نمی‌گردند، زیرا زمانه از خود هیچ اختیاری ندارد و هیچ کاری انجام نمی‌هد بلکه به اختیار کسی دیگر که الله باشد، می‌چرخد. و ناسزا گفتن به کسی بر می‌گردد که زمانه بدست اوست. البته سخن گفتن در مورد سالهای تنگدستی و اینکه بگوید: این روز یا این ماه برای من، شوم بوده یا بد بوده اشکالی ندارد. زیرا در این گفته، مطلقاً زمانه را شوم نمی‌داند بلکه بخاطر مسایلی که برایش ناگوار بوده، آنرا نسبت به خود، شوم می‌داند. گویا در واقع گوینده، حالت خود را بیان می‌کند.

۲- ﴿وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ﴾ بیانگر طرز تفکر مشرکین و دشمنان توحید است، که هر اتفاقی را به طبیعت و روزگار نسبت می‌دهند. از اینرو اهل توحید نباید چنین کنند بلکه هر اتفاق را به الله نسبت بدهند.

۳- «وَأَنَا الدَّهْرُ» هدف این نیست که «دهر» یکی از نامهای الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌باشد. بلکه به عنوان اعتراض به گفته آنان، چنین فرمود: که شما زمانه را فحش می‌دهد، زمانه من هستم، چون چرخش آن بدست من است. پس ناسزا

و در روایتی فرمود: «لا تسبُّوا الدَّهرَ فإنَّ اللهَ هو الدَّهرُ». «زمانه را فحش ندهید زیرا زمانه همان خداوند است».

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از ناسزا گفتن زمانه.
- ۲- ناسزا گفتن زمانه، مرادف آزار دادن الله، است.
- ۳- دقت در این مطلب که فرمود: «أنا الدَّهرُ». «من زمانه هستم».
- ۴- گاهی انسان به خدا ناسزا می‌گوید در حالی که خودش متوجه نیست و قصد آنرا ندارد.

باب (۴۶): نامگذاری

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «إِنَّ أَخْنَعَ إِسْمٍ عِنْدَ اللَّهِ رَجُلٌ تُسْمِي مَلِكِ الْأَمْلاَكِ، لَا مَالِكِ إِلَّا اللَّهُ».

«زشت‌ترین و حقیرترین نام، نزد الله آنست که مردی، ملک الاملاک، نامیده شود. در حالی که مالکی جز الله وجود ندارد».

سفیان می‌گوید: مثل اینکه بگویند: شاهنشاه. و در روایتی آمده که فرموده: مبعوض‌ترین شخص نزد خدا و خبیث‌ترین آنها نزد خدا در روز قیامت ملک الاملاک است^(۱).

گفتن به آن، ناسزا گفتن به من است که آنرا می‌چرخانم.

۱- در اینجا شیخ متذکر می‌شود که نامگذاری به نامهایی که از نظر معنی فقط شایسته خدا می‌باشد، جایز نیست. و توحید اقتضا می‌کند که فقط الله را با آنها توصیف بکنیم.

«ملك الاملاک» یعنی پادشاه همه املاک. و چنین صفتی جز برای الله که واقعاً مالک و متصرف سایر جهان می‌باشد، در حق کسی دیگر صدق پیدا نمی‌کند. در دنیا اگر جایز است کسی را مالک بگوئیم، نسبت به همان مقدار اندکی از زمین است که موقت بدست اوست و همچنین است نسبت دادن ملک و پادشاهی به کسیکه در قسمتی از زمین حکمرانی می‌کند. و اما مطلقاً عنوان «ملك الاملاک» برای کسی جز خدا، جایز نیست و

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از نامگذاری افراد به نام: ملک الأملاک.
- ۲- همانطور که سفیان گفت: شاهنشاه تقریباً معنی ملک الأملاک را می‌دهد. و هر کلمه‌ای که چنین معنایی داشته باشد، ممنوع است.
- ۳- ضرورت، ایجاب می‌کند که از چنین کلماتی منع باید کرد حتی اگر معانی واقعی آنها مدنظر نباشد.
- ۴- درک این مطلب که این نهی بخاطر تجلیل و احترام ذات الله می‌باشد.

باب (۴۷): رعایت احترام نامهای الله ﷻ و تغییر نام، بخاطر آن (۱).

از ابو شریح روایت است که کنیه ایشان «ابو الحکم» بود.

رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَكْمُ وَالْيَهُ الْحُكْمُ» یعنی: «فقط الله حَکَم است و حَکَمیت از آن اوست». ابو شریح گفت: قوم من، وقتی در چیزی اختلاف می‌کردند، نزد من می‌آمدند. و من اختلاف آنان را فیصله می‌دادم و هر دو طرف راضی می‌شدند. رسول الله ﷺ فرمود: این کار بسیار خوبی است! و پرسید: فرزند داری؟ گفت؟ بلی. به نامهای: شریح و مسلم و عبدالله.

رسول الله ﷺ فرمود: بزرگترین شان کدام است؟ گفت: شریح است. فرمود: پس تو ابو شریح هستی. (ابو داود و دیگران)^(۲).

صدق پیدا نمی‌کند. و توحید اینرا اقتضا نمی‌کند و موحد، چنین چیزی را نمی‌پسندد. حتی اگر در کتابی با چنین چیزی مواجه شدی، آنرا نقل مکن.

«أَغِيظُ وَأُخْبِثُ» یعنی کسیکه خود را ملک الأملاک بنامد، نزد خدا، مبعوضترین و خبیث‌ترین انسان به شمار می‌رود، زیرا او خود را به صفاتی که شایسته خدا می‌باشند، نامگذاری کرده‌است.

۱- در این بحث، آدابی بیان شده که لازم است، انسان موحد، آنها را در مورد اسماء و صفات الله، قلباً و زبناً رعایت بکند. تا به نامهای خدا، کمترین اهانتی نشود و دیگران به اسماء و صفات او، توصیف نگردند.

۲- «الحکم» یکی از نامهای الله می‌باشد، و او نه فرزندی دارد و نه پدری. پس کنیه دادن به کسی با این نام،

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱ رعایت احترام نامها و صفت‌های الله، حتی اگر معنی آنها منظور نباشد.
- ۲- تغییر نام بخاطر احترام اسمها و صفات الله.
- ۳- برای پسوند کنیه بهتر است نام بزرگترین فرزند انتخاب بشود.

باب (۴۸): به شوخی گرفتن قرآن یا پیغمبر یا چیزی که متعلق به الله ﷻ باشد.

ارشاد باری تعالی است: ﴿وَلَيْن سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ قُلْ أَبِاللَّهِ وَعَائِيَتِهِ
وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِءُونَ ﴿٦٥﴾ [التوبة: ٦٥]. «و اگر از آنها پرسى: «چرا این اعمال خلاف را
انجام دادید؟!»، مى‌گویند: «ما بازی و شوخی می‌کردیم!» بگو: «آیا خدا و آیات او و پیامبرش را
مسخره می‌کردید؟!»^(۱).

شایسته نیست. و از نظر معنی «حکم» یعنی کسیکه در بالاترین درجه قضاوت و حکمیت قرار داشته باشد که
جز خدا کسی دیگر چنین نیست.

از اینرو رسول الله ﷺ به شخصی که کنیه‌اش، ابو الحکم بود، فرمود: «حکم» صفتی است مختص به الله. و
چون آن شخص علت نامگذاری خود را اینگونه بیان کرد که اختلافات قومش را فیصله می‌کرده، رسول الله
ﷺ فرمود: کار خوبی انجام داده‌ای؟ و از او پرسید: که فرزند دارد .. و سر انجام به نامهای یکی از فرزندان
برای او کنیه‌ای گذاشت. آیا به احکام شرعی بین آنها حکم می‌کرد یا به رأی خودش؟ جواب اینکه به رأی
خودش حکم می‌کرد. پس می‌طلبید که شخص مسلمان جهت رعایت ادب با نامها و صفت‌های الله، از هم نامی
با او بپرهیزند و بویژه از نامهایی همچون حکم و حاکم و غیره.

البته لازم به ذکر است که اگر کسی کاملاً، شرع خدا را نافذ می‌کند می‌توان او را حاکم نامید، زیرا خداوند،
کسی را که شریعتش را نافذ بگرداند، حاکم نامیده است.

۱- مقتضای توحید، تسلیم شدن، پذیرفتن، تعظیم و پیروی است. اما مسخره و به شوخی گرفتن قرآن و پیغمبر و
هر چیزی که متعلق به الله ﷻ باشد، منافی با توحید و ناقض آن است. باید دانست که استهزا به خدا و پیغمبر
و قرآن و اسلام، کفر اکبر است و انسان را از دایره اسلام خارج می‌سازد.

البته اگر کسی پاره‌ای از مسایل دینی را که بعضی آنها را وارونه مطرح می‌کنند، به شوخی بگیرد و مثلاً بگوید:
اینهم شد اسلام! کافر نمی‌شود. اگر او مطلقاً از اسلام انتقاد نکرده بلکه همان اشخاص و همان مسایلی را که به

از ابن عمر و محمد بن کعب و زید بن اسلم و قتاده روایت است که مردی در غزوه تبوک چنین گفت: ما از این قاریان قرآن، شکم پرست تر و دروغگو تر و بزدل تر در جنگ، سراغ نداریم. عوف به او گفت: دروغ گفتی و تو منافق هستی. و از آنچه که گفتی، رسول الله ﷺ را با خبر می سازم. عوف رفت که رسول الله ﷺ را با خبر سازد. متوجه شد که رسول الله ﷺ، توسط وحی، با خبر شده است. آن مرد نزد رسول الله ﷺ آمد ایشان تازه سوار بر مرکب خویش، شده بود و قصد داشت حرکت بکند گفت: یا رسول الله ﷺ، ما با هم شوخی می کردیم تا از مشقت راه بکاهیم و هدف دیگری نداشتیم.

ابن عمر می گوید: گویی هم اکنون آن مرد را می بینم که به ریسمان کجاوه شتر رسول الله ﷺ چسبیده و کشان کشان می رود و سنگها به قدمهایش اصابت می کند و معذرت خواهی می کرد و می گفت: ما، مزاح می کردیم و از هر دری سخنی می گفتیم و ... رسول الله ﷺ می فرمود: ﴿أَبَا لَلَّهِ وَعَايَيْتِهِ وَرَسُولِهِ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ﴾ آیا الله و آیات الله و پیامبرش را استهزا می کردید؟! و چیزی دیگر نمی گفت، فقط همین را تکرار می کرد^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- مسأله خیلی مهم اینکه شوخی گرفتن مسائل مربوط به الله و شریعت کفر محسوب می شود.
- ۲- فرق نمی کند که گوینده چه کسی باشد.
- ۳- فرق میان سخن چینی و نصیحتی که برای الله باشد.
- ۴- فرق عفو و گذشت مورد پسند الله و سرزنش و سخت گیری، دشمنان الله.
- ۵- غیر موجه بودن برخی عذرها.

اشتباه در جمله مسایل دینی محسوب شده اند، انتقاد کرده است. ولی اگر دین اسلام و احکام اسلام را مسخره کرده باشد در این صورت کفر است.

- ۱- ﴿أَبَا لَلَّهِ وَعَايَيْتِهِ﴾ این آیه بیانگر آن است که هر که آیات خدا و پیامبر و شریعتش را به باد مسخره و شوخی بگیرد، کافر می شود. و عذر و بهانه ای هم پذیرفته نمی شود که مثلاً بگوید: ما داشتیم شوخی می کردیم. و این آیه در مورد منافقین نازل گردید زیرا اهل توحید، به هیچ وجه چنین عملی مرتکب نخواهند شد.

باب (۴۹): در مورد ارشاد باریتعالی که می فرماید: ﴿وَلَيْنَ أَذْقَنَهُ رَحْمَةً مِنَّا

مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسَّتَهُ لِيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي

عِنْدَهُو لِّلْحُسْنَىٰ فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾

[فصلت: ۵۰].

«و هرگاه او را رحمتی از سوی خود بعد از ناراحتی که به او رسیده بچشانیم می گوید: این بخاطر شایستگی و استحقاق من بوده، و گمان نمی کنم قیامت برپا شود؛ و (بفرض که قیامت باشد،) هرگاه بسوی پروردگرم بازگردانده شوم، برای من نزد او پادشاهی نیک است. ما کافران را از اعمالی که انجام داده اند (بزودی) آگاه خواهیم کرد و از عذاب شدید به آنها می چشانیم».

مجاهد، در تفسیر: ﴿هَذَا لِي﴾ می گوید: یعنی این، در مقابل عمل و شایستگی من می باشد^(۱).

ابن عباس می گوید: یعنی از جانب خودم می باشد.

و قتاده در تفسیر: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ وَعَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [القصص: ۷۸].

«(قارون) گفت: این ثروت را بوسیله دانشی که نزد من است به دست آورده ام!». و بعضی گفته اند: یعنی چون الله، علم داشته که من شایسته اینها هستم، به من بخشیده است. و این همان سخن مجاهد می باشد که در تفسیر این جمله گفته اند: یعنی بخاطر شرف و

۱- ﴿هَذَا لِي﴾ طبق تفسیر مجاهد یعنی اینکه این مالها از آن خودم می باشد و از طرف الله ﷻ نیستند. یا اینکه از طرف الله می باشند ولی بخاطر شایستگی ای که در من بوده، مستحق آنها شده ام پس هر دو صورت، مردود می باشند زیرا بیانگر غرور کسی است که چنین می پندارد. هم آنکه نعمتها را از آن خود می داند و آنها را به خدا نسبت نمی دهد و هم آنکه نعمتها را به خدا اختصاص می دهد ولی خود را بخاطر شایستگی هائی، مستحق آنها می داند.

گر چه فعل بنده در کسب و کار تأثیر دارد، ولی نهایتاً همه چیز به فضل و بزرگواری الله، بر می گردد. و فضل خدا شامل کسی می شود که خدا بخواهد.

بزرگواری به آن دست یافته‌ام^(۱).

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «إِنَّ ثَلَاثَةً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ أَبْرَصٌ وَأَفْرَعٌ وَأَعْمَىٰ بَدَأَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْتَلِيَهُمْ فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ مَلَكًا فَأَتَى الْأَبْرَصَ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: لَوْ نُنَّ حَسَنٌ وَجِلْدٌ حَسَنٌ قَدْ قَدَرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ عَنْهُ فَأَعْطِي لَوْ نَا حَسَنًا وَجِلْدًا حَسَنًا فَقَالَ: أَيُّ النَّمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْإِبِلُ أَوْ قَالَ الْبَقْرُ هُوَ شَكٌّ فِي ذَلِكَ إِنَّ الْأَبْرَصَ وَالْأَفْرَعِ قَالَ: أَحَدُهُمَا الْإِبِلُ وَقَالَ الْآخَرُ الْبَقْرُ فَأَعْطِي نَاقَةً عَشْرَاءَ فَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الْأَفْرَعِ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: شَعْرٌ حَسَنٌ وَيَذْهَبُ عَنِّي هَذَا قَدْ قَدَرَنِي النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَذَهَبَ وَأَعْطِي شَعْرًا حَسَنًا قَالَ: فَأَيُّ النَّمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْبَقْرُ قَالَ: فَأَعْطَاهُ بَقْرَةً حَامِلًا وَقَالَ: يُبَارِكُ لَكَ فِيهَا وَأَتَى الْأَعْمَىٰ فَقَالَ: أَيُّ شَيْءٍ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: يَرُدُّ اللَّهُ إِلَيَّ بَصْرِي فَأُبْصِرُ بِهِ النَّاسُ قَالَ: فَمَسَحَهُ فَرَدَّ اللَّهُ إِلَيْهِ بَصْرَهُ قَالَ: فَأَيُّ النَّمَالِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ: الْغَنَمُ فَأَعْطَاهُ شَاةً وَالِدًا فَأُنْتِجَ هَذَانِ وَوَلَدَ هَذَا فَكَانَ لِهَذَا وَادٍ مِنْ إِبِلٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ بَقَرٍ وَلِهَذَا وَادٍ مِنْ غَنَمٍ ثُمَّ إِنَّهُ أَتَى الْأَبْرَصَ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مَسْكِينٌ تَقَطَّعَتْ بِي الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلَا بَلَاعَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي أَعْطَاكَ اللَّوْنَ الْحَسَنَ وَالْجِلْدَ الْحَسَنَ وَالنَّمَالَ بَعِيرًا أَتَبَلَّغَ عَلَيْهِ فِي سَفَرِي فَقَالَ: لَهُ إِنَّ الْخُفُوقَ كَثِيرَةٌ فَقَالَ: لَهُ كَأَنِّي أَعْرِفُكَ أَلَمْ تَكُنْ أَبْرَصَ يَقْدِرُكَ النَّاسُ فَقِيرًا فَأَعْطَاكَ اللَّهُ فَقَالَ: لَقَدْ وَرِثْتُ لِكَابِرٍ عَنْ كَابِرٍ فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ وَأَتَى الْأَفْرَعِ فِي صُورَتِهِ وَهَيْئَتِهِ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ مَا قَالَ: لِهَذَا فَرَدَّ عَلَيْهِ مِثْلَ مَا رَدَّ عَلَيْهِ هَذَا فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ كَاذِبًا فَصَيِّرْكَ اللَّهُ إِلَى مَا كُنْتُ وَأَتَى الْأَعْمَىٰ فِي صُورَتِهِ فَقَالَ: رَجُلٌ مَسْكِينٌ وَابْنُ سَبِيلٍ وَتَقَطَّعَتْ بِي الْحِبَالُ فِي سَفَرِي فَلَا بَلَاعَ الْيَوْمَ إِلَّا بِاللَّهِ ثُمَّ بِكَ أَسْأَلُكَ بِالَّذِي رَدَّ عَلَيْكَ بَصْرَكَ شَاةً أَتَبَلَّغَ بِهَا فِي سَفَرِي فَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَعْمَىٰ فَرَدَّ اللَّهُ بَصْرِي وَفَقِيرًا فَقَدْ أَعْتَانِي فَخُذْ مَا شِئْتَ

۱- ﴿إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ وَعَلَىٰ عِلْمِي﴾ طبق تفسیر قتاده، یعنی: چون من به راه کسب و کار و امور اقتصادی واقف بودم، اینها را بدست آورده‌ام. چنانکه بسیاری از تجار و صاحبان صنعت و پست و منصب، چنین ادعا می‌کنند. در حالی که شایسته است، در اینگونه نعمتها، خود را ممنون فضل و بخشش پروردگار بدانند.

قَوْلَهُ لَا أَجْهَدُكَ الْيَوْمَ بِشَيْءٍ أَخَذْتَهُ لِلَّهِ فَقَالَ: أَمْسِكْ مَالَكَ فَإِنَّمَا ابْتُلَيْتُمْ فَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنْكَ وَسَخِطَ عَلَى صَاحِبَيْكَ». (متفق علیه).

«خداوند خواست که سه نفر از بنی اسرائیل را که یکی مبتلا به بیماری پیس و دیگری کچل و سومی نابینا بود، آزمایش بکند. برای این منظور فرشته‌ای را نزد آنان فرستاد. فرشته، نخست نزد کسیکه مبتلا به بیماری پیس بود، آمد و گفت: چه دوست داری؟ گفت: دوست دارم دارای رنگ و پوست زیبایی باشم و از بیماری که مردم مرا بخاطر آن، زشت می‌دانند، بهبود یابم. فرشته دستی بر سر و صورت او کشید. بیماریش از بین رفت و دارای رنگ و پوست زیبا شد. آنگاه از او پرسید: چه مالی را دوست داری؟ گفت: شتر و یا گاو (راوی شک دارد). به او شتر ماده و آبستنی داد و گفت: خدا آنرا برایت برکت دهد.

سپس نزد کچل، رفت و از او پرسید: محبوبترین آرزویت چیست؟ گفت: دوست دارم که موهای زیبایی داشته باشم و از آنچه که مرا در انظار مردم، زشت کرده است نجات یابم. فرشته دستی بر سرش کشید، بیماریش بر طرف شد و دارای موهای زیبایی گردید. فرشته پرسید: چه نوع مالی را دوست داری؟ گفت: گاو و یا شتر (راوی شک دارد). فرشته به او گاو ماده و آبستنی داد و برایش دعای برکت نمود و نزد نابینا رفت. پرسید: که بهترین آرزویت چیست؟ گفت: اینکه خدا، روشنائی چشمانم را به من برگرداند تا مردم را ببینم. فرشته دستی بر چهره‌اش کشید، خداوند روشنائی چشمانش را برگردانید.

آنگاه از او پرسید: چه نوع مالی را دوست داری؟ گفت: گوسفند. فرشته به او گوسفندی آبستن داد و برایش دعای برکت نمود.

خلاصه اینکه پس از مدتی، در اثر زاد و ولد شتر و گاو و گوسفند، وضع بجائی رسید که اولی دارای درّه‌ای پر از شتر و دومی دارای درّه‌ای پر از گاو و سومی دارای درّه‌ای پر از گوسفند شدند.

سپس فرشته، با همان قیافه نزد اولی رفت و گفت: مردی مسکین و مسافر هستم و از ادامه سفر باز مانده‌ام. و راه رسیدن به مقصد برایم بوسیله الله و سپس بوسیله شما مقدور است. بخاطر کسیکه به تو رنگ و پوست زیبا و مال عنایت کرده، به من شتری بده تا بوسیله آن به راه ادامه بدهم. مرد گفت: مخارج من سنگین است (نمی‌توانم این کار را بکنم) فرشته گفت: من شما را می‌شناسم، مگر تو همان کسی نیستی که مبتلا به بیماری پیس بودی و مردم تو را زشت می‌دانستند و چیزی در بساط نداشتی؟ آنگاه خداوند، اینهمه مال را در اختیارت گذاشت؟! گفت

خیر. من اینها را از پدرانم به ارث برده‌ام. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گوئی، خداوند تو را به همان حالت اول برگرداند. سپس نزد کچل رفت و به او نیز همان چیزی را که نزد اولی گفته بود گفت. او نیز برخورد مشابهی کرد. فرشته گفت: اگر دروغ می‌گوئی، خداوند، تو را به حالت اول برگرداند.

آنگاه نزد نابینا رفت و همان سخنان قبلی را نزد او گفت. نابینا گفت: من مردی نابینا بودم، خداوند، بر من منت نهاد و چشمانم را به من باز گرداند. هر چه از مالم می‌خواهی بردار و هر چه می‌خواهی برای من بگذار. سوگند به خدا که امروز هر چه از مالم به نام الله برداری، آنرا از تو نگیرم. فرشته گفت: مالت را برای خود نگهدار. شما مورد آزمایش الهی قرار گرفتید، خدا از تو راضی و از همراهانت ناراضی شد»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- تفسیر آیه سوره فصلت.

۲- تفسیر جمله: ﴿لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي﴾ [فصلت: ۵۰].

۳- تفسیر جمله: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ وَعَلَىٰ عِلْمٍ﴾ [القصص: ۷۸]

۴- عبرتهای پند آموز در این داستان شگفت‌آمیز.

۱- شیخ، پس از ارائه آیه و تفسیر آن، حدیث طویل و معروف آن سه نفر را ذکر کرد که خداوند، آنها را شفا بخشید و مال و نعمت فراوان به آنها عطا نمود ولی دیری نگذشت، که دو تن از آنان، دچار غرور و فراموشی شدند و بجای نسبت دادن نعمتها به الله، آنها را به خود و پدران خود، نسبت دادند. و اما نفر سوم، نعمتها را به خدا نسبت داد و خداوند، نیز به او پاداش خوبی داد و نعمتهایش را بر او مستدام داشت و آن دو نفر دیگر را مجازات نمود و نعمتهایش را از آنان پس گرفت.

و خدا دارای فضل و بخشش است. نعمتهایش را برای هر که بخواهد، مستدام می‌دارد و از هر که بخواهد، پس می‌گیرد. و از اسباب مستدام داشتن نعمتها اینست که انسان، پروردگارش را تعظیم بکند و بداند که نعمتها، از فضل و بخشش اویند. و علامت کمال توحید اینست که انسان خود را محتاج به الله بداند نه اینکه خود را شایسته و طلبکار بداند. بلکه الله مستحق تشکر و تجلیل از طرف بندگانش می‌باشد. و باید بندگان، همواره او را بخاطر داشته باشند و نعمتها را از جانب او بدانند.

باب (۵۰): در مورد سخن پرودگار که می فرماید: ﴿فَلَمَّا آتَانَهُمَا صَالِحًا

جَعَلَا لَهُو شُرَكَاءَ فِيمَا آتَانَهُمَا فَتَعَلَّىٰ اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿۱۹۰﴾ [الاعراف: ۱۹۰].

«اما هنگامی که خداوند فرزند صالحی به آنها داد، (موجودات دیگر را در این موهبت مؤثر دانستند؛ و) برای خدا، در این نعمت که به آنها بخشیده بود، همتایانی قائل شدند؛ خداوند برتر است از آنچه همتای او قرار می دهند».

ابن حزم گفته است: علماء اتفاق نظر دارند که نامگذاری با کلمه «عبد» وقتی نسبت آن به غیر الله باشد حرام است. جز نام عبدالمطلب^(۱).

و از ابن عباس در تفسیر این آیه، آمده است که وقتی «حوا» حامله گردید، ابلیس نزد آنان آمد و گفت: من همان کسی هستم که شما را از بهشت اخراج کردم. اکنون نیز سخن مرا بپذیرید و اسم فرزندان را «عبد الحارث» بگذارید و گرنه برای او شاخهائی همچون شاخهای بز کوهی، درست می کنم که شکمت را پاره بکند و چنین و چنان می کنم و تهدید کرد. آنها نپذیرفتند. فرزندشان مرده دنیا آمد. بار دیگر حامله شد. شیطان دوباره نزد آنان آمد و پیشنهاد خود را تکرار کرد. باز هم نپذیرفتند. فرزندشان مرده دنیا آمد. بار

۱- ابن حزم می گوید: علماء اتفاق نظر دارند که استفاده از کلمه عبد، در نامها، بصورت اضافه کردن آن به غیر الله، حرام است. زیرا در آن ضمن اینکه خلاف واقع گفته شده است، نوعی بی ادبی نسبت به الله می باشد. زیرا فقط او رب و معبود است.

اما اینکه ابن حزم گفت: «حاشا عبدالمطلب» و این سخن بعضی از علماء است، سخنی غیر صحیح و استدلالی بی موجه است. زیرا فرمایش رسول الله ﷺ که فرمود: «أنا ابن عبدالمطلب» تأیید این نام نیست بلکه جنبه اخباری دارد که رسول الله ﷺ، به مخاطب گفت: که من فرزند کسی هستم که نامش عبدالمطلب است. و در خبر رسانی، مجال این چیزها وجود دارد. و اما اینکه برخی از اصحاب نیز، عبدالمطلب نام داشتند، باید گفت نام آنها المطلب بود، اما از آنجا که «عبدالمطلب» نامی معروف بود، آنها را نیز به خطا، عبدالمطلب، گفته اند.

اما در مورد داستان آدم و حوا باید بگوییم: که اکثر علمای سلف، همین عقیده را دارند که این داستان مربوط به آدم و حوا می باشد.

«صالحا» یعنی از نظر خلقت سالم باشد و هم اینکه در آینده، باعث نفع رسانی به آنها بشود.

سوم حامله گردید. شیطان باز هم آمد و تهدید خود را تکرار کرد. محبت فرزند بر آنها غالب گردید و پذیرفتند و نام او را عبدالحارث گذاشتند. بنخاطر همین است که خداوند، فرمود: ﴿جَعَلَا لَهُ شُرَكَاءَ فِيمَا﴾ آنها برای الله در چیزی که به آنها داده بود، شرکائی، ساختند. (ابن ابی حاتم با سند صحیح).

همچنین ابن ابی حاتم با سند صحیح، تفسیر قتاده را در مورد این آیه چنین نوشته است: اینجا شریک ساختن در حرف شنوی بود نه در عبادت.

همچنین نظر مجاهد را در مورد ﴿لَئِنْ ءَاتَيْنَا صَلَاحًا﴾ [الأعراف: ۱۸۹] آورده که گفته است: آنها بیم داشتند که نوزادشان بجای انسان، در شکل چیزی دیگر متولد شود. نظیر همین مطلب از حسن بصری و سعید و دیگران بیان شده است^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- حرمت اضافه کردن کلمه عبد، در نامها به غیر الله.
- ۲- تفسیر آیه سوره اعراف.
- ۳- همین نام گذاری بدون، قصد، شرک نامیده است.
- ۴- داشتن فرزند سالم، چه پسر و چه دختر، از جانب خداوند نعمتی است.
- ۵- گذشتگان نیک، فرق میان شرک در طاعت و فرمانبرداری و شرک در عبادت را بیان داشته‌اند.

۱- مراد از «شرکا» اینست که آنها سخن شیطان را پذیرفتند و اسم فرزند شان را، عبد الحارث گذاشتند. و مراد از حارث، شیطان است. و اینبار نیز آنها را فریب داد. چنانکه رسول الله ﷺ فرموده است: «خَدَعَهَا مَرَّتَيْنِ» یعنی: شیطان آنها را دو بار فریب داد. و بدینصورت آدم و حوا که قرار بود فقط از خدا اطاعت بکنند، حرف شیطان را قبول کردند. و این در اصطلاح قرآن، شراکت نامیده شد. البته این نه شرک اکبر است و نه اصغر بلکه گناه صغیره ایست، که از آنها انجام گرفت. و از پیامبران چنین گناهان صغیره، سر می‌زد ولی آنها، متوجه شده و به خدا پناه بردند. جایگاهشان، بعد از رجوع به خدا، از آنچه که بود بالاتر می‌رفت.

باب (۵۱): در مورد این فرمایش الله ﷻ: ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا وَذَرُوا الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ [الاعراف: ۱۸۰].

«و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید! و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند، و شریک برایش قائل می‌شوند)، رها سازید.»

ابن ابی‌حاتم نظر ابن عباس را در این مورد اینگونه نوشته است: ﴿يُلْحِدُونَ فِي أَسْمَائِهِ﴾ یعنی شرک می‌ورزند. همچنین از ایشان منقول است که در تفسیر آن گفته است: اسم بت «لات» را از إله و «عزّا» را از عزیز گرفته‌اند.

و از اعمش در تفسیر آن آمده که: «يُدْخِلُونَ فِيهَا مَا لَيْسَ مِنْهَا». یعنی: «در نامهای الله، اضافه می‌کنند»^(۱).

۱- ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ﴾ لام، معنی استحقاق را می‌دهد یعنی الله دارای نامهای ویژه و بی‌نهایت زیبا می‌باشد که فقط او شایسته آنهاست نه کسی دیگر.

﴿فَادْعُوهُ بِهَا﴾ کلمه امر است. و هدف از دعا در اینجا ستایش و عبادت و هم سؤال و خواستن می‌باشد. ما متوسل به نامهای زیبای الله می‌شویم و او را ستایش می‌نمائیم و نیازهای خود را از او می‌خواهیم.

﴿بِهَا﴾ یعنی بوسیله و با توسل به آنها ﴿وَذَرُوا﴾ یعنی بگذارید. و این، بیانگر آنست که باید انسان مؤمن و موحد، از کسانی که در نامهای الله، دچار انحراف شده‌اند، دوری بکند.

﴿يُلْحِدُونَ﴾ الحاد یعنی انحراف از حق و حقیقت. از جمله انحراف در اسماء الله، اینست که معبودان باطل به نامهای او، نامگذاری بشوند چنانکه مشرکین، بتان خود را «لات و عزّا» نامیدند که مشتق از نامهای الله؛ «إله و عزیز» بودند.

همچنین از جمله انحرافات آنست که برای او فرزندی قرار داده شود، چنانکه نصارا این کار را کردند. همچنین انکار اسماء و صفات الله یا انکار برخی از آنها نیز الحاد و انحراف به شمار می‌رود چنانکه افراطیون جهمی، این کار را کردند و منکر سایر نامها و صفات الله شدند جز صفت وجود و موجود.

و نوعی دیگر از الحاد و انحراف، تأویل و تغییر نامها و صفات الله به معانی غیر حقیقی آنها، می‌باشد چنانکه معتزله و اشاعره و ماتریدیان و گروه‌های دیگر، مرتکب چنین چیزی شدند. این در حالی است که سلف صالح امت به اتفاق، معتقد بودند که باید نامها و صفات الله را بدون تأویل و تحریف پذیرفت.

آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- اثبات اسماء الله.
- ۲- نامهای الله، موصوف به حسنی (نیکو) هستند.
- ۳- دستور به اینکه خدا را با آن نامها بخوانیم.
- ۴- ترک انسانهای جاهلی که در نامهای الله، دچار انحراف شده‌اند.
- ۵- تفسیر الحاد در اسماء خدا.
- ۶- وعید کسیکه مرتکب چنین الحادی بشود.

باب (۵۲): ممنوعیت گفتن السلام علی الله^(۱).

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که می‌گوید: ما وقتی با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، نماز می‌خواندیم: می‌گفتیم: «السلام علی الله من عباده، السلام علی فلان وفلان...». یعنی: سلام بر الله و سلام بر فلانی و فلانی آنگاه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، ما را از گفتن: السلام علی الله، منع کرد و فرمود: «فإن الله هو السلام» یعنی خود او سلام است. (بخاری)^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر معنی سلام.
- ۲- سلام، نوعی دعا و عرض ادب است.
- ۳- نباید آنرا در مورد الله بکار برد.
- ۴- بیان علت این ممنوعیت.
- ۵- آگاه ساختن به تحیت و سلامی که شایسته الله نیست.

باب (۵۳): در مورد گفتن «اللهم اغفر لی إن شئت» بار الها! اگر خواستی، مرا ببخش.

۱- سلامتی و عافیت چیزی است که بندگان نیازمند آن می‌باشند و باید آنرا از الله بخواهند. و چون خدا غنی و بی‌نیاز است، لازم نکرده کسی برای او سلامتی بطلبد. و اگر کسی چنین کند، در توحیدش نقص وارد می‌گردد. خداوند می‌فرماید: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ ﴿۱۵﴾ [فاطر: ۱۵]. «ای مردم شما (همگی) نیازمند به خدائید؛ تنها خداوند است که بی‌نیاز و شایسته هرگونه حمد و ستایش است.»

۲- ابن مسعود می‌گوید: ما، در ابتدا می‌گفتیم: «السلام علی الله» و بدینصورت بگمان خود، عرض ادب می‌کردند. زیرا سلام و احوالپرسی نوعی عرض ادب نسبت به یکدیگر بود و آنان همین اصطلاح را در مورد الله بکار می‌گرفتند. پس هدف آنان درست بود ولی این کلمه از نظر معنی شایسته الله نبود. و با توجه به سایر اسما و صفات و همچنین، نظر به اینکه ایشان پروردگار همه است، استعمال چنین کلمه‌ای نسبت به الله نوعی بی‌ادبی تلقی می‌شود. از اینرو، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، آنها را متوجه ساخت و از گفتن آن، منع فرمود.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لا یقول أحدکم: اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لیْ اِنْ شِئْتَ، اللّٰهُمَّ اَرْحَمْنِیْ اِنْ شِئْتَ. لَیَعِزُّمُ الْمَسْأَلَةُ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا مُكْرَهَ لَهُ.» (بخاری).

ولمسلم: «وَلِیُعِظَّمِ الرَّغْبَةُ فَاِنَّ اللّٰهَ لَا یَتَعَاظَمُهُ شَیْءٌ اَعْطَاهُ.»

«(وقت دعا) نگوئید: بار الها اگر خواستی، مرا ببخش و اگر خواستی بر من رحم کن. بلکه باید دعا را جدی گرفت. زیرا کسی نمی‌تواند خدا را مجبور به چیزی سازد و در روایت مسلم چنین آمده که باید در هنگام طلب و امید از خدا چیزهای بزرگ و زیاد را درخواست کنید. زیرا خدا هر چه ببخشد، احساس نمی‌کند که چیز بزرگ و زیادی داده‌است»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از استثنا در دعا.
- ۲- بیان علت نهی.
- ۳- فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله که فرمود: «لیعزم المسألة» یعنی در دعا باید، جدیت و اصرار ورزید.
- ۴- همچنین فرمود: در دعا، توقع و طلب را باید بالا، گرفت.
- ۵- بیان علت توقع و طلب زیاد از الله.

۱- خواستن به شیوه فوق، بیانگر این مطلب است که طلب کننده، نیاز چندانی ندارد و از اینرو با بی‌نیازی و تکبر و بدون اینکه خود را کوچک بکند، می‌گوید: بار الها! اگر خودت می‌خواهی مرا ببخش و بر من رحم کن، و چنین درخواستی با سرشت توحیدی و آنچه که واجب است بنده نسبت به مقام شامخ ربوبیت و عبودیت الله، بجا آورد، در تضاد می‌باشد. انسان، باید ابراز نیاز کرده، و بداند که چاره‌ای جز اینکه عفو و بخشش و فضل و کرم الله شامل حالش باشد، ندارد.

از اینرو رسول الله صلی الله علیه و آله، حتی شیوه خواستن را به ما آموزش داده‌اند. و گفته‌اند: در خواستن از الله، اصرار ورزید، دست توقع را بالا بگیرد. و ضمناً اینرا نیز گفته است که کسی نمی‌تواند با قلدری و احساس بی‌نیازی و با زر و زور، چیزی از خدا بگیرد. بلکه با فروتنی و تواضع باید از خداوند در خواست و طلب کرد.

اما اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله، در عیادت بیماران می‌گفت: «طهور إن شاء الله» دعائی نبود که کسی خیال کند رسول الله صلی الله علیه و آله، دعا را به مشیت الله، وابسته کرده‌اند. بلکه این جمله، خبری است یعنی: اگر خدا بخواهد، باعث پاکسازی خواهد بود.

باب (۵۴): نباید، غلام و کنیز خود را با عبارت «عبدی و امتی» (بنده من، کنیز من) صدا کرد^(۱).

از ابو هریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمُ رَبَّكَ، وَصَيُّ رَبِّكَ وَوَلَايَ وَلَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ عَبْدِي، أُمَّتِي وَلَيَقُولُ فَتَايَ، فَتَاتِي، غُلَامِي». (مسلم).

«هیچ کس از شما به غلامش نگوید: برای پروردگارت غذا بیار یا آب وضو فراهم کن. بلکه بگویند: آقا و سرور. همچنین، غلامان و کنیزان خود را با کلمه «عبد» و «امه» صدا نکنید بلکه با کلمات «فتا و فتات» (یعنی پسر جوان، دختر جوان و هم بمعنی غلام و کنیز می‌باشد) و با کلمه غلام، صدایشان نکنید»^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از گفتن: «عبدی و امتی» (یعنی بنده من).
- ۲- غلام به صاحبش نگوید: ربی (پروردگار یا ارباب من). و برای غلام گفته نشود: به اربابت غذا بده.

۱- علت نهی، مشخص است. بی‌تردید بشر، عبید و بندگان الله، می‌باشند. و این عبدیت حقیقی چه قهراً و چه بالاختیار، حاصل است. زیرا فقط او پروردگار و متصرف است نه کسی دیگر.

بنابراین اگر کسی بگوید: عبدی و امتی، در واقع چیزی را که به خدا اختصاص دارد، به سوی خود نسبت داده‌است. که چنین چیزی، بی‌ادبی نسبت به الله محسوب می‌شود و نزد اکثر علما، نا جایز و نزد بعضی مکروه است.

۲- «لَا يَقُولُ أَحَدُكُمْ: أَطْعِمُ رَبَّكَ» یعنی به خود لقب «ربوبیت» ندهید. و این نهی، نزد برخی برای تحریم است و نزد بعضی برای کراهیت است. و قول صحیح این است که جایز نمی‌باشد، بحر حال کسیکه می‌خواهد رعایت ادب بکند، باید از اینگونه القاب بپرهیزد. گرچه اضافه نمودن «رب» به سوی چیزی دیگر مانند: رب الدار و غیره اشکالی ندارد.

همچنین است حال کلمات: عبد و امه، زیرا عبودیت مطلق از آن الله می‌باشد. و در پایان، کلمات سید و مولا را که تقریباً بمعنی آقا و سرور می‌باشند، عنوانی برای صاحبان و کلمات «فتی و فتات» و غلام را عنوانی برای خدمه‌ها پیشنهاد فرمود.

۳- صاحبان به غلامان خود بگوید: فتای و فتاتی و غلامی (غلام من - کنیز من).

۴- غلامان به صاحبان خود بگوید: سیدی و مولای (آقای من).

۵- رعایت شئون توحید حتی در کلمات و الفاظ.

باب (۵۵): کسیکه بواسطه نام الله چیزی می خواهد باید به او داد.

از ابن عمر روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «وَمَنْ اسْتَعَاذَ بِاللَّهِ فَأَعِيدُوهُ، مَنْ سَأَلَ بِاللَّهِ فَأَعْطُوهُ، وَمَنْ دَعَاكُمْ فَأَجِيبُوهُ، وَمَنْ صَنَعَ إِلَيْكُمْ مَعْرُوفًا؛ فَكَافِئُوهُ، فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا مَا تُكَافِئُونَهُ؛ فَادْعُوا لَهُ حَتَّى تَرَوْا أَنَّكُمْ قَدْ كَفَّيْتُمُوهُ». (أبو داود ونسائی با سند صحیح).

«هر کس بخاطر الله، خواستار پناهندگی شد، او را پناه دهید. هر کس بخاطر الله، چیزی خواست به او بدهید. هر کس، شما را دعوت کرد بپذیرید. هر کس به شما نیکی کرد، جواب نیکی اش را بدهید. اگر نتوانستید، برایش آنقدر دعا بکنید که به گمان خود، حقش را ادا کرده باشید»^(۱).

۱- اگر کسی چیزی خواست و نام الله ﷻ را واسطه قرار داد، بخاطر تعظیم نام الله نباید، خواسته او را رد کرد. شیخ الاسلام ابن تیمیه و بسیاری از علماء می گویند: رد کردن سائلی که به نام الله، چیزی و یا کمکی بخواهد و در توان شما باشد، حرام است. و اگر از چند نفر، به نام الله، سؤال کرد، مستحب است که یکی بپذیرد. و حتی گفته اند: اگر در اثر گمان غالب چنین بنظر می رسد سائل دروغ می گوید، باز هم پذیرفتن سخنش بخاطر نام الله ﷻ مباح است.

و اگر کسی به نام الله، پناهندگی خواست، به او پناه داده شود. زیرا بزرگتر از نام الله ﷻ چیزی وجود ندارد که کسی به آن پناهنده بشود.

و فرمود: «دعوت را بپذیرید». مراد از این دعوت، دعوت ولیمه می باشد اما پذیرفتن سایر دعوتها، مستحب است.

و افزود که اگر کسی به شما نیکی کرد، شما نیز در جواب، به او نیکی بکنید. تا ضمن برقراری اخوت و محبت، احساس حقارت و کوچکی کنید. و اگر چیزی در بساط نداشتید که جواب نیکی او را بدهید، برایش آنقدر دعا بکنید که قلباً مطمئن باشید که حق وی را ادا کرده اید. و اینها از جمله مسائلی است که جز اهل اخلاص و توحید، کسی دیگر، متوجه آنها نمی شود. خداوند ما و شما را جزو آنها بگرداند.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- پناه دادن به کسیکه به نام الله پناه می‌خواهد.
- ۲- پذیرفتن خواسته کسیکه به نام الله چیزی بخواهد.
- ۳- پذیرفتن دعوت.
- ۴- پاداش دادن در جواب نیکی.
- ۵- دعا نیز نوعی پاداش است برای کسیکه چیزی دیگر در بساط ندارد.
- ۶- دعا بقدری باشد که دعا کننده به این نتیجه برسد که پاداش آن شخص را داده است.

باب (۵۶): به نام الله فقط، بهشت را باید خواست.

از جابر رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «لَا يُسْأَلُ بِوَجْهِ اللَّهِ إِلَّا الْجَنَّةُ». (ابوداود).

«با واسطه قرار دادن وجه الله (خاطر الله) نباید چیزی جز بهشت، طلبید»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از اینکه به نام الله، جز همان مطلوب با ارزش و نهائی، چیز دیگری خواسته شود.
- ۲- اثبات صفت وجه (چهره) برای الله.

۱- یعنی نام و صفات الله بقدری گرانها می‌باشند که نباید بوسیله آنها هر چیزی را بخواهیم بلکه شایسته است که در طلب با ارزشترین نعمتها که بهشت باشد از آنها استفاده کنیم.

«وجه» در اصل یعنی چهره. و این یکی از صفات خدا است. پس او دارای چهره‌ای است لایق به خود. و معنی کامل و کیفیت آنرا فقط خودش می‌داند و بس. و ما این صفت را با این دو شرط ثابت می‌کنیم: یکی اینکه باعث تعطیل و تخلیه کلمه از معنی واقعی نباشیم و دوم اینکه او را در هیچ یک از صفات با مخلوق تشابه نکنیم. چنانکه خود، فرموده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» [الشوری: ۱۱]. «هیچ چیز همانند او نیست و او شنوا و بیناست».

این بحث بیانگر تعظیم صفات الله می‌باشد که از لوازم توحید به شمار می‌آید. از آنجا که اسماء و صفات الله بسیار بلند و با عظمت‌اند، پس باید بوسیله آنها بهشت را طلبید. نه چیزی دیگر را.

باب (۵۷): بحث کلمه «لو» (اگر)

ارشاد باری تعالی است: ﴿يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَّا قُتِلْنَا هَاهُنَا﴾ [آل عمران: ۱۵۴]. «می‌گویند: اگر ما ذره‌ای اختیار در این مسأله می‌داشتیم، در این جا کشته نمی‌شدیم!».

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا﴾ [آل عمران: ۱۶۸].

«(منافقان) آنها هستند که به برادران خود - در حالی که از حمایت آنها دست کشیده بودند - گفتند: «اگر آنها از ما پیروی می‌کردند، کشته نمی‌شدند»^(۱).

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «أَحْرَضَ عَلِيٌّ مَا يَنْفَعُكَ وَاسْتَعْنَى بِاللَّهِ وَلَا تَعْجِزْ وَإِنْ أَصَابَكَ شَيْءٌ فَلَا تَقُلْ: لَوْ أَنِّي فَعَلْتُ كَذَا، كَانَ كَذَا وَكَذَا، وَلَكِنْ، قُلْ: قَدَّرَ اللَّهُ وَمَا شَاءَ فَعَلَ فَإِنَّ (لَوْ) تَفْتَحُ عَمَلَ الشَّيْطَانِ». (مسلم).

«به آنچه که برای منفعت دارد، حریص باش. و از خدا کمک بگیر و ناتوان مباش. و اگر دچار مصیبتی شدی، مگو: اگر چنین می‌کردم، چنان می‌شد و ... بلکه بگو: تقدیر الهی چنین بود و او هر چه بخواهد، انجام می‌دهد. زیرا کلمه «لو» (اگر) دروازه امور شیطان را باز می‌کند»^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- این بحث را مصنف بخاطر آن مطرح کرد که بسیاری از مردم در تقدیر الهی دچار تردید می‌شوند. و خیال می‌کنند که اگر فلان کار را نمی‌کردیم چنین نمی‌شد. در حالی که همه کارها و نتایج آنها، در اثر تقدیر الهی و طبق صلاح‌دید وی، صورت می‌گیرند. بنابراین استفاده از کلمه «لو» (اگر) برای اموری که گذشته است، جایز نمی‌باشد. و از خصلت‌های نفاق به شمار می‌رود.

اما برای اموری که قرار است در آینده انجام بشود می‌توان از آن استفاده کرد. بشرطیکه برای امر خیر و به امید کمک الله، بکار گرفته شود نه در امور شر و بدون چشم امید به کمک الله.

۲- در حدیث ابوهریره رضی الله عنه نیز به انجام کارهای منفعت‌آمیز و طلب کمک از الله، امر شده و از عاجزی و تبلی منع شده است. و در پایان از کار برد کلمه «لو» بوقت مصیبت، نهی شده. زیرا این کلمه، قلب را ضعیف و انسان را عاجز می‌نماید.

- ۱- تفسیر دو آیه آل عمران.
- ۲- نهی از گفتن کلمه «لو» (اگر) پس از مصیبت.
- ۳- بیان علت نهی، اینکه، دروازه امور شیطانی (مثل عداوت و دشمنی) را باز می‌کند.
- ۴- راهنمایی به گفتن سخنان نیک.
- ۵- امر به اینکه به اعمال منفعت‌آمیز باید حریص بود و از خدا کمک باید گرفت.
- ۶- نهی از تنبلی و ناتوانی.

باب (۵۸): نهی از فحش دادن و ناسزا گفتن.

از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «لَا تَسُبُّوا الرِّيحَ فَإِذَا رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ، فَقُولُوا اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ هَذِهِ الرِّيحِ وَخَيْرِ مَا فِيهَا وَخَيْرِ مَا أَمَرْتُ بِهِ، وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ هَذِهِ الرِّيحِ وَشَرِّ مَا فِيهَا وَشَرِّ مَا أَمَرْتُ بِهِ». (صححه الترمذی).

«باد را فحش ندهید، اگر چیز ناگواری از آن دیدید. این دعا را بخوانید: «اللَّهُمَّ...» بار الها! ما خیر این باد و خیر آنچه در آن هست و خیر مأموریتی را که دارد می‌خواهیم و از شر این باد و از شر آنچه در آن هست و از شر مأموریتی که دارد، به تو پناه می‌بریم»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از فحش دادن باد.
- ۲- روی آوردن به دعا و سخنان نیک، هنگام مشاهده چیز ناگوار.
- ۳- اینکه باد مأموریت دارد.

۱- ناسزاگویی به باد، همچون ناسزاگویی به زمانه است و در واقع برمی‌گردد به کسیکه باد در اختیار و تصرف او است که آنهم کسی جز الله صلی الله علیه و آله نمی‌باشد. پس نهی، در اینجا تحریمی است و هر گونه فحش و ناسزاگویی به باد، حرام می‌باشد. البته اگر گفته شود: باد خیلی تند یا ویرانگر بود، فحش به حساب نمی‌آید بلکه اینها اوصاف و حقایقی است که باد به آنها موصوف بوده است. و از دعائی که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود، به ما، آموخت نتیجه می‌گیریم که باد کاملاً در تصرف خدا و به اختیار اوست و به هر سو که بخواهد آنرا می‌فرستد.

۴- باد گاهی مأموریت به کار خیر و گاهی به کار شر دارد.

باب (۵۹): در مورد این سخن الله ﷻ که می فرماید: ﴿يُظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ يَقُولُونَ هَل لَّنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ يُخْفُونَ فِي أَنْفُسِهِمْ مَا لَا يُبْدُونَ لَكَ يَقُولُونَ لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَهُنَا قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَلِيَبْتَلِيَ اللَّهُ مَا فِي صُدُورِكُمْ وَلِيُمَحَّصَ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾ [آل عمران: ۱۵۴].

«آنها گمانهای نادرستی -همچون گمانهای دوران جاهلیت- درباره خدا داشتند؛ و می گفتند: «آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟!» بگو: همه کارها (و پیروزیها) به دست خداست! آنها در دل خود، چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند؛ می گویند: «اگر ما اختیاری داشتیم، در این جا کشته نمی شدیم!» بگو: «اگر هم در خانه های خود بودید، آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه های خود، بیرون می آمدند (و آنها را به قتل می رساندند). و اینها برای این است که خداوند، آنچه در سینه های پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل های شما (از ایمان) است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه هاست، با خبر است»^(۱).

و در جایی دیگر ارشاد می فرماید: ﴿الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ ذَائِرَةُ السَّوْءِ﴾ [الفتح: ۶]. «مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد می برند مجازات کند؛ (آری) حوادث ناگواری (که برای مؤمنان انتظار می کشند) تنها بر خودشان نازل می شود».

۱- از لوازم کمال پروردگار در ربوبیت و اسماء و صفات، اینست که هیچ کاری بدون حکمت، انجام نمی دهد. و حکمت عبارت است از تنظیم اشیاء و احوال بر حسب نتایج بسیار عالی. از اینرو بر بندگان واجب است که گمانهای خود را نسبت به پروردگارشان نیک بدانند. و بدانند که هر کار، مطابق حکمت و عدل و رحمت کاملی صورت می گیرد. و به هیچ وجه نسبت به خدا، گمان بد نداشته باشند. زیرا چنین گمانی نسبت به خدا، نقص در کمال آن ذات کبریائی محسوب می شود. که یقیناً خداوند از چنین نواقصی مبرا می باشد. و چنین گمانی نسبت به الله، منافی با توحید و با کمال توحید است.

ابن قیم در تفسیر آیه اول می گوید: سوء ظنی که در اینجا به آن اشاره گردید، متعلق به منافقین است. آنها گمان می کردند، که خدا، پیامبرش را یاری نمی‌رساند. و بزودی دعوت رسول الله ﷺ از هم خواهد پاشید. هم حکمت الله را انکار می‌کردند و هم تقدیر را و هم اینرا که خدا، به پیامبرش یاری خواهد داد و دینش را بر سایر ادیان پیروز خواهد نمود. و این پندار در مورد الله و با حکمت و وعده‌های او، سازگاری ندارد. زیرا گمان به اینکه خدا، باطل را بگونه‌ای غالب می‌گرداند که ریشه‌های حق را بکلی بخشکاند یا اینکه منکر حکمت و قضا و قدر الهی بشود معتقد باشند که در تغییر و تحول و جریانات عالم، فقط اراده و مشیئت خدا بدون حکمت و مدنظر داشتن مصالح، وجود دارد، همان گمانی است که کافران نسبت به الله، داشتند.

﴿ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ﴾ [ص: ۲۷]. «این گمان کافران است؛ وای بر کافران از آتش (دوزخ)». امروز بیشتر مردم، در مسایل و حوادثی که اتفاق می‌افتد، در مورد الله سوء ظن پیدا می‌کنند و از این بیماری در امان نخواهد بود مگر کسیکه و اقعاً الله را با اسما و صفاتش بشناسد و بداند که کارهایش از حکمت و مصلحت قوی سرچشمه می‌گیرند.

و اگر شما، اوضاع اعتقادی مردم را بررسی کنید در خواهید یافت که از تقدیر، شکوه و گلایه دارند و خود را سرزنش می‌کنند که باید چنین و چنان می‌کردیم. و از بود و نبود، می‌گویند. و ...

و اکنون بدرون خود، نظری بینداز و ببین اوضاع خودت چطور است؟ آیا از این نوع بیماریها سالم هستی؟ شاعر چه خوش سروده است:

اگر از آن (بدگمانی نسبت به الله) نجات یابی، از بلای بزرگی نجات یافته‌ای
و اگر نه، من تو را نجات یافته، نمی‌بینم^(۱).

۱- در اذهان مشرکین، چنین وسوسه می‌شد که کارهای خدا، از روی حساب و حقانیت انجام نمی‌گیرد بخاطر همین می‌گفتند ﴿هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ﴾: و این سخنشان نوعی اعتراض بر خدا و انکار حکمت و تقدیر وی بود.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر آیه سوره آل عمران.
- ۲- تفسیر آیه سوره فتح.
- ۳- خبر دادن به اینکه سوء ظن انواع مختلفی دارد که قابل شمارش نیست.
- ۴- از سوء ظن به خدا، نجات پیدا نمی‌کند مگر کسیکه واقعاً خدا را با اسما و صفاتش بشناسد.

باب (۶۰): حکم انکار تقدیر الهی

ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: سوگند به کسیکه جان من در دست اوست که اگر یکی به اندازه کوه احد، طلا داشته باشد و همه را در راه خدا، انفاق بکند، تا به مسأله قدر، ایمان نیاورده باشد، از او پذیرفته نخواهد شد. زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الایمان أن تؤمن بالله وملائکته وکتابه ورسوله والیوم الآخر وتؤمن بالقدر خیره وشره» (مسلم).
«ایمان، عبارت است از اینکه به خدا و فرشتگان و کتابها و پیامبرانش و به روز واپسین و به خیر و شر تقدیر، ایمان داشته باشی»^(۱).

بسیاری از مردم، خود را مسلمان قلمداد می‌کنند، اما چون در مورد خدا و اسما و صفاتش، علم و آگاهی کافی ندارند و در مورد صبر و پاداش بزرگ آن، چیزی نمی‌دانند، به همان بدگمانیهای جاهلی نسبت به خدا، دچار می‌شوند.

پس می‌طلبند که انسان مسلمان، اسما و صفات الله را آموزش ببیند و قلبش را نسبت به خدا پاک بگرداند و بر او اعتماد داشته باشد که خداوند حق است و کارهایش از روی حساب و حقیقت است. این حسن ظن و اعتقاد را بوقت مصیبت‌های بزرگ نیز، محفوظ داشته باشد.

۱- قدر، عبارت است از علم و آگاهی فراگیر خدا، نسبت به مخلوقات و نوشته شدن آنها در لوح محفوظ و خواست و اراده عمومی الله در پیدایش اشیاء و ساخت شکل و هیئت متناسب با هر یک از آنها.
افعال بندگان نیز از مخلوقات خدا می‌باشند چنانکه می‌فرماید: ﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الزمر: ۶۲]. «خداوند آفریدگار همه چیز است».

و در جایی دیگر به صراحت فرموده است: ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الصافات: ۹۶]. «با اینکه خداوند

و از عباده بن صامت رضی الله عنه روایت است که به فرزندش گفت: ای پسر: طعم ایمان را نخواهی چشید تا اینکه یقین داشته باشی به اینکه مصیبتی که دچار آن می‌شوی، غیر ممکن بود که از تو بگذرد و آنچه که از آن نجات یافتی، مقدر نبود که به تو برسد. و من از رسول الله صلی الله علیه و آله، شنیدم که فرمود: «إِنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ، فَقَالَ لَهُ اكْتُبْ، فَقَالَ رَبِّ وَمَاذَا أَكْتُبُ؟ قَالَ: اكْتُبْ مَقَادِيرَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ».

«اولین چیزی که خدا، آفرید، قلم بود. آنگاه فرمود: تقدیر همه چیز را تا قیامت، بنویس.»

فرزندم! همچنین از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «مَنْ مَاتَ عَلَى غَيْرِ هَذَا فَلَيْسَ مِنِّي». یعنی هر کس بر غیر این عقیده بمیرد، از من نیست^(۱).

و در روایت احمد، آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: وقتی خدا، قلم را آفرید، فرمود: بنویس. آنگاه هر آنچه باید تا قیامت انجام می‌گرفت، نوشته شد. و در روایت ابن وهب آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «فَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِالْقَدْرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ أَحْرَقَهُ اللَّهُ بِالنَّارِ». یعنی «هر کس به خیر و شر تقدیر، ایمان نداشته باشد، خدا او را در آتش دوزخ می‌سوزاند»^(۲).

و در روایت عباده بن صامت آمده که به فرزندش گفت: «یقین کن که آنچه به تو اصابت کرد، باید اصابت می‌کرد و آنچه از تو گذشت و از آن نجات یافتی، نباید به تو

هم شما را آفریده و هم بنهایی که می‌سازید.»

۱- انکار نمودن تقدیر الهی، گاهی کفر، محسوب می‌شود و این وقتی است که شخص، علم فراگیر الله و یا نوشتن مقادیر را در لوح محفوظ انکار کند. و گاهی بدعت است و منافی با توحید، و این وقتی است که اراده و مشیئت عمومی الله را انکار نماید.

مفهوم سخن ابن عمر این است که پذیرش اعمال صالح، منوط است به اینکه شخص به تقدیر الهی ایمان داشته باشد. بخاطر اینکه عمل نیک فقط از مسلمان پذیرفته می‌شود و کسیکه تقدیر را انکار بکند، مسلمان نیست. پس عمل او پذیرفته نمی‌شود حتی اگر به اندازه کوه احد، طلا انفاق نماید.

۲- «خیر و شر» نسبت به بندگان تبدیل به خیر و شر می‌شوند.

اما نسبت به اینکه آفریده الله می‌باشند، در آنها شری وجود ندارد. زیرا افعال خدا از حکمت و مصلحت والای وی سرچشمه می‌گیرد و همه‌اش، خیر است.

اصابت می‌کرد».

و در مسند و سنن از ابن دیلمی روایت شده که ایشان نزد، ابی بن کعب، رفت و گفت: در دل من، اندکی شبهه در مورد، تقدیر پدید آمده است، در این مورد چیزی بگو تا قلبم شفا حاصل بکند. ابی بن کعب گفت: اگر به اندازه کوه احد، طلا انفاق نمایی، خدا از تو نمی‌پذیرد تا اینکه به تقدیر، ایمان داشته باشی. و آنچه به تو اصابت کرده، نباید از تو می‌گذشت و آنچه از تو می‌گذرد نباید به تو اصابت می‌کرد. و اگر بر غیر از این عقیده بمیری، از دوزخیان خواهی بود. ابن دیلمی می‌گوید: سپس نزد عبد الله بن مسعود و حذیفه بن یمان و زید بن ثابت رفتم، آنها نیز از رسول الله ﷺ، همان چیزی را برایم گفتند که ابی بن کعب گفته بود. حدیث صحیح است. (حاکم در صحیح خود)^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- بیان فرضیت ایمان به تقدیر الهی.
- ۲- بیان کیفیت ایمان به آن.
- ۳- نابودی اعمال کسیکه به آن ایمان، داشته باشد.
- ۴- طعم ایمان را نمی‌چشد کسیکه به تقدیر، ایمان ندارد.
- ۵- اولین مخلوق خدا.
- ۶- قلم تمامی جریاناتی را که تا قیامت قرار بود اتفاق بیفتد نوشت.
- ۷- اعلام بیزاری رسول الله ﷺ از کسیکه به تقدیر ایمان ندارد.
- ۸- گذشتگان نیک برای ازاله شبهه نزد علما مراجعه می‌کردند.
- ۹- علما نیز شبهه آنها را در روشنی فرمایشات رسول الله ﷺ، بگونه کافی و شافی،

۱- زیرا که تقدیر اشیاء بر اساس علم خدا، نوشته شده و تعیین گشته است. البته نباید فراموش کرد که از مقتضای ایمان به تقدیر این است که ایمان داشته باشی به اینکه خدا، تو را مختار آفریده و مجبور نکرده است و تکالیف شرعی نیز وظیفه انسان آزاد و مختار است.

«أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ الْقَلَمَ». معنی این جمله، طبق قول راجح علما، یعنی وقتی که خدا قلم را آفرید. پس کلمه «اول» در اینجا بمعنی «حین» یعنی زمانه و وقت است. نه اینکه اولین مخلوق خدا، قلم است زیرا اولین مخلوق، عرش الهی می‌باشد.

پاسخ می‌دادند.

باب (۶۱): آنچه در مورد مجسمه سازان آمده است^(۱).

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذَهَبَ يَخْلُقُ كَخَلْقِي، فَلْيَخْلُقُوا ذَرَّةً أَوْ لِيَخْلُقُوا حَبَّةً أَوْ شَعِيرَةً». [متفق علیه]. «الله تعالی می‌فرماید: چه کسی ظالمتر است از کسی که می‌خواهد، مانند من مخلوق، بیافریند. (اگر کسی می‌تواند) پس ذره‌ای یا دانه‌ای و یا یک دانه جو بیافریند».

«و از عایشه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «أَشَدُّ النَّاسِ عَذَابًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ الَّذِينَ يُضَاهَوْنَ بِخَلْقِ اللَّهِ».

بدترین و شدیدترین عذاب روز قیامت از آن کسانی است که در آفرینش با خدا، مماثلت می‌کنند»^(۲).

در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده است که ظالمترین فرد، کسی است که در آفرینش، با خدا مماثلت می‌کند. و این، ظن و گمانی بیش نیست زیرا در واقع کسی توانایی برابری با الله را ندارد بخاطر همین است که خداوند می‌فرماید: اگر راست می‌گویید: پس ذره‌ای

۱- «مصور» به کسی می‌گویند که با دست شکل و صورتهائی می‌سازد. و این کار، دو نوع اشکال دارد: تندیسگر،

که با دست به نوعی تشابه با خالق می‌زند و مانند او به آفرینش می‌پردازد.

دوم اینکه، تصویرها و مجسمه‌ها وسیله‌ای برای شرک ورزیدن به خدا می‌باشند. چنانکه بسیاری از مشرکین عهد سابق بوسیله تصویرها و مجسمه‌ها شرک می‌ورزیدند و بخاطر حساسیتی که در دین مبین اسلام نسبت به شرک وجود دارد، طبعاً با تصویر و مجسمه، بعنوان ابزارهای شرک، سازگاری نخواهد داشت.

۲- اما مفهوم حدیث، عایشه چنین بود که سخت‌ترین عذاب قیامت به کسی اختصاص دارد که خود را همچون خدا، آفریننده می‌داند. و چنین گمانی کفر اکبر است. البته در صورتی که دارای یکی از این دو حالت باشد:

۱- بتی بسازد با علم به اینکه مورد پرستش قرار خواهد گرفت.

۲- و اینکه تصویر و مجسمه یا نقاشی‌ای بسازد و خیال بکند: از آنچه خدا آفریده، بهتر است.

حدیث فوق را علما بر همین حمل کرده‌اند. البته تصویرسازی و مجسمه‌تراشی از گناهان کبیره می‌باشند و کسانی که با این چیزها سر و کار دارند، نفرین شده و به عذاب دردناک وعده داده شده‌اند.

و دانه و جوی بیافرینند.

و از ابن عباس روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «كُلُّ مُصَوِّرٍ فِي النَّارِ يُجْعَلُ لَهُ بِكُلِّ صُورَةٍ صَوَّرَهَا نَفْسٌ يُعَذَّبُ بِهَا فِي جَهَنَّمَ». (بخاری و مسلم). «جای هر مصور در آتش است، هر تصویری که ساخته است، بصورت موجود زنده‌ای در می‌آید و او را در دوزخ بوسیله آن، عذاب می‌دهند».

همچنین از ابن عباس، مرفوعاً روایت است: «مَنْ صَوَّرَ صُورَةً فِي الدُّنْيَا؛ كُفِّفَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنْ يَنْفَخَ فِيهَا الرُّوحَ وَلَيْسَ بِنَافِخٍ». (بخاری و مسلم). «هر کس در دنیا تصویری ساخته است، در آنجا او را موظف می‌کنند که در آن، روح بدمد و او قادر به چنین کاری نخواهد بود»^(۱).

از ابو الهیاج روایت است که می‌گوید: علی رضی الله عنه به من گفت: آیا تو را برای انجام کاری که رسول الله ﷺ مرا برای انجام آن فرستاده بود، نفرستم؟ رسول الله ﷺ فرمود: «لا تَدْعُ صُورَةً إِلَّا ظَمَسْتُهَا وَلَا قَبْرًا مُشْرِفًا إِلَّا سَوَيْتُهُ». (مسلم). «هیچ تصویری را نگذار مگر آنرا نابود کن و هیچ قبر مرتفعی نگذار مگر آنرا با خاک مساوی کن»^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- مجازات سنگین برای تصویر برداران و مجسمه سازان.
- ۲- بیان علت آن که، عبارت است از جسارت و بی ادبی نسبت به خدا، چنانکه فرمود: «چه کسی ظالم‌تر از آن کسی است که می‌خواهد، مانند من دست به آفرینش بزند».
- ۳- تذکر به این مطلب که او، توانا و بندگان ناتوان‌اند. حتی ذره و دانه‌ای نمی‌توانند بیافرینند.

۱- از حدیث ابن عباس، بر می‌آید که تصویرهای حیوانات و انسانها ممنوع می‌باشند.

۲- از مفهوم حدیث علی، بر می‌آید که علت اصلی حرمت تصویر و مجسمه‌سازی همان وسیله شرک بودن آنست، چنانکه حکم آن با حکم قبرهای مشرف که وسیله بارز شرک و گاهی محل شرک می‌باشند، یکسان است.

- ۴- تصریح این مطلب که سخت‌ترین عذاب، قیامت متعلق به آنان است.
- ۵- در مقابل هر تصویری که ساخته است، موجودی در دوزخ آفریده می‌شود که بوسیله آن موجود، شکنجه داده می‌شود.
- ۶- موظف می‌شود که در آن، روح بدمد.
- ۷- به ما امر شده که هر جا تصویر و مجسمه‌ای دیدیم، آنرا نابود کنیم.

باب (۶۲): زیاد سوگند خوردن

ارشاد باری تعالی است: ﴿وَأَحْفَظُوا أَيْمَنَكُمْ﴾ [المائدة: ۸۹].

«و سوگندهای خود را حفظ کنید (و نشکنید!)».

و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «الْحَلْفُ مُنْفَقَةٌ لِلْسَّلْعَةِ مُمَحِقَةٌ لِلْبِرْكَاتِ». (بخاری و مسلم).

«سوگند، جنس را به فروش می‌رساند و برکت کاسبی را از بین می‌برد».

و از سلمان روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «ثَلَاثَةٌ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ، وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ: أَشِيمُطُ زَانٍ وَعَائِلٌ مُسْتَكْبِرٌ وَرَجُلٌ جَعَلَ اللَّهُ بِضَاعَتَهُ لَا يَشْتَرِي إِلَّا بِيَمِينِهِ وَلَا يَبِيعُ إِلَّا بِيَمِينِهِ». (طبرانی با سند صحیح).

«خداوند، با سه نفر، سخن نخواهد گفت، و آنها را پاکیزه نخواهد کرد و برای آنان، عذاب دردناک است:

۱- پیرمرد زناکار ۲- نادار متکبر ۳- و مردی که نام الله را وسیلهٔ امرار معاش خود، ساخته است طوری که چیزی نمی‌خرد مگر با سوگند و چیزی نمی‌فروشد مگر با سوگند»^(۱).

و از عمران بن حصین روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «خَيْرُ أُمَّتِي قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ...».

۱- سوگند زیاد با روح توحید سازگاری ندارد. زیرا کسیکه توحید در قلبش ریشه دوانیده باشد، اسم الله را بخاطر هر چیز کوچک و بزرگ بر زبان نمی‌آورد و سوگند نمی‌خورد. هرگز سوگند به دروغ نمی‌خورد گرچه یمین لغو یعنی سوگند که بدون قصد و اختیار بر زبان می‌آید، قابل مؤاخذه نیست، اما انسان مؤمن و موحد حتی از همین نوع سوگندها نیز پرهیز می‌نماید.

در حدیثی دیگر، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: سوگند خوردن ممکن است، کالای شما را بفروش برساند ولی سرانجام باعث نابودی آن می‌گردد.

قَالَ عِمْرَانُ فَلَا أَذْرِي أَذْكَرَ بَعْدَ قَرْنِهِ قَرْنَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا؟ ثُمَّ إِنَّ بَعْدَكُمْ قَوْمًا يَشْهَدُونَ وَلَا يُسْتَشْهَدُونَ وَيُحْوَنُونَ وَلَا يُؤْتَمَنُونَ وَيَنْدِرُونَ وَلَا يُؤْفُونَ وَيَطْهَرُ فِيهِمُ السَّمْنُ». (بخاری و مسلم).

وفیه عن ابن مسعود رضی اللہ عنہ أَنَّ النَّبِيَّ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم قَالَ: خَيْرُ النَّاسِ قَرْنِي، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ يَجِيءُ قَوْمٌ تَسْبِقُ شَهَادَةُ أَحَدِهِمْ يَمِينَهُ وَ يَمِينَهُ شَهَادَتَهُ». (بخاری و مسلم).

«بهترین مردم، مردمان قرن من و کسانی هستند که بعد از آنها می آیند و همچنین کسانی هستند که بعد از آنها می آیند، راوی می گوید: نمی دانم که اینرا دوبار تکرار کرد یا سه بار، و افزود که بعد از شما ملتی می آید که گواهی می دهند در حالی که کسی آنان را گواه نمی گیرد. (یا در حالی که گواه ماجرا نبوده اند) و خیانت می کنند و اهل امانت نیستند و نذر می نمایند و به آن وفا نمی کنند. و در آنان چاقی غالب می شود (یعنی هم و غمی جز شکم پرستی و بدنسازی ندارند که در نتیجه چاق و فربه می شوند)»^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- توصیه جهت حفاظت از سوگندها.
- ۲- بیان اینکه سوگند، باعث فروش جنس می شود ولی برکت آنرا، می برد.
- ۳- مجازات شدید در مورد کسیکه در خرید و فروش از سوگند، استفاده می کند.
- ۴- تذکر این مطلب که جرم گناه کسانی که در آنها داعیه (اسباب) گناه ضعیفتر می باشد بیشتر است.
- ۵- مذمت کسانی که سوگند می خورند در حالی که از آنها خواسته نشده که سوگند بخورند.
- ۶- ستایش رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم از مردمان سه قرن اول. و بیان حوادث بعد از آنها.

۱- و از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت است که رسول الله صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم فرمود: «بهترین مردم، مردمان قرنی هستند که من در آن بسر می برم و مردمان بعد از آن و مردمان بعد از آنها هستند. سپس ملتی می آید که گواهی اش بر سوگندش و سوگندش بر گواهی اش، سبقت می گیرد. ابراهیم می گوید: وقتی کوچک بودیم ما را بخاطر گواهی دروغ و وفا نکردن به عهد، تنبیه می کردند».

- ۷- مذمت کسانی که گواهی می‌دهند در حالی که گواه نبوده‌اند.
 ۸- گذشتگان نیک، فرزندانشان را بخاطر گواهی و وفا به عهد تنبیه می‌کردند.

باب (۶۳): عهد و پیمان الله و پیغمبرش.

ارشاد باری تعالی است: ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿۹۱﴾﴾ [النحل: ۹۱].

«و هنگامی که با خدا عهد بستید، به عهد او وفا کنید! و سوگندها را بعد از محکم ساختن نشکنید، در حالی که خدا را کفیل و ضامن بر (سوگند) خود قرار داده‌اید، به یقین خداوند از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است»^(۱).

و از بریده رضی الله عنه روایت است که هر گاه رسول الله صلی الله علیه و آله کسی را امیر لشکر، تعیین می‌کرد، او را به رعایت تقوای الهی در مورد خود و مسلمانانی که با او همراه بودند، توصیه می‌نمود. و می‌فرمود: «اغزوا بسم الله في سبيل الله...». (مسلم).

«به نام خدا، در راه خدا، جهاد کنید. و با کسانی که کفر ورزیده‌اند، بجنگید. جهاد کنید و خیانت مکنید. عهد شکنی مکنید، مثله نکنید. کودکان را مکشید. هر گاه با مشرکین و دشمنان روبرو شدى آنها را به پذیرش یکی از این موارد فرا خوان و هر کدام را قبول کردند، از آنان بپذیر، آنها را نخست به اسلام دعوت کن، اگر پذیرفتند تو نیز قبول کن. آنگاه از آنان بخواه که به شهر مسلمانان، هجرت بکنند. و بگو اگر چنین کردید، از تمامی حقوقی که مهاجرین از آن برخوردارند و یا بر عهده آنهاست، شما نیز از آنها برخوردار خواهید بود. و اگر هجرت را نپذیرفتند، مانند مسلمانان بدوی با آنها برخورد می‌شود.

۱- ﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ﴾ در تفسیر «عهد» گفته‌اند: در اینجا مراد سوگند می‌باشد. و مراد از معاهده، عقد معاملاتی است که بین مردم رد و بدل می‌شود. یعنی وفا کردن به چیزی که در اثر عقود و سوگندها، مشخص شده واجب است. تا عظمت نام الله محفوظ بماند. زیرا معنی سوگند خوردن به الله، یعنی آن شخص، وفا بموجب آنرا، با نام خدا تأکید نموده است. و عمل نکردن بمقتضای آن، یعنی عدم تعظیم نام الله و هتک حرمت آن.

یعنی پایبند احکام اسلام، بشوند، اما از غنایم، سهمی به آنها داده نمی‌شود. مگر اینکه در جهاد شرکت بکنند».

اگر اسلام را نپذیرفتند، از آنان جزیه (مالیات) بخواه. اگر قبول کردند، تو نیز قبول کن و دست از جنگ باز دار. اما اگر قبول نکردند، پس به کمک خدا، با آنان نبرد کن. و اگر قلعه‌ای را محاصره کردی، سپس آنان خواستند که به عهد و پیمان خدا و پیامبرش با تو صلح بکنند، چنین مکن. بلکه بر اساس عهد و پیمان خودت با آنان، وارد گفتگو شو. زیرا اگر شما عهد و پیمان خود را بشکنید، مجازاتش کمتر است از اینکه عهد و پیمان خدا و رسولش را بشکنید. همچنین اگر، ساکنان قلعه‌ای را در محاصره خویش در آوردی، آنگاه از تو خواستند که حکم خدا را در مورد آنان اجرا کنی، چنین مکن بلکه حکم خودت را پیشنهاد کن. زیرا از کجا معلوم که شما واقعاً مطابق با دستور خدا با آنان رفتار کنی^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- فرق میان عهد و پیمان خدا و پیامبرش با عهد و پیمان مسلمانان.
- ۲- راهنمایی به مسأله‌ای که ضررش از مسأله دیگر، کمتر است.
- ۳- این دستور رسول الله ﷺ که فرمود: به نام خدا و در راه خدا جهاد کنید.
- ۴- این فرمایش، رسول الله ﷺ که فرمود: با کسانی که به خدا کفر ورزیده‌اند، بجنگید.
- ۵- این ارشاد رسول الله ﷺ که فرمود: به کمک الله با آنان بجنگ.
- ۶- فرق میان حکم خدا و حکم علما.

۱- در حدیث بریده رضی الله عنه آمده که رسول الله ﷺ به امیران لشکر، سفارش می‌کرد تا بر اساس عهد خدا و رسولش با دشمن مصالحه نکنند بلکه بر اساس عهد و ذمه خود با آنان مصالحه کنند. و این درس بزرگ و مهمی است برای پیروان توحید و خصوصاً کسانی که معروف به اهل توحید می‌باشند و به این علم با ارزش، اهمیت می‌دهند، تا مبدا از زبانشان سخنی بر آید که بیانگر عدم فراگیری توحید و بی‌اهمیتی نسبت به آن باشد. و باید در عهد و پیمان و عقود طوری رفتار کرد که نسبت به الله، فوق العاده تعظیم بشود. مبدا حرمت سوگند و همچنین حرمت عهد و پیمانی که بر اساس نام الله بسته می‌شود از بین برود. که این کار ضربه‌ای به پیکر توحید، محسوب می‌شود.

۷- اینکه صحابی پیامبر، بوقت ضرورت حکمی صادر می‌کند که نمی‌داند با حکم خدا، موافق است یا خیر.

باب (۶۴): سوگند خوردن به جای الله

از جناب بن عبد الله رضی الله عنه روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «قال رجلٌ: والله لا يغفر الله لفلانٍ. فقال الله عز وجل: مَنْ ذَا الَّذِي يَتَأَلَى عَلَيَّ أَنْ لَا أُغْفِرَ لِفُلَانٍ؟ إِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ وَأَحْبَبْتُ عَمَلِكُ». (مسلم)

«مردی سوگند خورد و گفت: بخدا سوگند که خداوند، فلانی را نخواهد بخشید. خداوند، فرمود: این چه کسی است که مرا سوگند می‌دهد که فلانی را نبخشم؟ من او را بخشیدم و عمل تو را نابود گردانیدم».

و در حدیث ابوهریره رضی الله عنه آمده که گوینده این سخن، شخصی عابد بود. ابوهریره رضی الله عنه می‌گوید: آن شخص با گفتن یک سخن، دنیا و آخرتش را بر باد کرد^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

۱- سوگند خوردن بجای خدا، گاهی در اثر تکبر و غرور پیش می‌آید و شخص گمان می‌کند بر خدا حقی دارد، و خداوند مجبور است مطابق سوگند او فیصله بکند و... چنین تفکری کاملاً خطا و مخالف با توحید می‌باشد. نوعی دیگر از این گونه سوگندها آنست که حدیث پیامبر به آن اشاره دارد، چنانکه فرموده است: «برخی از بندگان خدا چنان‌اند که اگر بر خدا سوگند یاد کنند، خداوند قسم آنان را اجابت می‌کند و واقع می‌شود (مانند اینکه بگوید: خدایا من به تو قسم می‌خورم که فلان امر واقع شود، خداوند قسم او را اجابت کرده و آن امر مواقع شود)».

و این در صورتی است که انسان، عاجزانه و نیازمندانه و با حسن ظن بر خدا، سوگند بخورد. در حدیثی که در متن، بیان گردید، آمده است: مردی عابد که گمان می‌کرد پس از چندین سال عبادت بجائی رسیده که باید در مورد بندگان خدا قضاوت بکند و گمان می‌کرد هر چه بگوید، خدا می‌پذیرد، در مورد مرد فاسقی، گفت: بخدا، که خدا او را نمی‌بخشد. خداوند، از این سخن که مخالف با منش بندگی و توحید بود، ناراضی شد و آن مرد فاسق را بخشید و اعمال نیک مرد عابد را نابود گردانید. که این بیانگر خطر بسیار بزرگ مخالف با توحید و با شعائر الله می‌باشد.

- ۱- هشدار از سوگند دادن خدا یا سوگند خوردن بجای خدا.
- ۲- عذاب خدا حتی از بند کفشان به ما نزدیکتر است.
- ۳- بهشت همچنان.
- ۴- این حدیث، مؤید حدیثی است که در آن آمده: انسان، عمل نیک انجام می‌دهد تا اینکه به بهشت نزدیک می‌شود، آنگاه گناهی مرتکب می‌شود و به دوزخ می‌افتد.
- ۵- گاهی انسان به خاطر عملی که قلباً برای انجام آن اصلاً تمایلی ندارد، بخشیده می‌شود.

باب (۶۵): نباید الله را شفیع مخلوق قرار داد.

از جبر بن مطعم رضی الله عنه روایت است که مردی بدوی، نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، جسمها ضعیف و لاغر شده اند، فرزندان گرسنه و چهارپایان هلاک شدند. از پروردگارت، برای ما طلب باران کن. ما خدا را شفیع تو و تو را شفیع خدا قرار می‌دهیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سبحان الله، سبحان الله». چندین مرتبه تسبیح گفت، و حتی رنگ اصحابش نیز پرید. آنگاه فرمود: «ویحك! أتدري ما الله؟! إِنَّ شَأْنِ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ إِنَّهُ لَا يُسْتَشْفَعُ بِاللَّهِ عَلَى أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ». (ابوداود).

«وای بر تو! آیا می‌دانی الله کسیت؟! شأن و منزلت الله، فراتر از اینست.»

و افزود که، خدا را شفیع هیچ یک از بندگان، قرار نمی‌دهند^(۱).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نباید خدا را واسطه بین خود و دیگران قرار داد به این معنی که خدا سفارش او را نزد فلان مخلوق، بکند. این کار با توحید سازگاری ندارد.
- «نستشفع بالله عليك» یعنی به خدا متوسل می‌شویم، که شفاعت ما را نزد تو بکند تا برای ما دعا بکند. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: «سبحان الله» و چندین بار اینرا تکرار کرد. تا بزرگی و تقدس پروردگار را خاطر نشان سازد و هر نوع سوء ظن و نظری را که بیانگر، نقص شأن خدا باشد، از اذهان بزدايد. شأن و منزلت الله، بالاتر از این حرفهاست! الله کجا و مخلوق حقیر و ناتوان کجا!؟

- ۱- ممنوعیت اینکه کسی بگوید: ما خدا را نزد تو شفیع قرار می‌دهیم.
- ۲- تغییر سیمای رسول الله ﷺ و آثار آن در سیمای اصحابش نیز، در اثر شنیدن این سخن.
- ۳- این سخن را که گفت: «تو را شفیع خدا قرار می‌دهیم» رد نفرمود.
- ۴- توضیح و تفسیر «سبحان الله».
- ۵- مسلمانان، بوقت خشکسالی نزد رسول الله ﷺ می‌آمدند و از او درخواست دعای طلب باران می‌نمودند.

باب (۶۶): پاسداری رسول الله ﷺ از مرزهای توحید و بستن راه‌های شک و تردید.

از عبد الله بن شخیر روایت است که، می‌گوید: من با هیأت بنی عامر بودم که نزد رسول الله ﷺ رفتیم و به ایشان گفتیم: شما سید ما هستید. رسول الله ﷺ فرمود: «السید الله تبارک و تعالی». یعنی سید خدا است. گفتیم: شما از همه ما بزرگتر و از همه سخاوتمندتری. فرمود: همین سخن یا بعضی از آن را بگویید. مواظب باشید که شیطان بر شما غلبه نکند. (ابوداود با سند جید)^(۱).

و از انس رضی الله عنه روایت است که گروهی از مردم، به رسول الله ﷺ گفتند: یا رسول الله ﷺ، بهترین ما و فرزند بهترین ما. و سید ما و فرزند سید ما. رسول الله ﷺ: «ای مردم، سختتان را بگوئید. ومواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد. من محمد، بنده الله و رسولش هستم. دوست ندارم که مرا فراتر از آنچه هستم، ببرید». (نسائی با سند جید)^(۲).

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- نهی از افراط و تجاوز از حد.
- ۲- اگر کسی را گفتند «سیدنا» چه بگوید.
- ۳- امر به مواظب بودن از فریب شیطان با آنکه جز سخن حق، نگفته بودند.

۱- رسول الله ﷺ با آنکه سید فرزندان آدم است، چون پاسدار راستین توحید بود، سعی داشت که راه‌های شرک را مسدود بکند. و یکی از راه‌هایی که به شرک می‌انجامد، همین افراط و زیاده‌روی در تجلیل از انسانهاست، بنابراین فرمود: سید، الله است.

علما، گفته‌اند که، مخاطب قرار دادن کسی به عنوان «السید» با الف و لام، مکروه است. زیرا معنی استغراق را می‌دهد یعنی کسیکه دارای تمامی امتیازات سید باشد. چنانکه آن دسته از مسلمانانی که در مورد اولیاء الله، دچار شرک می‌شوند، کلمه سید را در مورد بسیاری از بزرگان به کار می‌برند.

۲- اینکه به رسول الله ﷺ گفتند: تو از ما افضل و اعظم هستی، گر چه واقعیت داشت، ولی چون رو در رو می‌گفتند، رسول الله ﷺ فرمود: «مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد». بخاطر اینکه تجلیل و تمجید رو در رو، کسانی را که به حول و قوه‌ی الهی، اعتقاد ندارند، دچار کبر و غرور و خود پسنندی می‌گرداند.

۴- فرمایش رسول الله ﷺ که فرمود: «دوست ندارم که مرا بیش از آنچه هستم، بالاتر ببرید».

باب (۶۷): تفسیر این ارشاد باریتعالی که می فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّمَوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [الزمر: ۶۷].

«آنها خدا را آن گونه که شایسته است نشناختند، در حالی که تمام زمین در روز قیامت در قبضه اوست و آسمانها پیچیده در دست راست او؛ خداوند منزّه و بلندمقام است از شریکیهایی که برای او می پندارند». در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم از ابوهریره آمده است: خداوند در روز قیامت زمین را قبضه می کند و آسمانها را با دست راست خود در هم می پیچد، سپس می گوید: انا الملك این ملوک الارض؟ منم فرمانروا پس کجایند فرمانروایان زمین؟ البته بیان و اعتقاد این به همان صورتی است که آمده است، بدون قائل شدن به کیفیت، یا دست بردن به تحریف آنها. (مترجم).

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که یکی از علمای یهود، نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ما در تورات این مطلب را می بینیم که خدا، آسمانها را بر روی یک انگشت و زمینها را روی انگشت دیگر و درختان را روی یک انگشت و آب را روی یک انگشت و خاک را روی انگشت دیگر و سایر مخلوقات را روی یک انگشت خود قرار می دهد، آنگاه می گوید: منم پادشاه. رسول الله در حالی که سخنان آن یهودی را تأیید می کرد، طوری تبسم کرد که دندانهایش، آشکار گردید و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (بخاری و مسلم).

و در روایت مسلم، چنین آمده است که کوهها و درختان را روی یک انگشت قرار می دهد و آنها را محکم می جنباند و می گوید: منم پادشاه، منم الله.

و در مسلم و بخاری چنین آمده که آسمانها را روی یک انگشت و آب و خاک را روی انگشت دیگر و بقیه مخلوقات را روی انگشت دیگر، قرار می دهد. و از ابن عمر رضی الله عنهما

در صحیح مسلم روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «يَطْوِي اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الْأَرْضِينَ السَّبْعَ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِشِمَالِهِ ثُمَّ يَقُولُ أَنَا الْمَلِكُ، أَيْنَ الْجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْمُتَكَبِّرُونَ؟» (مسلم).

«خداوند، روز قیامت، آسمانها را می‌پیچاند و آنها را در دست راست خود می‌گیرد. و می‌گوید: منم پادشاه. کجایند پادشاهان ستمگر؟ کجایند متکبران؟ سپس زمینهای هفتگانه را در دست دیگرش می‌گیرد و می‌گوید: منم پادشاه. کجایند پادشاهان ستمگر؟ کجایند متکبران؟».

(توضیح: برخی از راویان، معتقدند که کلمه «شمال» شاذ است زیرا در روایات صحیح آمده که هر دو دست الله موصوف به یمین می‌باشند).

و از ابن عباس روایت است که گفت: آسمانها و زمینهای هفتگانه در دست الله، مانند دانه خردل در دست یکی از شما می‌باشد. (ابن جریر و غیره).

در حدیثی دیگر، ابن جریر می‌گوید: حدیثی یونس، ابن وهب به ما خبر داد، گفت: ابن زید گفته است که پدرم به من خبر داد که رسول الله ﷺ می‌فرماید: «مَا السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ فِي الْكُرْسِيِّ إِلَّا كَدَرَاهِمِ سَبْعَةِ أَلْقِيَتِ فِي ثُرَيْسٍ».

«آسمانهای هفتگانه در مقابل کرسی خدا، مانند چند درهم است که در داخل سپری قرار داده شوند».

ابن جریر می‌گوید: ابوذر رضی الله عنه گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که گوید: «مَا الْكُرْسِيُّ فِي الْعَرْشِ إِلَّا كَحَلَقَةٍ مِنْ حَدِيدٍ أَلْقِيَتِ بَيْنَ ظَهْرِي فَلَاحَةً مِنَ الْأَرْضِ». یعنی: «کرسی در مقابل عرش مانند حلقه آهنینی است که در میان دشت بزرگی افتاده باشد». و از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده است: فاصله آسمان اول تا آسمان بعدی، به اندازه مسافت (۵۰۰) سال می‌باشد. و فاصله هر آسمان تا دیگری، همین قدر است. و از آسمان هفتم تا کرسی نیز همین مقدار فاصله است و از کرسی تا آب نیز پانصد سال فاصله است و عرش خدا بر روی آب، و خدا بر روی عرش است. و هیچ یک از اعمالتان بر او پوشیده نیست. (أَخْرَجَهُ ابْنُ مَهْدِيٍّ عَنْ حَمَادِ بْنِ سَلْمَةَ عَنْ عَاصِمِ بْنِ زُرٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ. وَ رَوَاهُ بِنَحْوِهِ)

المسعودی عن عاصم عن أبي وائل عن عبدالله. قاله الحافظ الذهبي رحمه الله تعالى. قال: «وله طرق».

و از عباس بن عبدالمطلب روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «هَلْ تَدْرُونَ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ؟ قُلْنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ: بَيْنَهُمَا مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَمِنْ كُلِّ سَمَاءٍ إِلَى سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَكَثُفٌ كُلِّ سَمَاءٍ مَسِيرَةُ خَمْسِ مِائَةِ سَنَةٍ وَبَيْنَ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَالْعَرْشِ بَحْرٌ بَيْنَ أَسْفَلِهِ وَأَعْلَاهُ كَمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَاللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَوْقَ ذَلِكَ وَلَيْسَ يَخْفَى عَلَيْهِ مِنْ أَعْمَالِ بَنِي آدَمَ». (ابوداود وغيره).

«آیا می دانید فاصله بین زمین و آسمان چقدر است؟ گفتیم: خدا و رسولش بهتر می دانند، فرمود: بین زمین و آسمان مسافتی به اندازه (۵۰۰) سال می باشد.

و از هر آسمان تا آسمان دیگر نیز همین فاصله وجود دارد. و ضخامت هر آسمان نیز (۵۰۰) سال راه می باشد. و حد فاصل آسمان هفتم و عرش خدا، دریائی وجود دارد که عمق آن به اندازه فاصله آسمان و زمین می باشد. و خداوند متعال فوق آنست و هیچ یک از اعمال بنی آدم بر او پوشیده نیست»^(۱).

۱- ختم این کتاب توسط شیخ، با این باب، کاری بسیار عظیم است. زیرا اگر واقعاً خواننده متوجه اوصاف باری تعالی بشود که در این باب بیان شده اند، چاره‌ای جز اینکه در مقابل عظمت پروردگار، سر تسلیم، فرود آورد نخواهد داشت.

﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ یعنی: خدا را آنگونه که شایسته عظمت ایشان است، عظیم نپنداشته اند. و گر نه کسی جز او را نمی پرستیدند. پس شایسته است که در مورد الله ببندیشیم؛ پروردگار غالب و با حکمتی که دارای تمامی صفات جلال است. بالای عرش است. در املاک و وسیع خویش که زمین ذره‌ای از آنهاست، امر و نهی می کند. رحمتها و نعمتهاش را به هر که بخواهد، می بخشد و از هر که بخواهد، بلا و مصیبت را برطرف می سازد. او ولی نعمت همگان، و اهل فضل و بخشش است. ببین چه خالق عظیمی! آسمانها تحت فرمان و در تصرف او می باشند، و فرشتگان بفرمان او و در عبادت او مشغول اند. این خالق عظیم و پادشاه بزرگ، به بنده حقیر و ناچیزی مثل تو، رو می کند و تو را به عبادت خود فرا می خواند! و تو را به رعایت تقوا و به پیروی خود می خواند! که اینها در واقع به خیر و عزت و سربلندی خودت تمام می شوند - اگر بدانی و بر سر عقل بیایی - اگر واقعاً خدا را بشناسی و حقوق و صفاتش را بدانی که چگونه در ذات و صفات، دارای علو مطلق است، خواهی دید که بی اختیار، در مقابلش سر تسلیم فرود آورده، و از فرمایشاتش اطاعت می کنی.

خلاصه آنچه در این باب بیان شد:

- ۱- تفسیر این سخن پروردگار که فرمود: ﴿وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ﴾ [الزمر: ۶۷].
- ۲- این مسایل نزد یهود زمان پیغمبر، باقی مانده بودند و آنان نه آنها را انکار و نه تأویل می کردند.
- ۳- رسول الله، سخن آن عالم یهودی را تأیید کرد و آیه‌ای نیز به تأیید او، نازل گردید.
- ۴- خندیدن رسول الله به خاطر آشکار ساختن این علم، توسط آن یهودی بود.
- ۵- تصریح به اینکه خدا، دارای دو دست می باشد که آسمانها روی یک دست و زمینها روی دست دیگرش قرار خواهند گرفت.
- ۶- تصریح به اینکه دست دیگرش «چپ» است. (البته این روایت را، شاذ قرار داده اند زیرا در روایات صحیح آمده که هر دو دست خدا، راست می باشد).
- ۷- در آنجا «جباران و متکبران» را خطاب می کند.
- ۸- زمین و آسمان در دست خدا، مانند دانه خردلی در دست انسان خواهند بود.
- ۹- میزان بزرگی کرسی، در مقابل آسمانها.
- ۱۰- میزان بزرگی عرش، در مقابل کرسی.
- ۱۱- عرش و کرسی و آب، چیزهای جداگانه ای می باشد.
- ۱۲- فاصله بین آسمانها.
- ۱۳- حدفاصل آسمان هفتم و کرسی.
- ۱۴- حدفاصل کرسی و آب.
- ۱۵- عرش بالای آب است.
- ۱۶- خدا، بالای عرش است.

آنگاه بوسیله آنچه دوست می دارد، به او تقرب خواهی جست. و چون کلامش را تلاوت کنی بگونه‌ای تلاوت خواهی کرد که او مستقیماً با تو سخن می گوید و امر و نهیت می کند. آنگاه تجلیل و تعظیم تو از خدا، غیر از تجلیل و تعظیم کنونی خواهد بود. از اینرو یکی از اسباب رسوخ ایمان در قلب و ایجاد عظمت باریتعالی، این است که بنده در ملکوت آسمانها و زمین به تفکر و تدبر بنشیند. چنانکه خدا نیز همین دستور را داده است.

- ۱۷- حد فاصل زمین و آسمان.
- ۱۸- ضخامت هر آسمان به اندازه مسافت ۵۰۰ سال می باشد.
- ۱۹- عمق دریائی که برفراز آسمانهاست، پانصد سال راه می باشد. والله أعلم.
- سپاس خدای را که پروردگار جهانیان است و درود بر سید ما؛ محمد و سایر آل و اصحابش.

مطلب پشت جلد

شما که می‌خواهید الله ﷻ را به یگانگی بشناسید و بندگی کنید، چاره‌ای جز این ندارید که کتاب التوحید را همراه داشته باشید و آنرا به طور انفرادی و یا دست جمعی در منازل و یا مساجد، بخوانید.

چه خوب بود اگر علماء و داعیان راه خدا، حداقل هفته‌ای یکبار در مجلسی علمی و عمومی در مسجد جامع شهر خود، بابی از این کتاب را تدریس می‌کردند و بدینصورت جوامع اسلامی را از لوث شرک و بدعت و عقاید خرافی نجات می‌دادند.

کتاب التوحید، کتابی است بی‌نظیر که اقشار مختلف مسلمان چه عالمان به علوم اسلامی و چه دیگران، به آن نیازمند می‌باشند.

وصلی الله علی نبینا محمد وآله وصحبه وسلم.